خودآموز عربی

تألیف

سید کمال الدین

نوربخش

۱۳۲۸

از انتشارات

کتابفروشی و چاپخانهٔ علی اکبر علمی

«تهران: ناصرخسرو تلفن ۸۲۹۳ - ۸۷۰۹ -»

«قیمت ۳۰ ریال»

خودآموز عربی

تألیف
سیّد کمال الدّین
نوربخش

۱۳۲۸

از انتشارات
کتابفروشی و چاپخانهٔ علی اکبر علمی
«تهران: ناصرخسرو تلفن ۸۲۹۳ - ۸۷۰۹ -»
«قیمت ۳۰ ریال»

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله المعصومین الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

پیش از شروع در مقصود مقدماتی چند از نظر خوانندگان محترم این کتاب میگذرد تا در حقیقت باین علت که چرا نویسنده قلم در دست گرفت آشنا شوند.

مقدمات راجع بتألیف خودآموز

مقدمهٔ اول - نویسنده و دبیرستان البرز - در سال ۱۳۱۸ یعنی در همان سالی که دبیرستان دینی مروی تعطیل و بسته شد در همان سال، دبیرستان البرز که تحت نظر دانشمندان امریکائی بنام کالج امریکائی دائر بود، بوزارت فرهنگ و سرپرستی جناب آقای وحید دانشمند فرید و مدیر کل محترم آنروز وزارت فرهنگ انتقال یافت، معظم له اینجانب را که در دار الفنون بتدریس فلسفه اشتغال داشت خواسته بجائی صلاح دیدند که افتخار تعلیم فلسفه و عربی کلاس ششم ادبی آن دبیرستان هم نصیب این بنده باشد و البته پذیرفته وارد کلاس ششم شدم

مقدمهٔ دوم - من و کلاس ششم البرز - بعد از دیدن برنامهٔ عربی که باید در کلاس

ششم تدریس شود نویسنده وارد کلاس شد واز دانش آموزان که یادشان بخیر باد امتحانی بعمل آورد تا پایهٔ علمی ایشان را بدست آورده بداند حد وسط افکار چهل واند نفر چیست و پایه کار را از آنجا قرار دهد و دراین منظور یکی دو سطر عبارات ادبی بسیار ساده نوشته تقاضی کردم آنرا معنی وتجزیه وترکیب کنند . وجملهٔ اولش این بود قالَ بُزُرْجُمْهِرْ اَلْعِلْمُ هُوَ الحَیوةُ الشَّرِیفَةُ وَالْجَهْلُ هُوَ الْمَوْتُ الاَکْبَرُ

مقدمهٔ سوم - نتیجهٔ امتحان - ازچهل وچند نفر کمتر کسی بود که جملهٔ فوق را بترتیب ذیل تجزیه وترکیب نکرده باشد .

قال - فعل متصرف غیر منصرف جامد مبتدا مکبر غیر منسوب فعل امر

بزرجمهر - اسم غیر عربی مکبر متصرف غیر منصرف مشتق جامد فاعل وخبر مبنی

العلم - فعل متصرف غیر منصرف مکبر - غیر منسوب مشتق صحیح وسالم

هو - حرف ربط غیر منصرف غیر متصرف صحیح وسالم خبر

الحیوة - صفت مشبهه غیر منصرف متصرف جامد ومشتق متصرف مؤنث لفظی ومذکر معنوی فاعل برای العلم

الشریفه - صفت تشبیهی غیر منصرف - غیر متصرف مشتق مکبر غیر منسوب خبر

والجهل هو الموت الاکبر مانند جملهٔ بالا .

این بود نتیجهٔ متوسط جوابهائی که در تجزیه و ترکیب جملهٔ بالا تحویل و موجب بهت
و حیرت نویسنده شد و رنگ از رخسارش پرید و یقین دارم خوانندگان
عزیز نه تنها باور نمیکنند بلکه این نسبت را دروغ مبالغه آمیز و سرتاپا تهمت و افتراء
بساحت قدس دانش آموزی و جرم قابل تعقیب میدانند و آنانهم که نوربخش را
تا اکنون نسبتهٔ راستگو و درستکار میشناختند بی بند و بار و یاوه گوئی مانند
دیگران می پندارند مگر دو طایفه : اوّل خود دانش آموزانی که سال چهارم
و پنجم متوسطه را گذرانده و از صد نفر، هشتاد نفر معترفند که از آنچه نوشته شد
در عربی ضعیفتر و کم مایه ترانند .

طایفه دوّم آقایان اساتیدی که در امتحان نهائی پنجم با تصحیح اوراق سروکار
دارند و هر ورقهٔ عربی را با اندوه و افسوس و خون دل از جلو دیده گذرانده
بر تنزّل سطح معلومات خون میگریند و عجبتر اینکه اگر شما قرآن و یا کتاب معرب
یعنی زیر و زبردار را بدست دانش آموزان دهید بیشتر از تلفظ آخر کلمات عاجز
یعنی در حقیقت پس از پنج سال خواندن عربی در مرحله اوّل گرفتارند .

باری پس از امتحان و پرسش و پاسخی که در علت این بی مایگی بعمل آمد معلوم شد

در دورهٔ اول متوسطه، کتابهای فرهنگی را از آغاز تا انجام برایشان میخوانند

و سرانجام چیزی یاد نمیگیرند و در سال چهارم و پنجم هم فقط مقداری از منتخب

نهج البلاغه یا کلیله و دمنه عربی طوطی وار میخوانند و بالاخره از نخست مغز

دانش آموز صرف و نحو عربی مشکل لاینحل و دژ تسخیر ناپذیری فرو رفته که بهیچ وجه

رخنه در آن ممکن نیست و اظهار علاقه بآن مشت بر سندان کوفتن است و فراموش

نمیکنم بتعبیر دانش آموزی را که میگفت از من نخواهند با دو دست و پا بر هوا از چهار

راه سرچشمه حرکت کنم و دور میدان سپه بگردم، و نخواهند که پیرامون آموختن

عربی برآیم، زیرا معتقدم آن آسان و این بسی مشکل است و با بیخبت ما دانش

آموزان هر چند معلم و استاد زبردستی هم در عربی داشته باشیم دل بآموختن

نمی بندیم زیرا میدانیم جز اتلاف وقت و تضییع عمل و کوفتگی مغز از این خرمن توشهٔ

برنخواهیم داشت.

نتیجه - بنابراین علت بی مایگی را بی میلی دانش آموزان بتحصیل عربی و بی میلی را

معلول این میدانیم که گمان میکنند راه برای آموختن عربی مسدود و دریای بسیار

شوری است که شنا در آن محال میباشد

مقدمهٔ چهارم کتابهای فرهنگی - اگر از نویسنده بپرسند بهترین کتاب

جامعی که در صرف و نحو عربی بزبان فارسی از هزار سال پیش تاکنون نوشته شده
چه کتابی است ناچار سر تسلیم در برابر کتب معارفی فرود آورده با صدای بلند
میگوید - الحق نویسندگان زبردست و دانشمند این کتب جنابان آقای
فاضل تونی و آقای بهمنیار با ساده ترین لفظ و روانترین عبارت یک دوره کامل
از صرف و نحو عربی را بزیباترین جامه های الفاظ پارسی در دسترس استفاده فارسی
زبانان گذاشته و این کتب آدمی را از مراجعه بمفصلترین کتابهای ادبی از قبیل صرف
و نحوی که خداوندان ادب رضی استرابادی یا دیگران بزبان عربی نوشته مغنی و
بی نیاز میکند، آنچه را انسان باید از لابلای صرف و نحو رضی یا کتاب مغنی و امثال
آن با رنج فراوان بیرون آرد بدون زحمت از تألیف این بزرگان تهیه میکند
و اگر براستی کسی بخواهد برموز زبان عربی واقف و نویسنده زبردستی در
این فن گردد بنوعی که هر عبارت مشکل عربی را بخواند و هر مقاله فارسی را لباس
عربی بپوشاند، کافی است که در برابر این تألیف زانو بزمین زده وقت
صرف کند و خدمت استادان زبردست این کتب را بیاموزد و بعبارت
ساده برای طلاب علوم دینیه از خواندن جامع المقدمات و بلکه سیوطی و
جامی و امثال آن بسی بهتر است و بلکه قابل مقایسه نیست و این تألیف از

بهترین یادگارها است که باید در صدر کتابخانه های ادبی قرار گیرد و مایه افتخار دنیای علم و ادب گردد .

ولی با کمال اندوه و اعتذار از مقام ادبی آقایان ناچار است صریحاً بگوید، این تألیف برای کلاسهای متوسطه نه تنها سودمند و قابل استفاده نیست بلکه بی اندازه زیان آور و مایه بدبینی بزبان شیرین و پربهای عربی است و تکلیف همین کتاب بدبیرستانها باعث گشته که دانش آموزان عربی را گردنهٔ متعذر العبور انگاشته و آن بدبین و از آموختنش سرد و مأیوس شوند . زیرا آقایان اساتید عربی گمان میکنند چون این کتاب از طرف وزارت فرهنگ انتشار یافته و بدبیرستانها تکلیف شده پس باید طابق النعل بالنعل تدریس شود تا دچار مسئولیت نگردند خواه وقت کافی یا غیر کافی باشد و چه دانش آموز بفهمد و بگذرد یا نفهمیده ورق زند ، درصورتی که من گمان میکنم اساتید بزرگوار ، چون دیده اند در صرف و نحو عربی کتاب جامعی باسلوب زبان فارسی وجود ندارد ، پیشنهاد و تشویق وزارت فرهنگ بفکر نهائی آقایان جامهٔ عمل پوشانده وطرز و مقدار تدریس لازم را بذوق و سلیقهٔ معلمین واگذاشته اند . وگرنه با حساب دقیق محصلین متوسطه در سال هشت ماه ، درس میخوانند و با هفته ای دو ساعت در سال

شصت و چهار جلسه عربی دارند (اگر با تعطیلات سور و سوک تصادف نکند

و از طرف دیگر زحمت بیجهده با مادهٔ درس دیگر با وضع آشفتهٔ محیط بدوش

محصلین بار است که بهیچ وجه مجال نمیدهد مانند یک نفر محصل و طلبهٔ قدیم بتوانند

عربی را آموخته و برموز آن واقف گردند .

یکنفر طلبهٔ زحمت کش و جدی از وقتی که پا بمدرسه میگذارد تا سه سال در هر روز

سه ساعت فقط صرف و نحو میخواند و سه ساعت هم با همدرس خود ، درسی را که

خوانده مباحثه و تکرار میکند ، یعنی همان درس را که خوانده برای رفیقش خود را

معلم فرض کرده و میگوید و فردا فرضیه را تغییر میدهند تا سه سال سر آید

و بعد از سه سال فقه و منطق نیز بمواد تحصیلی اضافه کرده و بتدریج پیش میروند

و بالاخره ادبیات عربی باین ترتیب تا ده دوازده سال دست از گریبان

طلبهٔ حسابی برنمیدارد و در نتیجه دانشمندی ادیب مانند آقایان تحویل جامعه داد

پرور میشود ، حال نباید آقایان خود و طرز تحصیل و اوقات خود را با دانش

آموزان امروزی و طرز تحصیل ایشان مقایسه کرده اعراب تقدیری

محلی تمیز را کم خبریه و کم استفهامیه و کاین و کذا و کذا و اقسام پر عرض و طول

حال و مستثنی و و و را در مغز دانش آموزان جا دهند که در نتیجه آموختن

عربی محال بنظر آید و آنگاه که در امتحان نهائی پنجم شرکت میکنند جمعی را بجای فعل ماضی و مجهول ، اسم و جامد و مشتق و مبتدا و فاعل بنویسند و آنرا مفرد و خبر و فاعل و معلّم را جامد و مشتق و مضاف و مضاف الیه پندارند .

خیلی معذرت میخواهم ممکن است بفرمایند : فلانی یک یا دو ورقه باین ترتیب ملاحظه و همهٔ اوراق امتحانی را بآن قیاس و حق کشی کرده است . ولی پی بردن باین حقیقت بسی آسان و راه تحقیق کاملاً باز است : آقایان میتوانند باداره امتحانات مراجعه و تقاضی کنند : اوراق عربی پنجم متوسطه و ششم ادبی را در اختیار آنان بگذارد تا به بینند . اگر نویسنده میگوید از صد ورقه هشتاد ورقه بی سروته و مسخره آمیز است بیجا نگفته و تند نرفته .

مقدمهٔ پنجم - نقص فرهنگ و روش پس از امتحانیکه از کلاس ششم دبیرستان البرز بعمل آمد و نویسنده باین نتیجه رسید . که مایه عربی در این کلاس صفر است و اصولاً دانش آموزان این درس را قابل آموختن نمیدانند آنروز تا شام و شام را تا بامداد بفکر افتاده باخود میگفت : زبان فارسی که سرتاپا آمیخته از عربی است و در هر دقیقه که هر کس صحبت میکند یا هر چند سطر که مینویسد

بیش از پنج شش لغت فارسی بر زبان نمیراند یا روی صفحهٔ کاغذ منعکس نمیشود

قاعدةً باید آموختنش از زبانهای بیگانه بسیار ساده تر باشد ، درصورتیکه

آنرا محال میدانند پس باید دید عیب از کجا است و راه چاره چیست ؟ درنتیجه

بچندین عیب پی برد که اگر بخواهد کاملاً شرح دهد ، کتابی خواهد شد جداگانه

و مقدّمه درطول و تفصیل از ذی المقدمه و اصل پیش افتاده از مقصود بازمیماند

و بدو نقص مهم اشاره میشود که تا اندازه ای درمقدّمهٔ سابق هم گفته شد .

الف نقص فرهنگ - تا بیست سال پیش از کلاس اوّل + یا دوّم

ابتدائی ، حرکات و اعراب و تنوین بعنوان الف دو زبر اَنْ و دو پیش اُنْ

و دو زیر اِنْ در مغز جا میگرفت و بدون فاصله همه روزه تا کلاس اوّل و دوّم

متوسطه یک ساعت قرآن میخواندند و درنتیجه تکرار قرائت عربی برایشان

ساده میشد و چشم و گوش از کلمات عربی پر بود کلمات هذا و هذه و الّذی

و الّتی و الّذین و هؤلاء و و و و در دل جا داشت و خواه یا ناخواه

پس از یکی دو سال که لغات تکرار میشد حس کنجکاوی تحریک و سبب میشد آدمی

از پدر یا آموزگار بپرسد اَلّذی یا هذا یا اِنَّ و یا اَنَّ و یا جمله های مانند

یا ایها النّاس ، یا بنی اسرائیل یعنی چه ؟ و خواه یا ناخواه با معنی نیز آشنا

میشدند و حفظ اشعار شیرین نصاب، که با ذوق وافری استقبال میشد نیز در فراهم کردن زمینه برای آموختن عربی تأثیری بسزا داشت و متأسفانه چندین سال است همهٔ این عوامل از بین رفته و حتّی در آموختن زبان فارسی، تعلیم حرکات که در ادبیات و تلفظ فارسی هم مورد لزوم است در طاق فراموشی رفته، پس بطور خلاصه سابقاً دانش آموزان پیش از آنکه وارد خواندن قواعد عربی شوند با این کلام مأنوس بودند و باین جهت ثقل برنامه چندان مانع کار نمیشد ولی دانش آموزان امروز آن سوابق را ندارند و از ساعتی که با درس عربی سروکار پیدا میکنند با یک نوع الفاظ وحشی و تلفظ نامأنوس خود را برابر می بینند و معلّم بیچاره نمیداند با دو ساعت وقت در هفته طرز قرائت را تعلیم کند یا دنبال معنای اِعراب و اعرابِ تقدیری و لفظی و محلّی و بیان نکته های دقیق صرف و نحو برآید، لذا بمغز خود دانش آموزان فشار وارد آورده در نتیجه عربی باری سنگین و غیر قابل حمل جلوه کرده آنرا بکلّی انداخته و خود را آسوده می پندارند.

ب - عیبِ روش - دوّمین عیبی که باعث شده عربی در مدارس جدید، درس ناآموختنی معرّفی شود، آنست که میخواهیم روش هزار و دویست سالهٔ قدیم را

از دست نداده ، امروز را که دشمنان دین و میهن در تبلیغات شوم خود عربی را
زبان مرده انتشار داده و باین وسیله میخواهند خاکستر تمدن هزار و سیصد ساله
ایران را بباد دهند) باروزی مقایسه کنیم که نوشتن هر سطر عربی بمقدار یک
لیره ارزش داشته ، واگر کسی کتابی بعربی مینوشت یا قصیده ای میسرود
درحقیقت هم وزن خود طلا میگرفت ، وبرای زندگی شاهانه وتبسی آبرومند
هر کس کافی بود که پانزده سالی ریاضت کشد و صرف ونحو عربی آموزد ،
وبدیهی است نمیتوان روزگاری را که بر سر یک کلمهٔ اِذاهُوَ اِیّاهُ وَاِذا
هُوَهِی سیبویه را دق کش و کسائی را خلعت فاخر می پوشاند با وضع
امروز مقایسه کرد . هارون الرّشید نیمه شبی که از بادهٔ ناب مست
و آواز چنگ و نی مطربان سهی قدِ پستان نارِ سیمین تن دل و دین او را
بتاراج برده اندک شعر ادبی او را تکان داده تمام عیش و نوش و خوشی را
فراموش و همان نیمه شب ادیبان را برای رسیدن بحقیقت ادبی و علمی آن
احضار میکند .

والبتّه در دامان این تربیت و تشویق ، هزاران نفر امثال سیبویه و کسائی
و مبرّد و فرّاء و ابن هشام و رضی و تفتازانی تحویل جامعهٔ علم و ادب میشود واگر

خود را باشتغال و حال و اِنَّ هندَ المَلیحةُ الحسناء (و اینکه اِنْ گاهی فعل و گاه زائده و گاه نافیه و گاه شرطیه و امثال آنست) مشغول سازند، بسیار بموقع و پربهاست، امّا هزار افسوس که امروزه نه تنها تشویقی درکار نیست بلکه خداوندان این علم باندازهٔ بندگان ارزش ندارند و چنانکه گفتیم برای نابود ساختن ایشان بهر وسیله ای چنگ میزنند.

باری روشی که تاکنون معمول بوده وهست علاوه بر تفصیلی که دارد و امروز بی ارزش است در هر مبحثی معنی را وسیلهٔ شناختن لفظ قرار داده از مغز بپوست میرسد مثلاً: از روز اوّل معنای اسم و فعل و حرف و معنای مبتدا و خبر و فاعل و مضاف الیه و تمیز را طریق تشخیص اسم و فعل یا شناختن فاعل و تمیز شناخته اند و بعبارت دیگر روشِ قدیم روش فکری و حکومت از اوّل دست نیروی خرد و فکر است و این نیز در روزگاری که محو محسوسات اند از پیشرفت کار میکاهد و دانشجویان را خسته و ملول میسازد و تنها موضوعی که دانش آموزان را بکتب فرهنگی بدبین ساخته همین تفصیل و دلبستگی بروشِ از معنی بلفظ رسیدن است.

مقدمهٔ ششم - روش من - با مقدماتی که گفته شد و نویسنده فهمید

باروش قدیم کاری از پیش نمیبرد ، بفکر افتاد طریقهٔ تدریس عربی را تغییر دهد و با دو کار باندیشهٔ خود جامهٔ عمل پوشید و خوشبختانه به نتیجهٔ حیرت انگیز رسید و آن نتیجه این بود

شخصیت خود آموز - در خود آموز دو کار کرده و آنرا بر دو اصل بنا نهاده است :

اوّل موادّ تدریس دوّم روش تدریس و بعبارت دیگر چه قواعد از تجزیه و ترکیب را باید آموخت ؟ و چگونه باید آموخت ؟ جواب سؤالِ اوّل آموختن کلیات و سؤال دوّم راه لفظ و مشاهده است

موادّ تدریس - هر که بازبان عربی آشنائی دارد ، میداند که تمدّن عرب را ادبیات عربی حفظ میکند و باندازه ای وسیع و دامنه دار است که قواعد پیچ در پیچ ولی منظم آن آدمی را دچار حیرت میسازد ، مثلاً یک کلمهٔ « ما » که از حرف میم و الف تشکیل یافته شاید بالغ بر شانزده قسم در ادبیات عربی دیده شود ولی اگر آدمی بخواهد برای محصّل شرح دهد ، دچار جنون میگردد . ولی نویسنده آنچه را بیشتر در استعمالات دیده و بطرز ساده شناخته میشود . در مرحلهٔ اوّل میآموزد و از آنچه مثلاً در صد ورقِ قرآن یا کتب عربی یک مرتبه می بیند

صرف نظر میکند (مانند ماءِ تعجبیه) ویا آنکه باب منصوب بنزع خافض یا اشتغال یا مستثنی و حال را با آن طول وتفصیل وافعال مدح و ذم را لازم نمیداند که درمحیط تدریس وارد سازد مگر بعد از آنکه در شناختن قواعدی چون مبتدا و خبر وفاعل ونایب فاعل وجارّ ومجرور ومضافٌ الیه که در هر سطر عربی دیده میشود ماهر شوند وبقیه قواعدِ کمیاب یا کوچک کوچک را درضمن عمل وبرخورد تدریجاً بیاموزند مثلاً ضمیر منفصل مرفوع بصورتهای مختلف دیده میشود امّا در نود موضع، آنرا مبتدا می بینید تا در ده مورد فاعل یا خبر یا تأکید به بینید ونویسنده آن نود موضع را در آغاز کار فدای این ده موضع نکرده : میگوید : ضمیر منفصل مرفوع در ترکیب مبتدا است ودر اواسطِ تعلیم به ضمیر فصل وعماد ودر آخر به تأکید اشاره میکند .

پس هدف نویسنده آموختن کلیاتی است که در هر عبارت عربی ناچار دیده میشود

روش تدریس - روشِ خود آموز ، طریقهٔ مشاهده است یعنی درابتدای امر با فکر ومعنی سر وکار ندارد مثلاً در روش قدیم ، باید معنای اسم وفعل و حرف ومعنای مبتدا وخبر یا فاعل ومفعول را فهمید واز اول باید مغز مشغول فعالیت

وگرفتار دور و تسلسل گردد

داستانِ طلبهٔ قدیم - گویند شیفته و شیدائی در آموختن زبان عربی ،

استاد زبردستی جسته شب و روز خویش را بخواندن و یاد گرفتن میگذراند قضارا

درس باینجا رسید که در ضَرَبَ ضمیر هُوَ مستتر است باستتار جائزی تا فاعل

باشد برای ضَرَبَ ، شب را در اندیشه رفت که چون پنهان بودنِ ضمیر حتمی نیست

پس میتوان با جستجو آنرا پیدا کرد ، و کم کم این اندیشه جامهٔ عمل پوشیده

محصّلِ آشفته حال قرآنرا برگرفت و باز کرد و بآیه اِذا عَلِمَ برخورد و با قلمتراش

شروع کرد میم عَلِمَ را تراشیدن و اوراقِ قرآن را سوراخ کردن تا پس

از برگ دهم یا دوازدهم اتفاقاً در برگ دهم یا دوازدهم یک ضمیر هُوَ

پیدا شد ، طلبهٔ بیچاره که با خونِ دل و عَرَقِ جبین بفیروزی بزرگی دست یافت

بی اختیار فریاد زد : پدر سوخته را جستم ببین کجاهم بد سرشت خود را پنهان

کرده است .

ولی نویسنده با واجبی و جائزی سروکار ندارد (و اگر از ترسِ یاوه سرایان

نبود هیچگاه نمیگفت ضمیر اسم است برای فعل ناقص) و میکوشد اوّل با

چشم سر در عبارت عربی اسم و فعل یا مبتدا و خبر و فاعل را بشناسد و بعد از

تمرینهای پی در پی و آشنائی کامل، مبحث معنی را پیش میکشد، یعنی خود
تمرین و عمل خواه یا ناخواه معانی اسم و فعل و حرف را در ذهن جا میدهد
بدون آنکه دانش آموز بوجدان صریح متکی باشد و در اواخر سال اول وجدان
مغفوله او را با دو سه سطر برای معنای هر موضوع بیدار میسازد، مثلاً میگوید
اگر دیدید بر سر کلمه اَلْ دیده میشود، آن کلمه را بملاحظهٔ تجزیه: اسم و معرفه
و معرب و منصرف بشناسید و دچار دورهٔ تسلسل هم نمیشود زیرا کلمهٔ
علم و معلوم و حاضر و صبر را مثلاً همه روز در عبارت فارسی دیده و تلفظ
کرده و حالا که در کتاب می بینید العلم یا الصبر شده می فهمد: اَلْ
بر سر کلمه زیاد شده است و در قسمت آخر کتاب معنای معرب و مبنی یا
منصرف و غیر منصرف را می فهمد و هم چنین مثلاً میگوید: اسم با اَل اگر آخرش
ضمه دارد و در اول کلام است آنرا بملاحظهٔ ترکیب، مبتدا بدانید و مبتدا
بودن مخصوص اسم است، امّا مبتدا یعنی چه؟ در اواخر کتاب گفته میشود ولی
اینقدر هست که دیگر فعل یا حرفی را که در اول کلام است، این محصّلین مبتدا
فرض نمیکنند. و نیز میگوید اگر آخر کلمه تنوین دارد آن کلمه اسم و نکره و معرب
و منصرف است و تنوین داشتن مخصوص اسم است: پس چون تنوین داشتن را

می بیند و ناچار می فهمد این کلمه اسم است و دیگر مُعلّم را فعل ماضی و مشتق و متصرف و منصرف نمی شناسد.

پس بطور خلاصه: مبنای این روش، رسیدن بمعنی است از راه لفظ و بعبارت دیگر روش مشاهده میباشد

مقدّمهٔ هفتم. آیا این روش ابتکار است؟ خود نویسنده معتقد است که در حقیقت مبتکر این روش تا اندازه ای ابن مالك ادیب شهیر و سرایندهٔ الفیه است، ولی شارحین الفیه بدون اینکه بنظر او توجه کنند، روش او را در شرح تغییر داده اند مثلاً به بینید در معرفی اسم میگوید: بالجرّ والتنوین والندا وأل - ومُسْنَدٍ لِلاِسْمِ تَمْیِیزٌ حَصَلْ یعنی بوسیلهٔ کسره داشتن و تنوین داشتن و حرف ندا و اَل داشتن و مبتدا بودن اسم شناخته میشود، و همچنین در مبحث مبتدا و خبر میگوید: مُبْتَدَءٌ زَیْدٌ وَعَاذِرٌ خبر - اِنْ قُلْتَ زَیْدٌ عَاذِرٌ (تا آخر) یعنی در مثل زَیْدٌ عَاذِرٌ باید زید را که معرفه و مرفوع و در اول کلام است، بملاحظهٔ ترکیب مبتدا و عاذر را که اسم مرفوع و نکره و بعد از مبتداست خبر بشناسید. ولی شارحین بجای تعقیب مقصود شاعر از دور و تسلسل صحبت کرده و مقصود را از دست

داده اند، ولی البته نویسنده لابلای کتب عربی بسیاری از قواعد را
چه در تجزیه وچه در ترکیب (که نسبتة کلیت داشته) استخراج و بآن ضمیمه کرده
و باز وضع محیط و میزان علاقه و مقدار وقت را از نظر دور نداشته و طریقهٔ
ابن مالک را از ابهام بیرون آورده است، مثلاً مختص بودن سوف باینکه
بعدش فعل مضارع میآید یا اینکه بعد از حروف مشبهة بالفعل، اسم دیده میشود
(هرگاه ما، کافه نیاید) و امثال آنرا در الفیّه نمی بینید.

مقدمهٔ هشتم - انعکاس خودآموز - اینرا بدانید که بطور کلی هرکس دست
بتألیف وتصنیف زند هدف تیر بدخواهان وحسودان و دشمنان ویاوه
سرایان میگردد (مَنْ أَلَّفَ فَقَدْ استهدف - هرکه تألیف کند، هدف
قرار گیرد) واینان مردی هستند که همیشه جنبهٔ منفی را آویزهٔ گوش کرده
وهیچگاه از خود کار مثبتی انجام نداده از عیب خود غافل وجویای معایب
دیگرانند ولی این انتشار مخصوصاً چون عادت هزار و دویست ساله را که باخون
درون شده و باجان برون شود، برهم میزند ناچار عکس العمل عجیب در
انتقاد از خود نشان میدهد اما دانشمندان بدانند: اولاً نویسنده هم
از خرمن ادبیات توشه برداشته و در عین بی کلاهی او را ازین نمد کلاهی است

و ثانیاً با روشِ طلاب علوم دینی نخواسته مبارزه کند (با اینکه معتقدات اگر طلاب هم، سال اول را با این کتاب بسر برند برای آنان سودمندتر است) زیرا آنان وقت کافی برای آموزش عربی بطرز قدیم دارند .

و از طالبان این کتاب هم، استدعا میکند : اوّلاً اگر با یشان حمله وایراد شد، دست در گوش نهاده و با چشم نویسنده را نشان داده و با زبان بگویند اگر ایرادی دارید بخودِ نویسنده مراجعه کرده و پاسخ بشنوید . و ثانیاً از دقت در تمرینهای کتاب که سرتاپا پُر و آمیخته از تمرین است و تطبیق آنها با مطالب کوتاهی نکنند که معتقدم هرگاه این عمل را تعقیب فرمایند ، در آموختن عربی از مُعلّم بی نیاز و با انتشار جلد دوّم، عربی نویس خواهند شد .

مقدّمهٔ نهم - مقدار این جلد - اگر ورق بورق در این جلد خودآموز دقت کنید تمام مطالب آنرا در بیست و چند صفحه جسته و بقیّه صد صفحهٔ آنرا تمرینات تشکیل داده است پس نباید بقطر کتاب گمان کرد نویسنده را ه تفصیل گرفته و گریخت .

مقدمهٔ دهم - برای چه کلاسی مفید است ؟ از نویسنده بسیار پرسیده اند که خودآموز مخصوص چه کلاسی است ؟ و کلاسی هست یا نیست ؟ در پاسخ این

پرسش معتقد است که در این تاریخ از برای سال اوّل تا ششم متوسّط آنرا سودمند میداند - مگر اینکه تدریجاً روش تدریس در مدارس تغییر کند که البتّه آنگاه با تصرّفاتی بسال اوّل اختصاص خواهد یافت زیرا چنانکه از اسم آن ملاحظه میفرمائید نام آن خودآموز است و از زیر و زبر و پیش و کسره و فتحه و ضمه شروع کرده ولی چون امتحان کلاس پنجم ۹۰ درصد و کلاس ششم اولی ۵۰ درصد، نشان میدهد که پایهٔ عربی صفر است بانجهت معتقد است که فعلاً برای تمام کلاسها مفید واقع میشود و اگر از این پایه تدریس عربی شروع گردد بنده یقین دارم با همین دو ساعت در هفته هم برای سال چهارم، دانش آموزان میتوانند عبارات سادهٔ فارسی را بعربی ترجمه کنند .

خاتمه - در خاتمه نویسنده امیدوار است اوّلاً بتواند این نوزاد را تدریجاً تربیت و نواقص آنرا رفع کند و ثانیاً با انتشار جلد دوّم و سوّم بهمین ترتیب، کسانی را که میخواهند عربی بدانند و بنویسند، باین دو منظور برساند، باین شرط که آنچه تذکر داده فراموش نکنند یعنی اوّلاً گوش بحرف دور ریها و تسلسلی ها ندهند و ثانیاً در تطبیق قواعد با تمرین غفلت نورزند .

ونکتهٔ مهم دیگر آنکه ممکن است پاکدلان بی آلایش بگریند، چرا فلانی از برنامهٔ
عربی سخنی نگفت و گذشت با اینکه همهٔ نقص آنجا است؛ البته این گفتار بسی
بموقع و بجا میباشد و برنامهٔ کنونی این مادهٔ درس مانند موادّ دیگری چون
فلسفه و تعلیمات دینی سرتاپا اشکال و غلط است و نویسنده هم مکرّر داد و فریاد
کرده و آنکه البته بجائی نرسیده فریاد است، ولی چون نام این کتاب فعلاً
خودآموز میباشد و رنگ کلاس مخصوصی بآن نداده لذا وارد آن مبحث نشد
بخصوص که دلِ پردردی داشت و میترسید عنان قلم از دست رفته بطغیان
برخیزد و سرانجام ریش ریش گردد وَلَا تُلْقُوا بِاَیْدِیکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ هرچند معتقد
است وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

(سید کمال الدین نوربخش تیرماه ۱۳۲۸)

«بخط جواد شریفی»

خودآموز عربی

تألیف
سیّد کمال الدّین
نوربخش

۱۳۲۸

از انتشارات
کتابفروشی و چاپخانهٔ علی اکبر علمی
«تهران : ناصر خسرو تلفن ۸۲۹۳ - ۸۷۰۹ -»
« قیمت ۳۰ ریال »

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

بیاری خداوند متعال این مختصر در شش مقدمه و چند فصل و یک خاتمه بعلاقه مندان تقدیم میشود

مقدمهٔ اول معنای تجزیه و ترکیب

تعریف - در زبان عربی اگر توانستیم یکیک کلمات را بشناسیم در اینصورت عمل تجزیه را انجام داده‌ایم و هرگاه روابط کلمات با یکدیگر معلوم شد در اینموقع عمل ترکیب انجام یافته است

مثال : ذَهَبَ الصَّیفُ (یعنی تابستان رفت)، در این مثال اگر توانستیم بفهمیم : ذَهَبَ : فعل ماضی و مفرد و مذکر غایب ... والصَّیف اسم و معرفه و معرب و منصرف و مذکر ... است ، عمل تجزیه انجام شده و اگر فهمیدیم رابطهٔ ذهب با الصّیف علاقه فعل و فاعلی است یعنی کلمهٔ الصَّیفُ فاعل است برای ذَهَبَ ، عمل ترکیب پایان یافته است .

مقدّمه دوّم - انواع تجزیه

سه نوع تجزیه را در کلام عربی باید شناخت : اوّل اسم ، دوّم فعل ، سوّم حرف ،

تجزیهٔ اسم - در حالات اسم چندین چیز را باید جستجو کرد و شناخت واز جمله است : معرفه و نکره بودن ، مذکّر و مؤنّث بودن ، معرب و مبنی بودن ، منصرف و غیر منصرف بودن ، مفرد و تثنیه و جمع بودن و امثال آن

تجزیهٔ فعل - در تجزیهٔ فعل باید ، ماضی و مضارع و امر ، معلوم و مجهول ، مفرد و تثنیه و جمع ، مذکّر و مؤنّث ، غائب و حاضر و متکلّم و امثال آنرا یاد گرفت

تجزیهٔ حرف - در حرف شناسی باید عامل و غیر عامل بودن را یاد گرفت و چنانکه خواهیم گفت همهٔ حروف مبنی و غیر متصرّف اند

مقدّمه سوّم - انواع ترکیب

در ترکیب نیز سه نوع مطلب معلوم میشود : اوّل مرفوع بودن کلمه ، دوّم منصوب بودن ، سوّم مجرور بودن ،

مرفوعات - مرفوعات بسیار و از جمله است : مُبتدا و خبر، فاعل ، نایب فاعل ، اسم افعال ناقصه ، خبر حروف مشبهه بفعل و امثال آن

مَنصُوبات - از جمله منصوبات بشمار میرود : مفعول ، خبرِ افعال ناقصه ، اسمِ حروفِ مُشبهه بفعل و تمیز

مَجرُورات - مُضافٌ الیه و مجرور بوسیلهٔ حرفِ جر را باید از مجرورات شناخت .

مقدمهٔ چهارم ضمّه و فتحه و کسره

در عربی از این علامت : ُ که روی حروف گذارده میشود ضمّه و در فارسی پیش و از این علامت َ که بالای حروف میگذارند ، فتحه و در فارسی زَبَر و از این علامت ِ که پایین حرف میگذارند ، کسره و در فارسی زیر و از این علامت ْ که در بالای حرفست ، سکون یا جزم تعبیر میشود - مثلاً در کلمهٔ مُجتَهِد : میم ، ضمّه ، و جیم سکون ، و ت فتحه ، و ه کسره دارد .

مقدمهٔ پنجم رفع و نصب و جرّ

رفع - در عربی با دو شرط از ضمه برفع تعبیر میکنند : شرط اوّل آنکه آخر کلمه باشد ، و شرط دوّم آنکه بملاحظهٔ ترکیب یکی از مرفوعاتی باشد که در مقدمه سوّم گفته شد مثلاً در جملهٔ اَلْمُعَلِّمُ شَرِیفٌ ، چون بملاحظهٔ ترکیب کلمهٔ اَلْمُعَلِّمُ در ترکیب مُبتدا و کلمهٔ شَرِیفٌ خبر است باین جهت دو حرف میم و ف ضمه دارند و در اینصورت از ضمهٔ میم آخر مُعَلِّم وضمهٔ ف که در آخر شریف است به رفع تعبیر کرده و خود معلم و شریف را مرفوع مینامند

نَصَب - با رعایت دو شرطی که در رفع گفته شد به فتحهٔ آخر کلمه در عربی ، نصب و خود کلمه را منصوب گویند مثلاً در جملهٔ : اِنَّ الْحَسَنَ کَانَ عَالِمًا (یعنی حسن دانشمند بوده است) به زَبَر و فتحه‌ای که روی نون حسن و میم عالم دیده میشود ، نصب و الحَسَنَ و عالمًا را منصوب گویند

جَرّ - با رعایت همان دو شرط بالا به زیر یعنی کسرهٔ آخر اسم در عربی جرّ و اسم را در اینموقع مجرور گویند

مثال : اِنَّ عِلْمَ الدِّینِ خَیْرُ الْعُلُومِ (یعنی همانا دانش آیین بهترین

بهترین دانشهاست) در این جمله کلمهٔ الْعِلْمَ منصوب است زیرا «میم» که حرف آخر آن میباشد نصب یعنی فتحه دارد و کلمهٔ الدِّینِ مجرور است زیرا «نون» که حرف آخر آن است ، جَرّ یعنی کسره دارد و کلمهٔ خَیْرُ مرفوع است زیرا «راء» که حرف آخر آن است رفع یعنی ضمه دارد و کلمهٔ الْعُلُومِ مجرور میباشد زیرا میم کسره دارد ،

نتیجه - خلاصهٔ مقدمهٔ پنجم این شد که ضمّهٔ آخر کلمات عربی را (۱) رفع و فتحهٔ آخر را نصب و کسرهٔ آخر را جَرّ مینامند

مقدّمهٔ ششم - تنوین

تعریف - اگر آخر اسم ، دو پیش یعنی دو ضمّه یا دو زبر یعنی دو فتحه یا دو زیر یعنی دو کسره دارد ، در این موقع میگویند چنین اسمی تنوین دارد ، و در تلفظ باید یک نون بآخر اسم اضافه کرد ، مثلاً - عَالِمٌ = عَالِمُنْ و عَیْنٍ (یعنی چشم) = عَیْنِنْ و حَاجِبًا (یعنی ابرو) = حَاجِبَنْ و یَدٌ (یعنی

---

(۱) - بعداً خواهیم دانست که رفع و نصب مخصوص اسم و فعل مضارع است یعنی به حرکت آخر حروف و فعل ماضی رفع و نصب نمیگویند و جرّ باسم اختصاص دارد .

دست) = یَدٌ و رِجلاً (یعنی پا) = رِجْلَن و رَأسٍ (سر) =
رَأسٌ

نتیجه - بنا براین تنوین اینست که بآخر اسم در تلفّظ یک نون بی حرکت
اضافه گردد و علامتش در نوشتن تکرار حرکت است

تمرین اوّل

درکلمات ذیل رفع و نصب و جر و تنوینِ رفع، و تنوینِ نصب، و تنوینِ
جرّ، و ضمه و فتحه و کسره را تعیین و معانی لغات را حفظ کنید

اَلأُذُنُ (یعنی گوش) صَدْرٍ (سینه) عَضُدٌ (بازو) اَلشَّعَرُ
(مو) اِصْبَعًا (یعنی انگشت) اَلجَفْنُ (مژه) وَضعُ الجَبْهَةِ
(نهادن پیشانی) اَلوَجْهُ (صورت) خَدٍّ (رخ) ظَهْرٌ (پشت)
بَطْنٍ (شکم) جَنْبًا (پهلو) رُكْبَةٍ (زانو) جِیدٍ (گردن) قَلْبًا
(دل) اَلأَنْفُ (بینی) ثَغْرٌ (دندان)

مثلاً درکلمه عَضُدٌ میگوئیم حرف عین فتحه دارد و حرف (ض) ضمه و
(د) رفع و تنوین دارد و کلمهٔ عضد بملاحظهٔ ضمه در رفع آخر مرفوع است

مباحث تجزیه

پس از بیان مقدمات فوق مباحث تجزیه یعنی شناختن اسم و فعل و حرف باندازه لزوم می پردازیم

فصل اوّل علائم شناختن اسم

با چند نشانه در عبارت عربی میتوان اسم را شناخت :

۱ - اگر دیدیم آخر کلمه، تنوین (پیش، دو زبر و یا دو زیر) دارد می فهمیم: اولاً چنین کلمه اسم، ثانیاً نکره، ثالثاً منصرف، رابعاً معرب است (۱) مانند تَعَلُّمٌ (یاد گرفتن) و رَاکِباً (یعنی سواره) و رَاجِلٍ (یعنی پیاده)

۲ - هرگاه بر سر کلمه الف و لام (اَلْ) اضافه شده باشد، در تجزیه آنرا اسم، معرفه، منصرف، و معرب می شناسیم مانند اَلأَفضَلُ (یعنی برتر) و اَلْبَیْتُ (یعنی خانه - یا اطاق)

۳ - هرگاه جلو کلمه حرف (یا) دیده شود آن کلمه اسم است و (یا) را

(۱) گاهی اسم خاص که در عربی آنرا عَلَم میگویند با اینکه معرفه است آخرش تنوین دارد مانند عَلِیٌّ و عَبّاسٌ

در تجزیه حرفِ ندا (یعنی خواندن) و مبنی بنویسیم مانند یا صَدیقی (ای دوست من) و یا اَیُّهَا النّاسُ (یعنی ای مردم) که بملاحظهٔ «یا» می فهمیم دو کلمهٔ صَدیق و اَیّ هر دو اسم اند (۱) و در ترکیب دو کلمه صَدیق و اَیّ مُنادی خواهند بود.

۴ - هرگاه جلو کلمه حرفِ جَرّ دیده شود آن کلمه عموماً اسم است مانند: یا وَلَدی لِمُعَلِّمِکَ عَلَیکَ حَقٌّ (یعنی ای فرزند من برای آموزگارت بر تو حقّ است) که دو لفظ معلّم و «کَ» هر دو اسم اند، زیرا جلو مُعَلِّم لام و جلو «کَ» عَلی دیده میشود و هر دو حرفِ جَرّ اند (۲) و دو کلمه وَلَد و حَقّ نیز بدلائل بالا اسم میباشند.

حُروفِ جَرّ

حروف جر بسیار است و شایعترین آنها در عبارات عبارت است از:

---

(۱) در آینده خواهیم گفت که اَیّ، وصلیّه و ها حرف زائد و النّاس در ترکیب عطف بیان است.

(۲) تدریجاً میگوئیم که «کَ» و امثال آن را ضمیر میگویند یعنی اسم یک ملاحظه باسم ظاهر و ضمیر تقسیم میشود

مِنْ (از)، بِ، لِ (برای)، عَلیٰ (بر)، اِلیٰ (بسوی)، کَ (یعنی مانند) و البتّه بر سر کلمه دیده میشود و نباید آنرا با ضمیر کَ که در آخر کلمه است اشتباه کرد، فی (در)، عَنْ (از)، حَتّٰی (تا)

۵ - هرگاه آخر کلمه: ة، ـة، ـه (۱) دیده شود آن کلمه در تجزیه: اسمُ مؤنّث، خواهد بود مانند: رَحْمَة و مَغْفِرَة و کَرامَة

۶ - هرگاه دو کلمه دنبال یکدیگر باشند و دوّمی کسره داشته باشد، عموماً اوّلی را در تجزیه: اسم، معرفه، منصرف و معرب می‌شناسیم و در ترکیب عموماً دوّمی مضاف الیه (۲) است مانند اَفْضَلُ الْکَلِماتِ قَوْلُ الْحَقِّ (یعنی برترین سخنان گفتار حقّ است) که دو کلمهٔ اَفْضَلُ و قَوْلُ در تجزیه: اسم و معرفه و منصرف و معرب و در ترکیب

---

(۱) - این تاء، را که در آخر کلمات اضافه میشود در عربی تاء غیر ملفوظ گویند و علامت تأنیث لفظی کلمه میباشد بنابراین بیشتر کلماتی را که فاقد این تاء میباشند در تجزیه میتوان مذکر نوشت (الف مقصوره و ممدوده و مؤنثهای حقیقی یا مجازی تدریجاً معلوم میشوند)

(۲) در قواعد ترکیب خواهیم گفت که مضاف در حساب ترکیب نیست ولی برای پیدا کردن مضاف الیه و تأثیراتی که در ترکیب دارد بد نیست که بنجا طرح سپرده شود و نیز دانشمندان مقدمات کتاب را مطالعه فرمایند تا از ایرادشان نسبت به نویسنده کم شود

دو کلمهٔ الکلمات والمحقّ مضاف الیه اند و دو کلمهٔ افضلُ و قولُ

مضاف اند و مضاف بودن مخصوص اسم است

۷ - هرگاه جلو کلمه، یکی از حروف مشبهه بفعل دیده شود آن کلمه عموماً در تجزیه،

اسم است مانند اِنَّ رَبَّكَ عالِمٌ بِكُلِّ شَيءٍ (یعنی همانا پروردگار تو بهر

چیز داناست) که لفظ ربّ بواسطهٔ وجود اِنَّ و الفاظ دیگر همه بواسطهٔ

عواملی که تاکنون خوانده ایم اسم اند (۱)

حروفُ مشبهةٌ بفعلِ - حروف مشبهه بفعل عبارت است از:

اِنَّ، اَنَّ (یعنی همانا) لَيْتَ (ای کاش) لَعَلَّ (شاید)

کَاَنَّ (گوئی)، لٰكِنَّ (ولی)

تمرینات در تجزیهٔ اسم

تمرین اوّل - اَلْمُشاوَرَةُ راحَةٌ لَكَ وَتَعَبٌ لِغَيْرِكَ

معنی - مشورت کردن آسایش است برای تو و رنج برای غیر از تو

برای تجزیه کلمات بالا هریک را در ستون عمودی نوشته و تجزیه می کنیم.

---

(۱) از ماء کافّه و تاثیرش فعلاً صرف نظر شود.

تَجزِیَه

اَلمُشاوَرَةُ - اسم است و معرفه و معرب و منصرف ، زیرا گفتیم هر کلمه‌ای

که اَلْ دارد دارای این چهار خاصیت است ، و بعلاوه چون « ة »

دارد مؤنّث است

راحَةٌ - اسم - نکره - معرب - منصرف - مؤنّث . زیرا تنوین داشتن

علامت اسم بودن ، نکره بودن ، منصرف بودن ، معرب بودن است

و با داشتن « ة » می فهمیم مؤنّث است .

لِ - حرف جرّ - مبنی - غیر متصرّف - چنانکه در حرف شناسی خوانده‌ایم همه

حروف مَبنی و غیر متصرف اند

كَ - از بودن لام که حرف جر است در جلو « كَ » ، می فهمیم کاف اسم

میباشد و چنانکه خواهیم خواند این نوع اسم را ضمیر متصّل گویند و بطور کلّی هر ضمیری

مبنی و معرفه است .

وَ - حرف عطف - مبنی -

تَعَبٌ - اسم - نکره - معرب - منصرف - مذکّر - چون تنوین دارد نظر

«راحةٌ» یمیباشد و چون تاء ندارد مذکّراست (۱)

لِ - حرف جرّ - مبنی - غیر متصرّف

غَیْرِ - اسم است چون حرف جرّ در جلو دارد و چنانکه خواهیم خواند غَیْرُ

اسم دائم الاضافه است، یعنی عموماً در ترکیب اسم بعد از غیر را مضاف

اِلَیْهِ مینویسیم.

کَ - ضمیر متصّل مجرور - مبنی - معرفه . از ترکیب لَکَ در بالا فهمیدیم

که کاف اسم و ضمیر است ، اینک بدانید که ضمیر را هرگاه بعد از حرف جرّ یا

اسم باشد، ضمیر متّصل مجرور گویند.

تمرین دوّم - اَلصَّبْرُ اَفْضَلُ سَجِیَّةٍ وَالْعِلْمُ اَشْرَفُ حِلْیَةٍ

معنی - شکیبائی برترین خوی و صفت است ، و دانش شریفترین زینت و زیور

تجزِیه

اَلصَّبْرُ - چون اَلْ دارد ، پس : اسم - معرفه - منصرف ، و معرب است

و چون تاء ندارد مذکر .

---

(۱) از گفتن الف مقصوره و ممدوده خودداری شود

اَفضَلُ - اسم - معرفه(۱) - منصرف - معرب است و مذکر زیرا تاء گرد ندارد)

سَجِیَّةٍ - چون تنوین و تاء گرد دارد پس: اسم - نکره - معرب، منصرف و مؤنّث است (۲)

و - حرف عطف - مبنی - غیر متصرّف

اَلعِلمُ - چون اَل دارد و « ة » ندارد پس: اسم - معرفه - منصرف - معرب و مذکّر است

اَشرَفُ - مانند اَفضَلُ: اسم - معرب - منصرف - معرفه - و مذکّر

حِلیَةٍ - مانند سَجِیَّةٍ: اسم - نکره - منصرف - معرب و مؤنّث

فصل دوّم علائم شناختن فعل

۱- هرگاه آخر کلمه تاء کشیده « ت » داشته باشد می فهمیم چنین کلمه فعل ماضی است

---

(۱) از تاثیر نکره بودن مضاف الیه یا اضافه لفظیّه برای نوآموز عربی صرف نظر و بعد - موکول شود . (۲) مقصود از تاء گرد همان تاء زائده است

مانند: فاطِمَةُ قالَتْ (فاطمه گفت)، وسَمِعْتَ (شنیدی)، وقُلْتُ (گفتم)، و تَکَلَّمْتِ (سخن گفتی) (۱)

تبصره - بودن تُما و تُمْ و تُنَّ نیز در آخر کلمه نشانه فعل ماضی است مانند عَلِمْتُما (دانستید شما دو نفر)، وعَلِمْتُمْ (دانستید شما مردان)، وعَلِمْتُنَّ (دانستید شما زنان)

۲ - هرگاه جلو کلمه حرف قَدْ باشد آن کلمه فعل و غالباً ماضی است و قَدْ را حرف تحقیق گویند مانند قَدْ اِسْتَدْعیٰ (همانا خواهش کرد)، که در تجزیه قَدْ حرف تحقیق و مبنی و اِسْتَدْعیٰ فعل ماضی است

تبصره - اگر فعلی که بعد از قَدْ دیده میشود، آخرش ضمه دارد در این صورت باید فعل را مضارع شناخت مانند قَدْ تَقُولُ (میگوئی)

۳ - هرگاه جلو کلمه حرف لَمْ دیده شود، آن کلمه فعل مضارع است مانند لَمْ

---

(۱) - در آینده خواهیم یاد گرفت که تاء کشیده اگر بی حرکت و در آخر فعل زائد باشد علامت مفرد مؤنث غایب است مانند سَمِعَتْ و اگر مفتوح شد علامت مفرد مذکر حاضر و در ترکیب فاعل میباشد و با کسره علامت مفرد مؤنث حاضر و فاعل و با ضمه علامت متکلم وحده و در ترکیب فاعل است

يَقُلْ (نگفته است) ، و لَمْ تَرَ (ندیده ای)

تبصره - در ادبیات عربی از مجموع لَمْ و فعل مضارع به فعل جحد (یعنی انکار) (۱) تعبیر میشود ، پس لَمْ يَقُلْ را در تجزیه فعل جحد می شناسیم

۴ - هرگاه جلو کلمه حرف اَنْ (اینکه) یا لَنْ (هرگز) یا کَیْ (برای اینکه) یا اِذَنْ (باین علت ، در اینوقت) دیده شود آن کلمه عموماً فعل مضارع است . مانند لَنْ اَکْذِبَ (هرگز دروغ نمیگویم) ، و کَیْ اَسْلَمَ (برای اینکه سالم بمانم) و اِذَنْ يُحِبَّنِيَ اللهُ (در اینوقت خدا مرا دوست دارد) که سه کلمه : اَکْذِبَ و اَسْلَمَ و يُحِبَّ فعل مضارع میباشند .

تبصره - این حروف را حروف ناصبه گویند ، یعنی آخر فعل مضارع بوسیله این حروف منصوب میشود .

۵ - هرگاه جلو کلمه سَ یا سَوْفَ درآمده باشد ، آنکلمه فعل مضارع است

---

(۱) مثلاً بشما میگویند دیروز رفتید مدرسه ، و اگر شما بخواهید انکار کرده بگوئید نرفتم ، در اینصورت میگوئید : لَمْ اَذْهَبْ (یعنی نرفتم) ، پس از تمام نسبتهائیکه بانسان میدهند و آنها را قبول نمیکنند در عربی با حرف لَمْ استعمال میشود

و سین و سوف را حرف استقبال گویند مانند سَیَعْلَمُ (خواهد دانست) و سَوْفَ تُرْشَدُ (بزودی سعادتمند میشوی) که از وجود «س» و سوف می فهمیم دو کلمهٔ یَعْلَمُ و تُرْشَدُ، فعل مضارع اند

۶ - هرگاه بر اوّل مصدر یعنی ریشه کلمه، حرف «ا» یا «ت» یا «ی» و یا «ن» زیاد شده باشد، آنکلمه در تجزیه فعل مضارع است و آخر فعل نیز ضمّه دارد (۱) مانند یَجْلِسُ (می نشیند)، و تَقُوْلُ (میگوئی)، و اَقُوْمُ (برمیخیزم) و نُجَاهِدُ (میکوشیم یا جهاد میکنیم) و این حروف را رسم است، حروف - «اَتَیْنَ» میگویند.

---

(۱) تدریجاً خواهیم خواند که: «یَ» در فعل مضارع علامت مذکر غایب یعنی کسی است که از او صحبت میکنند مثلاً میخواهید برفیقتان بگوئید: حسن روز عید می نشیند تا مردم از او دیدن کنند این جمله را بعبارت عربی میگوئید اَلْحَسَنُ یَجْلِسُ یَوْمَ الْعِیدِ لِیَزُوْرَهُ النَّاسُ که یَجْلِسُ و یَزُوْرَ هردو فعل مضارع و مذکر غایب اند. - «تَ» علامت مؤنث غایب یا مذکر و مؤنث حاضر (یعنی کسی است که با او صحبت میکنید) مانند: زَیْنَبُ تَعْلَمُ، یعنی زینب میداند - اَنْتَ تَجْلِسُ و تو می نشینی «اَ» علامت متکلم وحده یعنی گوینده سخن است مانند اَجْلِسُ یعنی می نشینم «نَ» علامت متکلم مع الغیر یعنی گویندگان سخن است مانند نَجْلِسُ (یعنی می نشینیم)

۷ - هرگاه دیدیم بعضی از حروف جرّ آخر کلمه را فتحه داده اند (با اینکه حرف جر آخر کلمه را کسره میدهد) در اینصورت می فهمیم آن کلمه در تجزیه فعل مضارع میباشد مانند حَتّیٰ یَشْهَدَ (تا حاضر شود) و لِیَغْلِبَ (برای اینکه غالب گردد) (۱)

تذکّر ۱ - هرگاه دیدیم در یک کلمه علامتِ اسم و علامتِ فعل وجود دارد، باید آن کلمه را، اسم شناخت مانندِ: اَلْمَوْتُ و فَوْتٌ که باداشتن «لات» میگوئیم هردو اسم اند، چون اوّلی الف ولام و دوّمی تنوین دارد، (و از اینجا می فهمیم که تاء جزء ریشه کلمه میباشد) و مانندِ عَلِیٌّ اَفْضَلُ النّاسِ (علی ع فاضلترین مردم است) که اَفْضَلُ را با اینکه بصورت فعل مضارع میباشد میگوئیم اسم است، چون آخر کلمه بعدش کسره دارد (۲)

---

(۱) رسم شده اگر حَتّیٰ یا لام که حرف جر اند بر سر فعل مضارع در آیند، بگویند بعد از حرف جر یک اَنْ که حرف نصب است وجود داشته و افتاده است مثلاً لِیَقُوْلَ در اصل لِاَنْ یَقُوْلَ بوده

تبصره - عمل حروف جرّ با غیر منصرف در آینده روشن میشود

(۲) این نوع کلمه که بصورت متکلّم وحده از فعل مضارع میباشد، ولی اسم است، به اسم تفضیل یا افعل تفضیل شناخته میشود و فعل تفضیل به معنای ترجیح و برتری میباشد مانند (در صفحه ۱۹)

تذکر ۲ - اگر دیدیم آخر کلمه فتحه دارد و علائم فعل مضارع در آن نیست غالباً آنرا فعل ماضی مفرد مذکر غائب می شناسیم مانند جَلَسَ (نشست)، و اَجْلَسَ (نشانید)، مثلاً اَجْلَسَ اگر فعل مضارع بود، باید حرف آخرش ضمه داشته باشد.

تذکر ۳ - غالباً فعل امر را از بی حرکتی آخر می شناسیم مثلاً اِجْلِسْ (بنشین) و اَجْلِسْ (بنشان)، هر دو فعل امر می باشند (۱)

تذکر ۴ - فعل ماضی و فعل امر را در تجزیه: مشتق و متصرف و مبنی، و فعل مضارع را مشتق و متصرف و مُعرب می شناسیم.

تمرینات فِعل

(۱) - سَوْفَ تَعْلَمُونَ الصَّرْفَ وَالنَّحْوَ (بزودی صرف و نحو را میدانید)

(۲) - اِنّی اُحِبُّ اَنْ اَعْلَمَ الْقُرْآنَ (من دوست دارم قرآن را بدانم)

(بقیه پاورقی صفحه ۱۸) داناتر، کوتاهتر، بلندتر، و مثال آن که در عربی به اَعْلَمَ و اَقْصَرَ و اَطْوَلَ تعبیر میشود.

(۱) برای معانی ماضی و مضارع و امر و مشتق و متصرف و مُعرب و مبنی و غیر متصرف و هرچه اینجا سربسته و سطحی یاد میگیریم، در قسمت آخر همین جلد، تشریح و بیان شده است، که برای پریشان نشدن ذهن در اینجا گفته نشد.

۳ - لَمْ تَكُنْ جَاهِلاً حَتّىٰ تَتَعَلَّمَ (نادان نبودی تا یاد بگیری)

سَوْفَ - حرف استقبال تَعْلَمُونَ - فعل مضارع - معرب مشتق متصرف

(چون جلو آن سوف است فعل مضارع و هر مضارعی معرب ....) اَلصَّرْفَ و

اَلنَّحْوَ اسم و معرفه و معرب و منصرف مفعول‌اند[1] اِنَّ از حروف مشبهة بفعل - مبنی ی - اسم ضمیر

متصل منصوب - مبنی معرفه (چون اِنَّ دارد و اسم ضمیر است) اُحِبُّ فعل مضارع

معرب مشتق متصرف (ابودن حروف اتین در جلو و ضمه آخر علامت مضارع بودنست)

اَنْ - از حروف ناصبه - مبنی اَعْلَمَ - فعل مضارع معرب مشتق متصرف

(ابودن اَنْ در جلو این کلمه علامت مضارع است)

اَلْقُرْآنَ مانند اَلصَّرْفَ

لَمْ تَكُنْ - فعل مضارع (جحد) معرب مشتق متصرف (ابودن لم دلیل مضارع بودنست)

جَاهِلاً - اسم - نکره - معرب - منصرف (بدلیل داشتن تنوین)

حَتّىٰ حرف جر و تَتَعَلَّمَ فعل مضارع و مشتق و متصرف و معرب است و بوسیله حتی آخرش

منصوب شده پس فعل مضارع میباشد.

---

(۱) یعنی در ترکیب

فصل سوم - علامت شناختن حرف

هرگاه در کلمه‌ای هیچیک از علائم اسم و فعل دیده نشد، در اینصورت غالباً آن کلمه حرف است و ریشهٔ این نوع از کلمه عموماً یک حرفی یا دو حرفی است مانند: وَ فَ (پس)، ثُمَّ (سپس)، اَوْ (یا)، اَمْ (یا)، و این پنج کلمه حرف عطف میباشند، و مانند اَلْ که حرف تعریف است مثل الف و لام در اَلْعِلْم

تذکر - همهٔ حروف را در تجزیه مبنی و غیر متصرّف می‌شناسیم

تمرین کلّی

اَلشَّرَهُ يَشِينُ النَّفْسَ وَ يُفْسِدُ الدِّينَ (آزمندی نفس را خوار و آئین را تباه میکند)

اِنْتِباهُ الْعُيُونِ لا يَنْفَعُ[1] مَعَ غَفْلَةِ الْقُلُوبِ (باز بودن چشمها با بیخبری دلها سودی ندهد)

اَلصَّبْرُ اَحْسَنُ حُلَلِ الْاِيمانِ وَ اَشْرَفُ خَلائِقِ الْاِنْسانِ (شکیبائی نیکوترین زیورهای ایمان و شریفترین خوهای انسان است)

اَلْعَقْلُ اَصْلُ الْعِلْمِ وَ داعِيَةُ الْفَهْمِ (خرد ریشهٔ دانش و سبب محرک فهم و زیرکی است)

---

(۱) اگر دیدیم حرف لا در آخر فعل مضارع تأثیر نکرده در اینصورت مجموع فعل مضارع و لا را فعل نفی میگویند (بقیه در ص ۲۲)

اِعْمَلْ بِالْعِلْمِ (بدانش عمل کن)

لا تَطْمَعْ (۱) فی ما لا تَسْتَحِقُّهُ (طمع مکن در آنچه استحقاق نداری آنرا)

لا تَأْمَنْ مِنْ صَدیقِکَ حَتّی تَخْتَبِرَهُ (از دوستت ایمن مباش تا آزمایش کنی اورا)

لا تُدْفَعُ الْمَکارِهُ بِغَیْرِ الصَّبْرِ (مکاره یعنی ناملایمات بدون شکیبائی از بین نمیرود)

لا یَنْفَعُ قَوْلٌ بِغَیْرِ عَمَلٍ (گفتار بی کردار سودی نمیدهد)

هَلْ یَکُونُ الْعالِمُ کَالْجاهِلِ (۲) (آیا دانا چون نادان میباشد ؟)

تذکّر - برای تجزیه شناسی فعلاً بهمین اندازه ساخته وارد مبحث ترکیب میشویم

(بقیه از صفحه ۲۱) و در قواعد ترجمه معنای آنرا می فهمیم

(۱) هرگاه حرف لا حرکت آخر فعل مضارع را انداخته در اینصورت مجموع فعل و لا را در تجزیه فعل نهی می شناسیم

(۲) - کلمه هَل - بمعنای آیا و حرف استفهام و غالباً جلو فعل مضارع میباشد و در این موقع مجموع فعل مضارع را با هَل در تجزیه فعل استفهام مینامند و فعل جحد مانند لَمْ یَعْلَم و نفی و نهی و استفهام را مانند خود مضارع در تجزیه مشتق و متصرّف و معرب می شناسیم .

و درضمن هرچه پیش آید بازاز قواعد تجزیه بیان میکنیم

(مبحث ترکیب)

تعریف - چنانکه قبلاً گفتیم اگر در کلام عربی روابط کلمات با یکدیگر معلوم شد در اینصورت عمل ترکیب انجام یافته است مثلاً در جملهٔ اَنتَ عَالِمٌ (تو دانائی) میگوئیم ، اَنتَ مبتدا برای عالم و عالمٌ خبر است برای انت واین عمل درحقیقت ترکیب است

اقسام ترکیب - انواع ترکیب را مرفوعات ، منصوبات و مجرورات تنظیم میکنند . **مرفوع** - کلمه ایست که آخرآن باید رفع یعنی ضمّه داشته باشد مانند عَالِمٌ درمثال بالا - **منصوب** - کلمه ایست که آخرش بملاحظهٔ ترکیب باید نصب یعنی فتحه داشته باشد مانند اِنَّ عَالِماً فِی الدّارِ (همانا دانشمندی درخانه است) که عالماً در ترکیب منصوب و چنانکه خواهیم خواند، اسم برای اِنَّ میباشد . - **مجرور** کلمه ای است که آخرش باید کسره یعنی جرّ داشته باشد مانند الدّارِ که بوسیلهٔ فی یعنی حرف جرّ آخرش مجرور شده وهریکرا در بابی جداگانه شرح میدهیم -

باب اوّل - مرفوعات

کلماتی که بمنظور ترکیب باید آخرش رفع داشته باشد، بسیار و از جمله است :

مُبتدا - خبر - فاعِل - نائب فاعِل - اسم افعال ناقصه

خبرِ حروف مشبهة بفعل که در شش فصل بیان میشود .

فصل اوّل - مبتدا

علائم شناختن مُبتدا - ۱) اسم با الف و لام اگر در اول کلام باشد در ترکیب مبتدا است و آخرش ضمه دارد مانند : اَلعِلمُ مُفیدٌ (دانش سودمند است) که العلم چون اوّل سخن قرار گرفته و الف و لام و آخرش ضمه دارد پس در ترکیب مبتدا و مفیدٌ چنانکه میخوانیم خبر است

۲ - اگر دیدیم اسم خاصّ « در عربی باسم خاص عَلَم میگویند » در اوّل کلام است آخرش ضمه دارد ، در ترکیب آن را مُبتدا می شناسیم مانند عَلِیٌّ عالِمٌ (علی داناست) که عَلی در تجزیه اسم خاصّ (عَلَم) معرفه ، معرب ، منصرف و مذکر و در ترکیب مبتدا است و عالِمٌ در تجزیه اسم ، نکره معرب منصرف ، مذکر و در ترکیب خبر است (فراموش نشود که گفتیم تنوین فقط در اسم خاص علامت نکره بودن نیست)

۳ - اسم مضاف در اوّل کلام مبتداست مانند کِتابُ عَلِیٍّ خَیْرُ الْکُتُبِ (کتاب علی بهترین کتابهاست) که درین جمله کتاب مضاف است (چون اسم بعدش کسره دارد) پس در ترکیب مبتدا و عَلِیٍّ در ترکیب مضاف الیه و خَیْرُ، خبر و الْکُتُبِ مضاف الیه

۴ - اسمِ اشاره در اوّل کلام مبتداست مانند هٰذا عَلِیٌّ (این علی است) که در تجزیه هٰذا اسم اشاره و مبنی و در ترکیب مبتدا و عَلِیٌّ خبر است.

اَسْماءُ اشاره

اسماء اشاره بسیار و از جمله است: هٰذا (این) ذاکَ، و ذٰلِکَ و کَذٰلِکَ (آن) برای اشاره بمفرد مذکّر و هٰذِهِ (یعنی این) و تِلْکَ (آن) برای اشاره بمفرد مؤنّث و هٰذانِ (این دو نفر) برای اشاره به تثنیهٔ مذکّر و هاتانِ (این دو نفر) برای اشاره به تثنیهٔ مؤنّث و اُولٰئِکَ (آنان) و هٰؤُلاءِ (اینان) برای اشاره به جمع (۱)

---

(۱) هٰهُنا و ثَمَّ (آنجا) هُنا (یعنی اینجا) این سه کلمه در ترکیب ظرف و در تجزیه اسم اشاره اند

تذکر ۱ تمام اسماء اشاره را در تجزیه اسم و معرفه و غیر متصرف می نویسیم (۱)

تذکر ۲ اگر بعد از اسم اشاره بدون فاصله، اسم با الف و لام باشد باید در ترکیب اسم با الف و لام را عطف بیان نوشت مانند هٰذَا الْعِلْمُ مُفِیْدٌ (این نوع دانش سودمند است) که در ترکیب هٰذَا را مبتدا و اَلْعِلْمُ را که الف و لام دارد عطف بیان و مُفِیْدٌ را خبر می نویسیم (بنابراین عطف بیان ممکن نیست خبر شود) (۲)

۵ - ضمایر منفصل مرفوع عموماً هر کجای کلام باشند در ترکیب مبتدا خواهند بود مانند اَنْتَ نَائِمٌ (تو خوابی) که اَنْتَ در تجزیه ضمیر منفصل مرفوع و مبنی و معرفه و در ترکیب مبتدا، و نائمٌ در تجزیه اسم، نکره، مذکر، معرب، منصرف و در ترکیب خبر است.

(ضمایر منفصل مرفوع)

هُوَ (یعنی او) برای مفرد مذکر غایب هِیَ (او) برای مفرد مؤنث غائب

---

(۱) خواهیم خواند که مبنی حرکت آخرش همیشه ثابت و تغییر ناپذیر است مثلاً کاف ذٰلِكَ همیشه فتحه دارد و نون نَحْنُ همیشه ضمه دارد (۲) معنای غیر متصرف و عطف بیان تدریجاً معلوم میشود.

هُمَا (یعنی آنهٔ دو نفر) برای تثنیه مذکر غایب هُمَا (آنهٔ دو نفر) تثنیه مؤنث غایب

هُمْ (« ایشان) « جمع مذکر غایب هُنَّ (ایشان) جمع مؤنث غائب

اَنْتَ (تو) مفرد مذکر حاضر اَنْتِ (تو) مفرد مؤنث حاضر

اَنْتُمَا (شما دو نفر) تثنیهٔ مذکر حاضر اَنْتُمَا (شما دو نفر) تثنیه مؤنث حاضر

اَنْتُمْ (شما مردان) جمع مذکر حاضر اَنْتُنَّ (شما زنان) جمع مؤنث حاضر

اَنَا (من) متکلم وحده (یعنی گوینده سخن) نَحْنُ («) متکلم مع الغیر (گویندگان سخن)

تذکر - همه ضمایر را در تجزیه معرفه و مبنی و غیر متصرف می نویسیم -

۶ - اسم موصول در اول کلام مبتدا می باشد مانند اَلَّذِی یُعَلِّمُكَ عَظِیمُ الْقَدْرِ (آن کسیکه ترا تعلیم میدهد دارای مقام بزرگی است) که اَلَّذِی در تجزیه اسم موصول و معرفه و مبنی و در ترکیب مبتدا و یُعَلِّمُ فعل مضارع مفرد مذکر غایب و در ترکیب فعل و فاعل و (كَ) ضمیر متصل (۱) منصوب و مفعول و عَظِیمُ در تجزیه اسم و در ترکیب جزء و الْقَدْرِ مضاف الیه می باشد

موصولات

(۱) چنانکه گفته و باز میگوئیم، هرگاه ضمیر به فعل متصل باشد، در تجزیه آنرا ضمیر متصل منصوب و در ترکیب

(در صفحه ۲۸)

اسمهای موصول بسیار و از جمله است: اَلَّذی (کسیکه) برای مفرد مذکر

اَللَّذانِ (دو نفر یکه) برای تثنیه مذکر اَلَّذینَ (کسانیکه) جمع مذکر.

اَلَّتی (کسیکه) مفرد مؤنث اَللَّتانِ (دو نفر یکه) تثنیه مؤنث

اَللّواتی (کسانیکه) جمع مؤنث مَنْ (کسیکه) خواه مذکر و خواه مؤنث و مفرد و

غیر مفرد مٰا (چیزیکه)(۱) خواه مذکر و خواه مؤنث، خواه مفرد، غیر مفرد

(بقیه پاورقی صفحه ۲۷) مفعول می شناسیم

(۱) در عربی چند نوع مَن و ما اسم میباشند ولی مهمترین آنها سه است: اول شرطیه، دوم استفهامیه

سوم موصوله، طرز شناختن مَن و ماء شرطیه. معنای مَن شرطیه «هرکه» و معنای ماء شرطیه «هرچه» میباشند و بچهار

علامت شناخته میشوند: الف - آنکه اول کلام‌اند ب - جمله و کلام بعد از آنها طولانی است ج - اگر

بعد از آنها فعل مضارع باشد آخر فعل مضارع از حرکت میافتد د - غالباً مابین دو قسمت از کلام

حرف «ف» فاصله میشود آن را در تجزیه فاء نتیجه می شناسیم مانند مَن یُؤمِن بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ (هرکه بخدا ایمان آورد پس همانا بدست گیره محکمی چنگ زده است) که در اینجا مَن

اسم شرط میباشد زیرا آخر یؤمن را که فعل مضارع میباشد از حرکت انداخته و حرف «فا» نیز فاصله گشته است

مَن و ماء شرطیه را عموماً در ترکیب با مبتدا نوشت و قسمت دوم جمله مثل (قَدِ اسْتَمْسَکَ) بجای خبر است

مَن و ماء استفهامیه و طرز شناختن آنها - معنای مَن استفهامی «کیست؟» و ماء استفهامی «چیست؟»

میباشد و علامت آنها را می شناسیم الف غالباً اول کلام اند - ب - کلام و جمله بعد از آنها عموماً بسیار

کوتاه است مانند مَن فِی الْمَدْرَسَةِ؟ (یعنی کیست در مدرسه) و مٰا اسْمُهُ؟ (نام او چیست؟)

(بقیه در ص ۲۹)

صله - عموماً اسم موصول همیشه به **صله** احتیاج دارد و فعل یا اسمی که بعد از موصول دیده میشود در ترکیب صله است ، بنابراین اگر موصول در اول کلام و مبتدا است باید ، بعد از صله به جستجوی خبر بر آمد مثلاً در جملهٔ : مَنْ اَحْسَنَ اِلَیْکَ جَوادٌ . (کسیکه بتو احسان کرده بخشنده است) در ترکیب مَنْ مبتدا و اَحْسَنَ صله و اِلَیْکَ جار و مجرور و جَوادٌ خبر است

تذکر - اسم موصول را مانند اسم اشاره در تجزیه ، معرفه و مبنی و غیر متصرف مینویسیم

نتایج این فصل - ۱ از آنچه در خصوص مبتدا گفتیم معلوم شد شش نوع اسم میتوانند در ترکیب مبتدا باشند :

۱) - اسم با اَلْ مانند اَلْعِلْمُ خَیْرٌ مِنَ الْمالِ (دانش بهتر از ثروت است)

۲ - اسم خاص (عَلَم) ، اَنُوشِرْوانُ کانَ عادِلاً (انوشروان دادگستر

(بقیهٔ پاورقی صفحه ۲۸) و در آینده خواهیم دانست که اگر بعد از آنها اسم معرفه باشد مانند مَنْ اَنْتَ (یعنی کیستی تو) باید در ترکیب من یا ما را خبر مقدم و اسم معرفه مانند انت را که ضمیر منفصل مرفوع است مبتدای مؤخر نوشت و اگر بعد از آنها ، جار و مجرور یا ظرف باشد مانند دو مثال بالا در ترکیب آنها را مبتدا و جار و مجرور را خبر مینویسیم - من و ماء موصوله . معنای مَنْ موصوله کسیکه و ماء موصوله چیزیکه می باشد و همه جا ی کلام دیده میشوند صلاحیت برای هر ترکیبی دارند ، و در آخر فعل مضارع تأثیر ندارند .

بوده است) ۳ - اسم مضاف مانند اَحْسَنُ العَدْلِ نُصْرَةُ الْمَظْلُومِ (نیکوترین درجه داد، یاری مظلوم است) ۴ - ضمیر منفصل مرفوع مانند اَنْتَ مُحْسِنٌ (تو نیکوکاری) . ۵ - اسم اشاره . مانند هٰذَا الْعِلْمُ مُفِيدٌ (این دانش سودمند است) ۶ - اسم موصول . مانند اَلَّذِي يُحْسِنُ يُكْرَمُ (کسیکه نیکی کند گرامی میشود)

و در عربی باین شش اسم معرفه گویند (معارف شش بود مضمر ، اضافه (یعنی مضاف) عَلَم . ذو اللّام (یعنی اسم با الف و لام) موصول و اشاره ، و از اینجا بنتیجهٔ دیگری رسیده می فهمیم : مبتدا باید معرفه باشد

نتیجهٔ ۲ - فراموش نشود که این شش اسم ، اگر اول کلام باشند در ترکیب مُبتدا یند (مگر ضمیر منفصل مرفوع که غالباً بهر کجای کلام باشد مبتدا است) و در غیر از اول کلام بهر ترکیبی احتیاج داشته باشیم میتوانند آنرا قبول کنند

نتیجهٔ ۳ - سه قسم اول را در تجزیه ، معرب و منصرف و معرفه و سه قسم اخیر یعنی ضمیر و اسم اشاره و اسم موصول را ، مبنی و معرفه و غیر منصرف می شناسیم (۱)

---

(۱) معرب آنست که حرکت آخرش قابل تغییر است و مبنی آنستکه تغییر پذیر است مثلاً تاء اَنْتَ همیشه فتحه دار (بقیه در پاورقی ص ۳۱)

فصل دوم خبر و طرز شناختن آن

اگر در کلام عربی بمبتدا برخوردیم باید بجستجوی خبر برآمد ، وبعبارت دیگر ، مبتدا ممکن نیست بدون خبر باشد وسه نوع کلمه میتوانند خبر باشند

۱ - اسم ضمه داری که بعد از مبتدا دیده میشود ، بملاحظهٔ ترکیب خبر است مانند : اَلدُّنیا غَرُورٌ دنیا فریبنده است) که الدنیا چون اسم با الف ولام و در اول کلامست ، در ترکیب مُبتدا غرورٌ درتجزیه اسم نکره در ترکیب خبر است

۲ - هرگاه بعد از مبتدا اسم ضمه دار دیده نشد بفعل و فاعل رسیدیم عموماً در ترکیب فعل و فاعل را خبر مینویسیم مانند اَلمالُ یَنقُصُ مَعَ الاِنفاقِ دیعنی سرمایه با خرج کردن کم میشود) که در ترکیب المال مبتدا ینقص فعل و فاعل و خبر است (۱)

بقیهٔ پاورقی ص ۳۰)
وطرف خطاب یکنفر مرد است دباآنکه در ترکیب میتواند مبتدا باشد قاعدة باید آخر مبتدا ضمه داشته باشد ولی میم العلم همیشه در تغییر است مثلاً اگر مبتدا باشد بگوئیم اَلعِلمُ مُفیدٌ ضمه دارد ولی اگر اسم اِنَّ باشد باید میم رافتحه داد وگفت اِنَّ العِلمَ مُفیدٌ معنای متصرف وغیر متصرف را کاملاً میشناسیم .

(۱) اولاً فراموش نشود که هرگاه اسم موصول مبتدا باشد باید خبر را بعد از صله پیدا کرد بنابراین درانصورت فعل و فاعل که صله است میتواند مابین مبتدا وخبر فاصله شود مانند : اَلَّذی اَحسَنَ اِلَیکَ عالِمٌ دکسی که بتو نیکی

(باقی در صفحه ۳۲)

هرگاه برای خبر اسمِ ضمه دار یا فعل و فاعل وجود نداشت ، در اینصورت جار و مجرور یا ظرف (۱) دیده میشود و باید جار و مجرور یا ظرف را خبر شناخت مانند :

كِتَابُ الْحَسَنِ فِي الْمَدْرَسَةِ (یعنی کتاب حسن در مدرسه است) که در این مثال : كِتَابُ از نظر ترکیب مبتدا (چون مضاف و در اول کلام است) و الْحَسَنِ مضاف الیه و فِي الْمَدْرَسَةِ جار و مجرور و خبر است

تذکر - هرگاه جار و مجرور خبر باشد میتواند بر مبتدا جلو بیفتد ، و در اینصورت لازم نیست مبتدا معرفه باشد (۲) مانند فِي الْمَدْرَسَةِ عَالِمٌ (دانشمندی در مدرسه است) که فِي الْمَدْرَسَةِ در ترکیب جار و مجرور و خبر مقدم و عَالِمٌ در تجزیه اسم

(بقیه پاورقی صفحه ۳۱)

کرد دانشمند است) که در این مثال میتوانیم اَحْسَنَ را خبر بدانیم زیرا کلمهٔ موصول یعنی الَّذِي پیش از خبر، بصله احتیاج دارد ، پس اَحْسَنَ را در ترکیب صفهٔ تشخیص داده می بینیم بعد از صله ، اسم ضمه دار یعنی عَالِمٌ وجود دارد پس در ترکیب عَالِمٌ را خبر می شناسیم . دثانیاً طرز شناختن فعل و فاعل از این بعد بیان میشود (۱) در چند درس بعد خواهیم خواند که اسمهائی را که اسم الاضافه اگر معنای زمان و مکان داشته باشند آنها را ظرف میگویند

(۲) در جلدهای بعد خواهیم گفت که در چه مواردی ، مبتدا میتواند نکره باشد

اسم نکره و در ترکیب مبتدای مؤخر است (فراموش نمیشود که گفتیم، تنوین در غیر از اسم خاص علامت نکره بودن است)

نتیجه - چنانکه در فصل مبتدا گفتیم، عموماً باید معرفه یعنی از شش اسمی باشد که معرفه میباشند و درست بعکس مبتدا، خبر باید عموماً اسم نکره یعنی تنوین دار باشد.

تمرین برای تجزیه و ترکیب

(۱) اَلصَّبرُ اَحسَنُ حُلَلِ الاِیمانِ وَاَشرَفُ خَلائِقِ الاِنسانِ

تجزیه	ترکیب
اَلصَّبرُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر (۱)	مبتدا (چون اسم با اَل و اول کلام است)
اَحسَنُ - اسم تفضیل - « - « - « - « - « (۲)	خبر (اسم ضمه دار و بعد از مبتدا است)
حُلَلِ - « - « - « - « - « - «	مضاف الیه (اسم کسره دار بعد از اسم است)
اَلاِیمانِ - « - « - « - « - «	مضاف الیه (« « « « «)

(۱) در تجزیه خواندیم که زیاد شدن الف و لام علامت اسم و معرفه و معرب و منصرف بودن و اَل حرف تعریف است و چون تاء گرد یعنی تاء زایده ندارد مذکر است

(۲) در تجزیه شناسی گفتیم، اگر دو کلمه دنبال یکدیگر باشند و دومی کسره داشته باشد، اولی اسم است و چون اَحسَنُ به متکلم وحده از فعل مضارع شباهت دارد پس اسم تفضیل میباشد و بهمین جهت آنرا نیکوتر ترجمه میکنیم

ترکیب	تجزیه
—	وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرّف (۱)
معطوف (یعنی مانند اَحسَن جزء دوم)	اَشرَفُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکّر
مضاف الیه برای اشرف و مضاف برای انسان	خَلایِقِ - 〃 - 〃 - 〃 - 〃 - 〃
مضاف الیه برای خلایق	اَلاِنسانِ - 〃 - 〃 - 〃 - 〃 - 〃

۲ - هٰذا الرَّجُلُ یُعَلِّمُ التّاریخَ فِی المَدرَسَةِ

ترکیب	تجزیه
مبتدا	هٰذا - اسم اشاره - مبنی - غیر متصرّف - معرفه - مذکّر (۲)
عطف بیان (۳)	اَلرَّجُلُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکّر
خبر برای هٰذا	یُعَلِّمُ - فعل مضارع مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرّف - معرب
مفعول (۴)	اَلتّاریخَ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکّر

(۱) در سابق گفته ایم که همهٔ حروف در تجزیه مبنی و غیر متصرف اند و حرف ترکیب ندارد (۲) در اسماء اشاره گفتیم، که هر اسم اشاره ایرا در تجزیه: مبنی و معرفه و غیر متصرف تشخیص میدهیم و چون اول کلام است پس مبتدا میباشد (۳) در مبحث اشاره گفته شد که عموماً، اسم باالف ولام اگر بعد از اسم اشاره است در ترکیب عطف بیان خواهد بود (۴) اسم منصوب یعنی فتحه دار اگر بعد از فعل دیده شود در ترکیب مفعول است

تجزیه - ترکیب

فی - حرف جر - مبنی - غیر متصرف -

اَلْمَدْرَسَةِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث (۱) مجرور بواسطهٔ فی

تمرین برای تجزیه و ترکیب مُبتدا و خبر

عبارات ذیل را تجزیه و ترکیب کنید :

۱ - اَلْعَدْلُ قِوامُ الرَّعِیَّةِ وَجَمالُ الْوُلاةِ (۲) (دادگستری پایهٔ پایداری ملت و زیبائی فرمانروایان است

۲ - اَلْعاقِلُ مَنْ (۳) صانَ لِسانَهُ عَنِ الْغَیْبَةِ (خردمند کسی است که نگهدارد زبانش را از پشت سر مردم حرف زدن)

۳ - اُنْسُ الْاَمْنِ تُذْهِبُهُ وَحْشَةُ الْوَحْدَةِ

---

(۱) در سابق گفتیم که تاء گرد (ة - ة - ة) علامت تانیث لفظی و تاء زائده است

(۲) در این مثال واو، حرف عطف است و کلمهٔ بعد از حرف در ترکیب معطوف یعنی نظیر کلمه ایست که پیش از حرف عطف دیده میشود و با او شباهت دارد پس در ترکیب حالی که قوام دارد، جمال نیز همان را دارا است یعنی خبر دوم

(۳) فراموش نشود که اسم موصول اگر در اول کلام نیست بهر چه احتیاج داریم، ترکیبش همان است و اینجا چون بعد از مبتدا است پس در ترکیب خبر میباشد

(انس داشتن با آسایش را از بین میبرد وحشت تنهائی)

۴ - تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (این پیمبران ترجیح داده‌ایم برخی را بر برخی - بعضی از پیمبران را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم)

۵ - اِعْجَابُ الرَّجُلِ بِنَفْسِهِ بُرْهَانُ نَقْصِهِ وَعُنْوَانُ ضَعْفِ عَقْلِهِ

(در شگفت بودن مرد بخود ، یعنی خودبینی مرد ، دلیل ناقص بودن و نشانهٔ سستی خرد او ست)

۶ - اَلَّذِي اَحْسَنَ اِلَيْكَ جَوَادٌ (کسی که نیکی کرد بتو بخشنده است)

۷ - اَلَّذِينَ يُجَاهِدُونَ فِي الْعِلْمِ يَسْعَدُونَ (کسانیکه در دانش رنج میکشند سعادتمند میشوند)

فصل سوّم فاعل و طرز شناختن آن

در کلام عربی اگر فعل دیده شد ناچار به فاعل احتیاج دارد ، زیرا هر عمل و فعلی ، انجام دهنده میخواهد .

طرز شناختن فاعل - هر فعلی در ترکیب فعل و فاعل است یعنی با هر فعلی فاعل همراه است مگر دو کلمه که از این قاعده مستثنی است :

---

(۱) فراموش نشود که در اسماء اشاره گفتیم ، اگر اسم با الف بعد از اسم اشاره دیده شود در ترکیب باید اسم با

بقیه در صفحه

۱ - مفرد مذکر غائب - ۲ - مفرد مؤنث غایب (۱) خواه از فعل ماضی یعنی گذشته یا مضارع یعنی آینده ، واین دو کلمه سه حالت دارند :

الف - آنکه در اول کلام باشند . ب - در آخر کلام ج - در وسط کلام

الف - اگر مفرد مذکر و مفرد مؤنث غایب در اول کلام باشند ممکن نیست ، فاعل با آنها همراه باشد ، بلکه فاعل اسم مرفوع یعنی ضمه داری است که بعد از آنها دیده میشود

مثال : ذَهَبَ الْمُعَلِّمُ (آموزگار رفت) ، ویَفُوتُ الْوَقْتُ (وقت فوت میشود - از کف میرود) که ذَهَبَ مفرد مذکر غایب از فعل ماضی و یَفُوتُ مفرد مذکر غایب از فعل مضارع ، وهر دو اول کلام اند پس نمیتوانند در ترکیب فاعل با آنها همراه باشند با

پاورقی صفحه ۳۶)

بالف ولام را عموماً خبر نوشت (۱) عموماً فتحه آخر علامت مفرد مذکر غایب از فعل ماضی است مانند : كَتَبَ ، عَلِمَ ، اَجْلَسَ (نشانید) ، واِسْتَعْلَمَ (خواست بداند - پرسید) وتاء کشیده بی حرکت علامت مفرد مؤنث غایب از فعل ماضی است مانند قامَتْ (ایستاد) ، ماتَتْ (مرد) ، اَسْلَمَتْ (مسلمان شد) جَحَدَتْ (انکار کرد) . زیاد شدن «ی» در اول فعل علامت مفرد مذکر غایب از فعل مضارع میباشد مانند : يَقُولُ ، يَجْلِسُ ، ولَمْ يُفارِقْ (مفارقت نکرد) ، ولا يُساعِدُ (مساعدت وکمک نمیکند)

وزیاد شدن تا در اول با وجود داشتن اسم مؤنثی پیش از فعل یا بعد از فعل غالباً علامت مؤنث غایب است

(بقیه در پاورقی ص ۳۸)

دو کلمهٔ المعلّم و الوقت را که مرفوع اند فاعل شناخت .

مثال دیگر : نامتِ العیونُ (چشمها بخواب رفت) لم تذهبِ الوحشةُ (هراس از بین نرفت) که در این مثال ، نامت مفرد مؤنث غایب از فعل ماضی و لم تذهبْ مفرد مؤنثِ غایب از فعل مضارع (جحد) است و هر دو اول کلام اند و باین جهت ، فاعل نمیتواند با خود آنها همراه باشد و العیونُ فاعل است برای نامتْ و الوحشةُ برای لم تذهب که فعل جحد میباشد

ب - اگر این دو کلمه در آخر کلام باشد ، یقیناً فاعل با آنها همراه است .

مثال : عليٌّ ماتَ (علی مرد) و مانند اَلقيامةُ قامتْ (رستاخیز بپا شد)

مثال دیگر : اَلصِّحّةُ تزولُ (تندرستی برطرف میشود) و مانند اَلخشيةُ لا تفيدُ (ترس مفید و سودمند نیست) که تزولُ مفرد مؤنث غایب از فعل مضارع و لا تفيدُ مفرد مؤنّث غایب از فعل نفی میباشد (در تجزیهٔ فعل گفتیم فعل مضارع اگر با لا که حرف نفی است باشد ، آنرا فعل نفی و اگر با لم باشد آنرا فعل جحد گویند) و هر دو آخر کلام اند و باین

یادر فی صفحه ۳۱) مانند الحيوةُ لا تعودُ (زندگی برنمیگردد) و تبكي العينُ (چشم میگرید) . خواهیم خواند که عین دو کلیه اعضای زوج بدن ملاحظه تجزیه مؤنث مجازی می باشند

جهت خود آنها در ترکیب فعل و فاعل میباشند

ج - اگر این دو کلمه در وسط کلام باشند درصورتی که بعد از آنها اسم ضمه دار باشد باید اسم ضمه دار را فاعل دانست و اگر نباشد، ناچار فاعل با خود آنها همراه است مانند

اَلرَّشِيدُ كَتَبَ اِلَى وَزِيرِهِ اَنْ يُقِيمَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ (رشید بوزیرش نوشت که مردم را بوسیله داد برپای دارد) که در این مثال چون بعد از کَتَبَ و يُقِيمَ اسم مرفوع دیده نمیشود پس باید فهمید که کَتَبَ يُقِيمُ هر دو بملاحظه ترکیب فعل و فاعل میباشند .

نتیجهٔ کلی - برای پیدا کردن فاعل راه ساده تر اینست که بگوئیم : اگر بعد از فعل (پیش از آنکه بحرف عطف یا فعل دیگر برسیم) اسم ضمه دار دیده شد ، در اینصورت اسم ضمه دار فاعل خواهد بود ، و اگر یافته نشد ، خودِ فعل در ترکیب فعل و فاعل خواهد بود

فصل چهارم نایبِ فاعل و شناختنِ آن

نایب فاعِل بملاحظه ترکیب مانند فاعل یعنی اسم ضمه داری است که بعد از فعل دیده میشود با این تفاوت که فاعل را در فعل معلوم و نایب فاعِل را در فعل مجهول جستجو می کنیم

فعل معلوم و فعل مجهول - اگر بشما در فارسی گفته شود : علی حسن را یاری کرد ، در این فرض واضح است یا در ، علی و یاری شده یعنی کسیکه او را یاری کرده اند ،

حسن میباشد ولی اگر گفته شود : حسن یاری شد ، همین اندازه میفهمید بحسن مساعدت شده اما آنکه با او مساعدت کرده کیست ؟ از این نوع سخن معلوم نخواهد شد و برای شما ، یاور یعنی فاعل (کسی که یاری کرده) مجهول است ، وحق دارید بپرسید : کی حسن را یاری کرد ؟ ، در کلام عربی اگر از فاعل اسم ببرند در اینصورت ، فعل را معلوم و اگر اسم نبرند ، فعل را مجهول گویند .

طرز شناختن فعل معلوم و مجهول فعل معلوم و مجهول بماضی ومضارع تقسیم میشود (نفی ونهی وجحد واستفهام ، تابع مضارع اند)

فعل ماضی مجهول - اگر دیدیم : حرف اوّل ماضی ضمه وحرف پیش از آخر کسره دارد ، در اینصورت ، فعل را ماضی مجهول گویند مانند عُلِمَ (دانسته شد) وتُعُلِّمَ (آموخته شد) واُسْتُشْهِدَ (گواه خواسته شد) واُشْهِدَ (گواه آورده شد) واگر این دو شرط ، یعنی ضمهٔ آخر وکسرهٔ پیش از آخر وجود نداشت ، در این فرض باید بنظر تجزیه ، فعل را ماضی معلوم شناخت .

مضارع مجهول - اگر حرف اوّل مضارع ضمه وحرف پیش از آخر فتحه دارد در اینصورت فعل مضارع را ، مجهول ودر غیر این فرض معلوم گویند مانند : یُعْلَمُ

(معلوم میشود) و يُتَعَلَّمُ (آموخته میشود) و يُسْتَشْهَدُ (گواه خواسته میشود) و يُشْهَدُ (گواه آورده میشود) (۱)

---

(۱) برای نمونه یک مثال از فعل ماضی و مضارع معلوم و مجهول میگوئیم تا تدریجاً بقانون صرفی ماضی و مضارع آشنا شویم، و مفرد را مقابل مفرد، و تثنیه (یعنی دو تا) را مقابل تثنیه و جمع را مقابل جمع قرار میدهیم

فعل ماضی معلوم		فعل مضارع معلوم	ماضی مجهول		مضارع مجهول
كَتَبَ	مفرد مذکر غایب	يَكْتُبُ	كُتِبَ		يُكْتَبُ
كَتَبَا	تثنیه مذکر غایب (فعل و فاعل)	يَكْتُبَانِ	كُتِبَا	فعل و نایب فاعل	يُكْتَبَانِ
كَتَبُوا	جمع مذکر غایب (فعل و فاعل)	يَكْتُبُونَ	كُتِبُوا	فعل و نایب فاعل	يُكْتَبُونَ
كَتَبَتْ	مفرد مؤنث غایب	تَكْتُبُ	كُتِبَتْ	-	تُكْتَبُ
كَتَبَتَا	تثنیه مؤنث غایب (فعل و فاعل)	تَكْتُبَانِ	كُتِبَتَا	فعل و نایب فاعل	تُكْتَبَانِ
كَتَبْنَ	جمع مؤنث غایب (فعل و فاعل)	يَكْتُبْنَ	كُتِبْنَ	فعل و نایب فاعل	يُكْتَبْنَ
كَتَبْتَ	مفرد مذکر حاضر (فعل و فاعل)	تَكْتُبُ	كُتِبْتَ	فعل و نایب فاعل	تُكْتَبُ
كَتَبْتُمَا	تثنیه مذکر حاضر (فعل و فاعل)	تَكْتُبَانِ	كُتِبْتُمَا	فعل و نایب فاعل	تُكْتَبَانِ
كَتَبْتُمْ	جمع مذکر حاضر (فعل و فاعل)	تَكْتُبُونَ	كُتِبْتُمْ	فعل و نایب فاعل	تُكْتَبُونَ

(بقیه در صفحه ۴۲)

نتیجه - هر فعل مجهولیرا بملاحظهٔ ترکیب فعل و نایب فاعل تشخیص میدهیم بگر مفرد مذکر ومفرد مؤنث غایب را در این دو کلمه همان قانونِ شناختنِ فاعل جاری میشود

تذکر ۱ - گاهی بعد از فعل مجهول (مفرد مذکر غایب ومفرد مؤنث غایب) نایب فاعل بصورت جار ومجرور دیده میشود مانند سُئِلَ عَنْ عَلِيٍّ (از علی پرسیده شد) که عَنْ عَلِيٍّ یعنی جار ومجرور در معنی نایب فاعل است (البته در آینده مفصلتر این موضوع روشن میشود مثلاً نایب فاعل حکمی وقبل بصورت اسم وخبر حروف مشبهه بفعل دیده میشود)

بقیه پاورقی ص ۴۱)

كَتَبْتِ مفرد مؤنث حاضر (فعل وفاعل) تَكْتُبِينَ كُتِبْتِ فعل ونایب فاعل تُكْتَبِينَ

كَتَبْتُمَا تثنیه مؤنث حاضر (فعل وفاعل) تَكْتُبَانِ كُتِبْتُمَا فعل ونایب فاعل تُكْتَبَانِ

كَتَبْتُنَّ جمع مؤنث حاضر (فعل وفاعل) تَكْتُبْنَ كُتِبْتُنَّ فعل ونایب فاعل تُكْتَبْنَ

كَتَبْتُ متکلم وحده مذکر ومؤنث (فعل وفاعل) اَكْتُبُ كُتِبْتُ فعل ونایب فاعل اُكْتَبُ

كَتَبْنَا متکلم مع الغیر مذکر ومؤنث (فعل وفاعل) نَكْتُبُ كُتِبْنَا فعل ونایب فاعل نُكْتَبُ

نتیجه - از شمارهٔ هر ستون ملتفت میشوید که برای هر یک از ماضی ومضارع در عربی چهارده کلمه وجود دارد

تذکر - فراموش نشود ستون عمودی اوّل مجموع کلمات ماضی معلوم وستون دوّم مضارع معلوم وستون سوّم ماضی مجهول وستون چهارم مضارع مجهول را نشان میدهد .

تذکر ۲ـ چون درین جلد مباحث اعلال گفته نمیشود و از طرفی در گفتگوهای عربی ریشهٔ قَوَلَ (گفتن) زیاد دیده میشود عجالتاً همینقدر بدانید که قِیلَ فعل ماضی مجهول و یُقَالُ فعل مضارع مجهول میباشد.

فرقِ مُبتدا و فاعِل

در آخر کتاب بملاحظهٔ ترجمه امتیاز فاعل و مبتدا را انشاء الله مفصل میگوئیم و فعلاً همینقدر بدانید در کلام عربی اگر کسی که کار را انجام میدهد پیش از فعل تلفظ شود در ترکیب مبتدا و اگر بعد تلفظ شود فاعل است مثلاً در جملهٔ عَلِيٌّ قَالَ با اینکه فاعل قول و گفتار علی است ولی چون پیش از فعل آنرا تلفظ کرده‌ایم، باین جهت مبتدا است و اگر بگوئیم قَالَ عَلِيٌّ دراینصورت علی فاعل است و همچنین در: اَلْحَسَنُ قَامَ (حسن ایستاد)، وَ اَلتَّقِيُّ جَلَسَ (تقی نشست)، وَ اَلْعَافِيَةُ دَامَتْ (خوشی دوام یافت)، وَ اَلْعُلَمَاءُ يَكْتُبُونَ (دانشمندان مینویسند) و مثال اینها باید: الحسن و تقی و العافیة و العلما را مبتدا دانست درصورتیکه اگر بگوئیم: قَامَ الْحَسَنُ و جَلَسَ التَّقِيُّ و دَامَتِ الْعَافِيَةُ و كَتَبَ الْعُلَمَاءُ (۱) بملاحظهٔ ترکیب همهٔ آنها را باید فاعل دانست.

---

(۱) هرگاه فاعل یا نایب فاعل تثنیه یا جمع باشند، باید فعل را مفرد آورد مانند قَامَ النَّاسُ و ذَهَبَ

بقیه در پاورقی ص ۴۴

تمرین

۱ - اَلشَّرَهُ یَشِینُ النَّفْسَ وَیُفْسِدُ الدِّینَ وَیُزْرِی بِالْفُتُوَّةِ (آزمندی

خوار می سازد جان را و تباه میسازد آئین را و پست میکند جوانمردی را)

تجزیه	ترکیب
اَلشَّرَهُ اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر	مبتدا
یَشِینُ - فعل مضارع مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب	خبر و فعل فاعل (۱)
النَّفْسَ اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث مجازی (۲)	مفعول (۳)
وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف	-

(بقیه پاورقی ص ۴۳)

اَلْمُحَصِّلُونَ (محصّلین رفتند) (۱) چون بعد از یَشِین که مفرد مذکر غایب است ، اسم ضمه دار دیده نمیشود ، پس بملاحظه ترکیبْ فاعل با خودش همراه استْ و از طرف دیگر چون بعد از مبتدا (اَلشَّرَهُ) اسم ضمه دار نیست پس جمله یعنی فعل و فاعل را خبر می شناسیم . (۲) قاعده تجزیه - نفس ، دار (خانه) نار (آتش) ارض (زمین) و اعضای زوج بدن (مانند یَدْ - رِجْل - عَیْنْ - حَاجِبْ - جَفْن) را در تجزیه مؤنث مجازی می شناسیم .

(۳) خواهیم خواند : که اسم منصوب یعنی فتحه دار را بعد از فعل بملاحظه ترکیب ، باید مفعول نوشت .

یُفْسِدُ - فعل مضارع مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب — فعل و فاعل و معطوف (۱)

الذینَ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر — مفعول

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرّف — ـ

ب - حرف جر - مبنی - غیر متصرّف — ـ

الفُتُوَّةِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث — مجرور بواسطهٔ حرف جر

۲ - لاتقولوا ما لاتَعلمونَ ولاتَتعلّموا ما لاتعملونَ (مگوئید آنچه را که نمیدانید و نیاموزید آنچه را که عمل نمیکنید)

تجزیه ترکیب

لاتقولوا - فعل نهی - جمع مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف (۲) — فعل و فاعل (۳)

ما - اسم موصول - مشترک - مبنی - غیر متصرف - معرفه (۴) — مفعول (۵)

---

(۱) قبلاً گفته ایم که بعد از حرف عطف در ترکیب مانند کلمه ایست که قبل از حرف عطف میباشد و با آن شباهت دارد پس یفسد در حقیقت خبر دوم میباشد. (۲) حرف لا اگر ضمه را از آخر مفرد و نون را از آخر تثنیه و جمع میاندازد، در اینصورت لا را حرف نهی و فعل مضارع را فعل نهی گویند ولی اگر ضمه در مفرد و نون در تثنیه و جمع باقی بماند، در اینصورت فعل را فعل نفی گویند (۳) گفتیم هر فعلی جز مفرد مذکر و مؤنث غایب در ترکیب فعل و فاعل است (خواهیم خواند که خود او فاعل است) (۴) مَن و ما چون برای مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث، استعمال میشوند باین جهت آنها را موصول مشترک گویند، و نیز گفتیم، که مَن و ما در

(بقیه در پاورقی صفحه ۴۶)

لَا تَعْلَمُونَ - فعل نفی - جمع مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف — فعل و فاعل

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف — -

لَا تَعْلَمُوا - فعل نهی - جمع مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف — فعل و فاعل

مَا - اسم موصول - مشترک - معرفه - مبنی - غیر متصرف — مفعول

لَا تَعْلَمُونَ - فعل نفی - جمع مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف — فعل و فاعل

تمرین برای مبتدا و خبر و فاعل و نایب فاعل

جمله های ذیل را مطابق قواعدی که تاکنون خوانده ایم تجزیه و ترکیب کنید :

۱ - لَا يُدْرَكُ الْعِلْمُ بِغَيْرِ الْجِدِّ (دانش بدون کوشش فراهم نمیشود)

۲ - مَنْ عَلِمَ سَادَ وَالْحَسُودُ لَا يَسُودُ (کسی که دانست بزرگ میگردد و رشک برنده آقا نمیشود)

۳ - اَلْعَافِيَةُ إِذَا دَامَتْ جُهِلَ قَدْرُهُ وَإِذَا فُقِدَتْ عُرِفَ (خوشی و سلامتی هرگاه دوام یابد پایه اش مجهول و هرگاه نابود شود مقامش معلوم میشود)

(بقیه پاورقی ص ۴۵)
وسط کلام غالباً موصولند و نیز هر موصولی را معرفه و مبنی و غیر متصرف شناختیم (۵) گفتیم : موصول و اسم اشاره ، اگر در اول کلام نباشند ، بملاحظهٔ ترکیب ، همه چیز میتوانند باشند و چون بعد از فعل و فاعل غالباً مفعول میآید باین جهت (ما) را مفعول می شناسیم .

۵ - لا يُفيدُ العِلمُ بِغيرِ العَمَلِ ولا ينفعُ المالُ بِغيرِ الجودِ (دانش بدون عمل سودمند نیست وسرمایه بدون بخشیدن)

۶ - اَلعِلمُ وَالأَدبُ (۱) كَنزانِ (۲) لا يَنفَدانِ (۳) وَسِراجانِ لا يَطفانِ وَحُلَّتانِ لا تُبليانِ (دانش و پرورش دو گنجی هستند که پایان نمی یابند (دو چراغی که خاموش نمیشوند (دو جامهٔ فاخری که پوسیده و کهنه نمیشوند)

۷ - اَلمؤمِنُ مَن نَهَضَ بِجَناحٍ (۴) وَاستَسلَمَ فَاستَراحَ (۵) (مرد با ایمان کسی است که بوسیلهٔ بال حرکت کند (یعنی همیشه در فعالیت باشد) وسلامت پیشه کند تا در آسایش باشد)

فصل پنجم - اسم افعال ناقصه

---

(۱) فراموش نشود که بعد از حرف عطف در ترکیب باید کلمهٔ پیش از حرف عطف است

(۲) كَنزانِ - تثنیهٔ کنز بمعنای گنج است و در تثنیه (الف) = با ضمه در مفرد پس مثل اینست که آخر کنزان ضمه داشته باشد، یعنی در حقیقت اسم ضمه داری است که بعد از مبتدا دیده میشود

(۳) لا يَنفَدانِ - تثنیه از فعل نفی است و اگر نهی بود نونش افتاده ولا تنفدا میشد

(۴) فراموش نکنید که موصول، اگر در اول کلام نیست، بملاحظهٔ ترکیب بهر چه احتیاج داریم ترکیبش همانست (۵) فعلاً ما «فَ» را حرف عطف خوانده ایم.

تا کنون چهار نوع اسم را از مرفوعات شناخته ایم :

مبتدا - خبر - فاعل - نایب فاعل . اینک باید دانست که یکی از مرفوعات

اسم افعال ناقصه است ، مانند : کَانَ صَدِيقُكَ عَالِمًا (دوست تو دانشمند

بوده است) که در تجزیه کَانَ را از افعال ناقصه و صَدِيق را اسم معرفه و كَ را

ضمیر متصل مجرور (۱) و عَالِمًا را اسم نکره می نویسیم . و در ترکیب جلوی صَدِيقُ

باید نوشت . اسم است برای كَانَ و كَ مضافٌ اليه برای صَدِيقُ و عَالِمًا

خبر برای كَانَ

تذکّر و نتیجه - در مثال ها معلوم شد افعال ناقصه به اسمِ مرفوع و خبرِ منصوب احتیاج

دارند ولی بعد از پیدا کردن اسمِ مرفوع هرگاه خبرِ منصوب پیدا کردیم فعل و فاعل و مثال

آنرا خبر می نویسیم ، و اگر فعل هم وجود نداشت باید جار و مجرور را خبر نوشت (۲)

طرز شناختنِ اسمِ افعال ناقصه اسم افعال ناقصه مو بمو مانند فاعل است

یعنی جلوی تمام افعال ناقصه می نویسیم ضمیر اسم است برای آنها مگر جلوی مفرد مذکر غایب و

---

(۱) بهمین زودی میخواهیم که این ضمایر اگر باسم متصل باشند در تجزیه : ضمیر متصل مجرور و در ترکیب مضافٌ اليه

(۲) یعنی پیدا کردن خبر افعال ناقصه مانند پیدا کردن خبر مبتدا است .

مفرد مؤنث غایب که این دو کلمه هر گاه آخر کلام اند باز اسم باخود آنهاست ، در اول کلام یقیناً اسم ضمه دار بعد از آنها دیده میشود ، و در وسط کلام هر گاه اسم ضمه دار دیدیم آنرا اسم برای فعل ناقص مینویسیم و اگر پیدا نشد باز جلوی خود آنها می نویسیم خبر اسم است برای فعل ناقص .

اَفعال ناقِصه - افعال ناقصه بسیار و از جمله است :

کانَ (بود) (مضارع آن یَکوُنُ (میباشد) و کُنْ (باش امر است) **لَیسَ** (نیست) (مضارع و امر ندارد) **صارَ** (گردید) (مضارع آن یَصِیرُ است) **باتَ** (شب بروز آورد)

فصل ششم خَبَر یکی از مرفوعات خبر حروف مشبهه بفعل است یعنی **حُروف مشبهة بفعلِ** این حروف در ترکیب بیک اسم منصوب و یک خبر مرفوع احتیاج دارند ، و اگر اسم مرفوع برای خبر اینها پیدا نشد باید فعل و فاعل را خبر نوشت و اگر فعل و فاعل نیز وجود نداشت ، جار و مجرور خبر است . مثال : **لَعَلَّ صَدیقَکَ نائِمٌ** (شاید دوست تو خواب است) در اینمثال **لَعَلَّ** از حروف مشبهه بفعل **صَدیقَ** در تجزیه اسم معرفه معرب و در ترکیب اسم است برای **لَعَلَّ** و **نائِمٌ** در تجزیه اسم نکره و معر

و در ترکیب خبر است برای لَعَلَّ (۱)

تذکّر - ضمیرهائی که بحروف مشبّهة بالفعل متّصل میشوند در تجزیه ضمیر متّصل منصوب و در ترکیب: اسم اند برای حرف مشبّهة بالفعل (۲).

---

(۱) حروف مشبّهة بالفعل را در تجزیه خوانده ایم .

(۲) ضمایر متّصل منصوب - ضمیرهائی که بفعل یا حروف مشبّهة بالفعل متّصل شوند آنهارا ضمیر متّصل منصوب گویند، و عبارتند از :

اِنَّهُ (یعنی همانا او) برای مفرد مذکّر غایب اِنَّکَ یعنی همانا تو مفرد مذکّر حاضر

اِنَّهُما « « آن دو نفر « تثنیه « اِنَّکُما « شما دو نفر تثنیه حاضر

اِنَّهُمْ « « ایشان « جمع مذکّر « اِنَّکُمْ « شما مردان جمع مذکّر «

اِنَّها « او « مفرد مؤنث « اِنَّکِ « تو مفرد مؤنث حاضر

اِنَّهُنَّ « ایشان « جمع « اِنَّکُنَّ « شما زنان « جمع « «

اِنّی « من متکلّم وحده اِنّا یا اِنَّنا « ما متکلّم مع الغیر

مثلاً در جملهٔ اِنّی راغِبٌ فِی الْعِلْم (همانا من بدانشجوئی مایلم) برای تجزیه میگوئیم: اِنَّ از حروف مشبّهة بالفعل - مبنی - غیر متصرّف - ی - ضمیر متّصل منصوب - متکلّم وحده - مبنی - معرفه - غیر متصرّف -

(باقی در پاورقی ص ۵۱)

تمرین

إِنَّ الْحَسَنَ غَابَ عَنِ الْمَدْرَسَةِ وَلَمْ تَكُنِ الْغَيْبَةُ مِنْ عَادَتِهِ وَلَعَلَّهُ صَارَ مَرِيضًا (همانا حسن از مدرسه غیبت کرده و غیبت عادت او نبود و شاید بیمار گشته است)

تجزیه — ترکیب

إِنَّ - از حروف مشبهه بفعل - مبنی - غیر متصرف (۱) (۲)

الْحَسَنَ - اسم - معرفه (علم - اسم خاص) معرب - منصرف - مذکر — اسم برای إِنَّ

بقیه پاورقی صفحه ۵۰

رَاغِبٌ - اسم نکره - معرب - منصرف - مذکر فِي - حرف جر - مبنی - غیر متصرف - الْعِلْم - اسم معرفه معرب - منصرف - مذکر - و در ترکیب میگوئیم: (ی) اسم است برای إِنَّ و رَاغِبٌ خبر است برای إِنَّ، فِي الْعِلْمِ جار و مجرور

تذکر ۱ - این ضمایر اگر بفعل متصل باشند در ترکیب: مفعول اند

تذکر ۲ - این ضمایر اگر باسم متصل باشند در تجزیه: ضمیر متصل مجرور و در ترکیب مضاف الیه میباشند مانند كَ در صَدِيقُكَ

تذکر ۳ - این ضمایر اگر بحرف جر متصل باشند در تجزیه: ضمیر متصل مجرور و در ترکیب مجرور اند بوسیله حرف جر مانند مِنَّا (از مِنْ و نَا ترکیب یافته یعنی از ما) نتیجه: معلوم شد که این ضمایر در دو مورد یعنی بعد از فعل و بعد از حروف مشبهه بفعل ضمیر متصل منصوب - و در دو مورد یعنی بعد از اسم و بعد از حرف جر ضمیر متصل مجرور شناخته میشوند (۱) - گفته ایم که همه حروف در تجزیه مبنی و غیر متصرف اند (۲) خوانده ایم که حروف ترکیب ندارند

غابَ - فعل ماضی - مفرد مذکّر غائب - مشتق - متصرف - مبنی   فعل و فاعل و خبر برای اِنَّ

عَنْ - حرف جرّ - مبنی - غیر متصرّف   جارّ (۱)

اَلْمَدْرَسَةِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنّث   مجرور بوسیلهٔ حرف جرّ

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرّف   —

لَمْ تَكُنْ - فعل جحد - از افعال ناقصه - مفرد مؤنّث غایب (۲)   —

اَلْغَيْبَةُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنّث   اسم برای لَمْ تَكُنْ

مِنْ - حرف جرّ - مبنی - غیر متصرّف   جارّ

عادَةِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنّث   مجرور و مضاف (۳)

ه - ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکّر غائب - معرفه - مبنی (۴)   مضاف الیه برای عادة

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرّف   —

---

(۱) جارّ بودن جزء ترکیب نیست ولی ما برای گم نکردن مجرور می‌نویسیم -

(۲) مگر گفته‌ایم: که فعل جحد و فعل نفی و فعل نهی و فعل استفهام تابع مضارع‌اند و چون یکونُ از افعال ناقصه بود پس لَمْ تَكُنْ هم فعل ناقص است (۳) مضاف بودن نیز جزء ترکیب نیست ولی برای پیش آمد مضاف الیه می‌نویسیم (۴) گفته‌ایم که اگر ضمیر بعد از اسم است در تجزیه متصل مجرور و در ترکیب مضاف الیه است.

لَعَلَّ - از حروف مشبهة بفعل - مبنی - غیر متصرّف

ه - ضمیر متصل منصوب - مفرد مذکر غایب - معرفه - مبنی (۱)	اسم برای لَعَلَّ	
صارَ - فعل ماضی - مفرد مذکر غایب از افعال ناقصه	ضمیر اسم است برای صارَ (۲)	خبر برای لعلّ
مَرِیضًا - اسم - نکره - معرب - منصرف - مذکر	خبر برای صارَ	

تمرین

معانی جمله های زیر را یاد گرفته و آنها را تجزیه و ترکیب کنید :

۱ - کانَ اللهُ علیمًا وَقدیرًا (خداوند دانا و توانا میباشد) ۲ - لا تکُنْ مِمَّنْ (۳) یرَی (۴) القَذی فی عَینِ النّاسِ وَلا یَراهُ (۵) فی عَینِ نفسِهِ (نباش از کسانیکه می بیند خاشاک را در چشم مردم و نمی بیند در چشم خود) ۳ - کُنْ (۶) طالبًا للعِلْمِ

۴ - لا تکونوا بخیلاً فی التعلیم (بخیل مباشید در آموختن)

---

(۱) خوانده ایم که ضمیر را بعد از حروف مشبهة بفعل بملاحظه تجزیه، متصل منصوب و بملاحظه ترکیب، اسم برای حروف مشبهة بفعل می شناسیم (۲) خوانده ایم که اگر بعد از مفرد مذکر غایب اسم ضمه دار وجود ندارد در افعال ناقصه ضمیر اسم برای آنهاست (۳) مِمَّنْ مرکب است از: مِنْ یعنی حرف جرّ و مَنْ که گفتیم در غیر از اول کلام موصول میباشد (۴) یرَی مفرد مذکر از فعل مضارع در ترکیب فعل و فاعل القذی در ترکیب مفعول است (۵) لا یَری فعل نفی و «ه» ضمیر متصل منصوبست (۶) کُنْ فعل امر حاضر از کانَ یَکونُ میباشد.

۵ - أَنَا(۱) لَسْتُ حَسُوداً (من حسود نیستم) ۶ - اَنتُمْ عُلَمَاءُ الْمَمْلَكَةِ (شما دانشمندان کشورید) ۷ - اِنَّ الْفَلاسِفَةَ كُنُوزُ الْمُدُنِ(۲) (همانا حکیمان گنجهای شهرها اند) ۸ - لَيْتَنِي(۳) كُنْتُ(۴) فَيلَسُوفاً (کاش من فیلسوف بودم) ۹ - لَعَلَّكَ(۵) تَكُونُ طِهْرَانِيّاً(۶) (شاید تو طهرانی بباشی) ۱۰ - لٰكِنَّ اَبِي مَاتَ بِالأِصْبِهَانِ (ولی پدرم در اصفهان وفات یافت) ۱۱ - يَا اَيُّهَا(۷) الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (ای کسانیکه ایمان آورده اید، قانون روزه بر شما نوشته شده، چنانکه بر کسانیکه پیش از شما بوده اند نوشته شده است)

نتیجهٔ کلّی - از آغاز ترکیب شناسی تاکنون مرفوعات را شناخته و باز

---

(۱) فراموش نشود که اَنَا ضمیر منفصل مرفوعست ترکیب آنرا گفتیم چیست؟ (۲) مُدُن جمع مدینه بمعنای شهراست (۳) در لَيْتَنِي نون وقایه است چنانکه خواهیم گفت ی ضمیر متصل منصوب (۴) با جار فعلِ ناقص با اسم وخبرش ، در ترکیب خبراند برای لَيْتَ (۵) فراموش نشود که (كَ) ضمیر متصل منصوبست (۶) یاء آخر طهرانِيّ را یاء نسبت واین نوع کلمات را در تجزیه منسوب گویند (۷) اَيّ همیشه بعد از حرف ندا در ترکیب منادی و هَا زائده واسم با اَل بعد از ایّها در ترکیب عطف بیان است .

بعنوان نتیجه میگوئیم :

مرفوع اسمی است که در ترکیب عربی آخر آن باید ضمّه داشته باشد و آنچه اساس مرفوعات را تشکیل میدهد عبارت شد از : ۱ - مبتدا ۲ - خبر - ۳ فاعل - ۴ - نایب فاعل ۵ - اسمِ افعال ناقصه ۶ - خبرِ حروفِ مشبهه بفعل

تبصره - معرب و مبنی

باز از آنچه تاکنون خوانده نتیجه گرفته میگوئیم :

در عربی اسم اشاره - اسم موصول - ضمیر را مبنی و بیشتر اسماء دیگر را مُعرب می شناسیم (۱) و اساساً مبنی اسم یا فعل یا حرفی است که حرکت آخرِ آن هیچوقت تغییر نمیکند مانند تِلكَ که همیشه آخر آن فتحه دارد هرچند مبتدا یا مجرور باشد ، و مانند نحنُ که ضمیر منفصلِ مرفوع و همیشه (ن) آن مضموم است و مانند اِستَعلَم که فعل ماضی است و (م) آن همیشه فتحه دارد

بر عکس مُعرب ، اسم یا فعلی است که آخر آن تغییر میکند ، و البتّه تغییر بواسطهٔ علتی انجام میگیرد

---

(۱) اسم استفهام و اسم شرط نیز مبنی میباشند و اسماء استفهام عبارتند از : مَا چیست ؟ مَن کیست ؟ اَینَ کجاست ؟ کَیفَ چگونه است ؟ مَتیٰ چه وقت ؟ و از اسماء شرط بسیار از جمله است : مَا هرچه مَن هرکه اِذا هنگامیکه

مثلاً اگر بگوئیم یَعْلَمُ فعل مضارع و معرب است یعنی با آمدن حروف ناصبه آخر آن زبر پیدا میکند و میگوئیم اَنْ یَعْلَمَ و با آمدن حروف جازمه آخر آن ساکن شده میگوئیم لَمْ یَعْلَمْ

و کلمهٔ العلم اگر مبتدا باشد حرف آخر آن ضمه گرفته میگوئیم اَلْعِلْمُ و اگر اسم اِنَّ باشد حرف آخرش فتحه گرفته میگوئیم اِنَّ الْعِلْمَ و اگر پس از حرف جر باشد آخرش کسره گرفته، میگوئیم بِالْعِلْمِ.

منصوبات

مَنْصوب - اسمی است که آخر آن باید فتحه وارد شود و اسم فتحه دار را منصوب گویند

و در ترکیب اسمائیکه منصوب میشوند بسیار و از آنجمله است:

۱ - اسم حروف مشبهه بفعل - چنانکه خواندیم

۲ - خبر افعال ناقصه - بشرحی که گفته شد

۳ - مُسْتَثْنیٰ (۱) (اسمی را که بعد از اِلّا می بینیم در ترکیب مستثنی می شناسیم)

۴ - مفعول

۵ - مُنادیٰ

فصل - مفعول

---

(۱) انواع مستثنی بعد موکول شود

۱ - اسم فتحه دار را بعد از فعل همیشه در ترکیب مفعول می نویسیم مانند عَلَّمَ صَدِیقُكَ حَسَنًا (دوستت حسن را تعلیم داد) در این مثال صدیقُ فاعل و (كَ) مضاف الیه و حَسَنًا مفعولست

۲ - ضمیر منفصل منصوب را هر کجای کلام دیدیم در ترکیب مفعول مینویسیم مانند اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِینُ که اِیَّاكَ در هر دو موضع مفعول و نَعْبُدُ و نَسْتَعِینُ را فعل و فاعل می شناسیم . (۱)

---

(۱) قاعدهٔ اِیَّاكَ - چنانکه میدانیم اِیَّاكَ ضمیر منفصل منصوب و همیشه در ترکیب مفعول است ولی گاهی در ترکیب آنرا باید نوشت : منصوبست بنابر تحذیر (یعنی در حقیقت مفعول بوده برای فعلی که از ریشهٔ حَذَرْ بمعنای ترسیدن گرفته شده - « اِحْذَرْ (بترس) »

عَلامَت شناختن آن - هرگاه دیدیم بعد از اِیَّاكَ واو حرف عطف و بعد از واو حرف عطف اسمی منصوب وجود دارد در اینصورت اِیَّاكَ را در ترکیب منصوب بنابر تحذیر می نویسیم مانند - اِیَّاكَ وَكَثْرَةَ الْكَلامِ (بترس از پرگوئی) که چون بعد از اِیَّاكَ واو حرف عطف و بعد از حرف عطف كَثْرَةَ یعنی اسم منصوب وجود دارد پس اِیَّاكَ را در ترکیب مفعول نمی نویسیم ولفظ كَثْرَةَ را باید معطوف نوشت (در اینموارد واو را (از) ترجمه کنید) (بقیه در ص ۵۸)

۳ - ضمایر متّصل بفعل را در تجزیه ضمیر متّصل منصوب و در ترکیب مفعول می نویسیم مانند : نَحْمَدُكَ يَا رَبَّنَا (ستایش میکنیم ترا ای پروردگار ما) که در تجزیه نَحْمَدُ فعل مضارع و متکلّم مع الغیر و كَ ، ضمیر متّصل منصوب - يَا حرف ندا رَبَّ اسم و معرفه و معرب - نَا ضمیر متّصل مجرور و در ترکیب نَحْمَدُ فعل و فاعل و (كَ) مفعول و رَبَّ مُنادی و نا مضاف الیه میباشد

تمرین

۱ - تَعَلَّمْ حُسْنَ الْاِسْتِمَاعِ كَمَا تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الْحَدِيثِ - (بیاموز خوب گوش دادن یعنی توجه بآنچه را که شنیدی چنانکه نیکو حرف زدن را میآموزی)

تجزیه	ترکیب
تَعَلَّمْ - فعل امر معلوم مذکر حاضر - مبنی - مشتق - متصرّف	فعل و فاعل
حُسْنَ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکّر	مفعول و مضاف
الْاِسْتِمَاعِ - " - " - " - " - "	مضاف الیه

بقیه پاورقی صفحه ۵۷ (۲) هرگاه بعد از اِيَّاكَ فعل مضارع با اَنْ که حرف نصب است دیده شود اِيَّاكَ را در ترکیب مفعول می نویسیم مثال : اِيَّاكَ اَنْ تَغْفُلَ عَنْ حَقِّ اَخِيكَ که اِيَّاكَ تحذیر است

	تجزیه	ترکیب
کَ	حرف جرّ (۱) - مبنی - غیر متصرّف	جارّ
مَا	اسم موصول - مشترک - مبنی	مجرور
تَتَعَلَّمُ	مفرد مذکر حاضر از فعل مضارع - مُعرب - مشتق - متصرّف	فعل و فاعل و صله
حُسْنَ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر	مفعول و مضاف
الْحَدِيثِ	« - « - « - « - «	مضاف الیه

۲ - إِنِّي أُعَلِّمُكَ عِلْمَ الدِّينِ وَالْفَلْسَفَةِ (همانا من ترا، دانش آیین و حکمت میآموزم)

	تجزیه	ترکیب
إِنَّ	از حروف مشبهه بفعل - مبنی - غیر متصرّف	—
ی	ضمیر متصل منصوب - معرفه - مبنی - متکلم وحده	اسم است برای إِنَّ
أُعَلِّمُ	فعل مضارع - متکلم وحده - مشتق - متصرّف - معرب	فعل و فاعل و خبر برای إِنَّ
كَ	ضمیر متصل منصوب - مفرد مذکر حاضر - مبنی - معرفه	مفعول برای أُعَلِّمُ
عِلْمَ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر	مفعول دوم (۲) و مضاف

(۱) «کَ» اگر بر سر کلمه زیاد شود حرف جرّ و در آخر کلمه ضمیر متصل است

(۲) هر فعلی بیش از یک فاعل ندارد ولی افعال دو یا سه مفعول میتوانند داشته باشند.

الدّینِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکّر مضاف الیه

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرّف —

اَلفَلسَفَةِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث معطوف یعنی مضاف الیه

تمرین

۱ - مَن يَعدَمِ(۱) العِلمَ يَظلِمُ عَقلُهُ (هرکه دانش را از دست دهد نیروی خردش تیره شود) ۲ - اُطلُبُوا(۲) الاَدَبَ(۱) فَاِنَّهُ(۳) مَادَّةُ العَقلِ وَصَاحِبٌ فِي الغُربَةِ (علم را مقصود از ادب در اینجا علم است) بخواهید زیرا مایهٔ خرد است و دوست در تنهائی) ۳ - رَأَيتُ عَلِيّاً يَنصُرُ صَدِيقَكَ (علی را دیدم که دوستت را یاری میکرد) ۴ - اِنَّ اللّهَ لا

---

(۱) مواظب باشید که گفتیم: اگر آخر فعل مضارع بعد از مَن و ما از حرکت بیفتد در اینصورت شرطیه اند.

(۲) اُطلُبُوا - فعل امر - جمع مذکر حاضر است و کلمات امر حاضر از اینقرار است:

اُطلُبْ مفرد مذکّر حاضر و در ترکیب فعل و فاعل اُطلُبِي مفرد مؤنث حاضر و در ترکیب فعل و فاعل

اُطلُبَا تثنیه حاضر مبنی » » اُطلُبَا تثنیه و معلوم شد که تثنیه با بین مذکر و مؤنث مشترک است

اُطلُبُوا جمع مذکر حاضر » » اُطلُبنَ - جمع مؤنث حاضر و در ترکیب فعل و فاعل

تذکر - فعل ماضی و فعل امر حاضر را در تجزیه بشتق و متصرّف و مبنی و باقی فعلها را غالباً مشتق و متصرف و معرب می‌شناسیم

بقیه در پاورقی ص (۶۱)

يَظْلِمُ النّاسَ وَلٰكِنَّ النّاسَ يَظْلِمُونَ اَنْفُسَهُمْ - (خدا مردم را ستم میکند ولی خود مردم بخویشتن ستم روا میدارند)

قالَ حَكيمٌ: اِذا وَجَدْتُمُ الْحِكْمَةَ مَطْرُوحَةً[1] عَلَى السِّكَكِ[2] فَخُذُوها[3]

(دانشمندی گفته است: هرگاه دانش را یافتید که درکوچه ها افتاده پس آن را بگیرید) ۵ -

لا يَمْنَعُكَ شَيْءٌ عَنِ التَّعْليمِ (هیچ چیز تورا از دانش آموزی مانع نگردد)

مُنادیٰ

عموماً منادی از منصوبات میباشد و آن اسمی است که بعد از حرف ندا دیده میشود و حرف ندا چنانکه خوانده ایم (یا) است مانند: يا رازِقَ الْعِبادِ (ای روزی دهنده بندگان) که رازِق منادی و العِبادِ مضاف الیه می باشد

تذکر - اگر بعد از حرف ندا اسم مفرد معرفه دیده شود در اینصورت منادا منصوب نخواهد بود بلکه مبنی بر ضمه است یعنی آخر آن ضمه دارد مانند یا اَللّٰهُ

بقیه پاورقی ص ۶۰

(۳) حرف «فَ» بعد از فعل امر و کلمات شرط در تجزیه: حرف نتیجه است (۱) یک فعل نمیتواند بیش از یک فاعل داشته باشد ولی دو مفعول و بیشتر برای فعل بسیار دیده میشود (۲) سِكَك جمع سِكّه بمعنای کوچه است (۳) خُذُوا - جمع مذکر از فعل امر حاضر و مفردش خُذْ و تثنیه خُذا میباشد.

تذکر ۲ اگر کلمهٔ اَیُّهَا منادی شد مانند یا اَیُّهَا النّاسُ درینصورت بملاحظهٔ تجزیه اَیُّ اسم وصلیّه و ها حرف زائد و در ترکیب ایّ منادی و اسم با الف و لام که بعد از اَیُّهَا دیده میشود مانند اَلنّاسُ در ترکیب عطف بیان است

مجرورات

درعربی دو نوع اسم مجرور دیده میشود :

۱ - آنکه حرف جر جلوی آن باشد .

۲ - آنکه مضاف الیه واقع شود وچنانکه خوانده ایم این نوع مجرور همیشه بعد از اسم دیگری وجود دارد یعنی اگر دو اسم دنبال یکدیگر باشند و دومی کسره داشته باشد اولی را مضاف و دومی را مضافٌ الیه می نویسیم

تذکر ۱ - چنانکه قبلاً گفته ایم ضمایر متّصل مجرور بعد از اسم در ترکیب مضاف الیه و بعد از حرف جر، مجرور بوسیلهٔ حرف جرّ شناخته میشوند .

تذکر ۲ - اسماء دائم الأضافه - درعربی یکنوع اسم عموماً همیشه مضاف دیده میشود و آنها را اسماء دائم الأضافه گویند و عبارتست از : قبل - بعد - کُلّ ، بعض - فوق و تحت - یمین و یسار (چپ) ، امام (جلو) ، خلف (پشت)

(جهات ششگانه) - مِثْلُ - مَثَلُ - غَيْرُ - مَعَ - بَيْنَ - عِنْدَ -

حِينُ (مضاف الیه حین میتواند جمله باشد)

تبصره - یکنوع اسم دائم الاضافه عموماً مضاف الیه آنها جمله یعنی فعل و فاعل یا فعل و نایب فاعل میباشد و در اینصورت باید فعل و فاعل را در معنی مضاف الیه نوشت و آنها عبارتند

از: حَيْثُ (هر موقع) - إِذْ (زیرا) - يَوْمَ (روز) مانند: يَوْمَ نُفِخَ

فِي الصُّورِ (روزیکه فریاد قیامت بلند شود) که نُفِخَ فعل مجهول و در ترکیب مضاف الیه

برای يَوْمَ میباشد.

تذکر - اسمهای دائم الاضافه آنهاکه معنای زمان یا مکان دارند در ترکیب ظرف

نوشته میشود مثال: صَدِيقُكَ عِنْدِي در ترکیب صدیق مبتدا و «كَ»

مضاف الیه و عِنْدَ ظرف و خبر و «ی»، مضاف الیه برای عِنْدَ

نتیجه - یکی از اقسام خبر را میتوان ظرف دانست یعنی اگر اسم ضمه دار برای خبر پیدا

نشد چنانکه گفته ایم فعل و فاعل خبر است و اگر جمله فعلیه دیده نشود میتوان جار و مجرور یا ظرف

را خبر نوشت.

(تمرین)

قَالَ الحُکَمَاءُ : لَا یَطْلُبُ الرَّجُلُ حِکْمَةً اِلَّا بِحِکْمَةٍ عِنْدَهُ معنی دانشمندان گفته اند : مرد دانش را نمیخواهد مگر بدانشی که نزد اوست (یعنی در سرشت آدمی تا نیروی دانش طلبی نباشد دنبال علم بر نمیآید)

	تجزیه	ترکیب
قَالَ	مفرد مذکر غائب از فعل ماضی - مشتق - متصرف - مبنی	فعل (۱)
اَلْحُکَمَاءُ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - جمع حکیم	فاعل (۲)
لَا یَطْلُبُ	مفرد مذکر غائب - فعل نفی - مشتق - متصرف - معرب	فعل
اَلرَّجُلُ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر - مفرد	فاعل
حِکْمَةً	اسم - نکره - معرب - منصرف - مؤنث	مفعول
اِلَّا	حرف استثناء - مبنی - غیر متصرف	—
عِنْدَ	اسم دائم الاضافه	ظرف (۳)

(۱) اگرچه فعل بودن جزء ترکیب نیست ولی برای اینکه چشم به بیند و دنبال فاعل برآید آنرا می نویسیم

(۲) گفتیم: مفرد مذکر غائب در اول کلام فعل و فاعل نیست، بجهت الحکماء را که اسم ضمه دار است، فاعل نوشتیم و نیز فراموش نشود که اگر فاعل جمع هست باید فعل را مفرد آورد (۳) گفتیم اگر از معنای اسم دائم الاضافه، زمان

(باقی در صفحه ۶۵)

۵ - ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غایب - مبنی - معرفه - غیر متصرف مضافٌ الیه

تمرین

۱ - اَجلِسُ حینَ[1] تَجلِسُ (می نشینم هنگامیکه بنشینی) ۲ - نَحنُ معکُم حیثُ[2] توجّهتُم (ما با شمائیم آنجا که توجه کنید) ۳ - اَلجنّةُ تحتَ ظِلالِ[3] السُّیوفِ (بهشت زیر سایه های شمشیر است)

ترکیب	تجزیه
فعل و فاعل	اَجلِسُ - فعل مضارع - متکلم وحده - معرب - مشتق - متصرف
ظرف و مضاف	حینَ - اسم دائم الاضافه
فعل و فاعل و در معنی مضاف الیه	تَجلِسُ - فعل مضارع - مفرد مذکر حاضر - معرب - مشتق - متصرف
مبتدا	نَحنُ - ضمیر منفصل مرفوع - متکلم مع الغیر - مبنی - معرفه

باقی پاورقی ص ۶۴
یا مکان استفاده شود آن را در ترکیب ظرف مینویسیم (۱) مضاف الیه حین و یوم میتواند مفرد باشد مانند حینَ العصرِ و یومَ الجمعةِ و میتواند جمله یعنی مثلاً فعل و فاعل باشد مانند مثال بالا و مانند یَومَ یَقومُ النّاسُ (روزیکه مردم قیام میکنند) و در صورتی که جمله باشد محلاً مجرور است (۲) حَیث در تجزیه مبنی است یعنی آخرش همیشه فتحه دارد (۳) اگر ظرف یعنی اسم دائم الاضافه ای که معنای زمان و مکان میدهد خبر باشد آخرش فتحه دارد .

مَعَ - اسم دائم الاضافه — خبر و مضاف

كُمْ - ضمیر متصل مجرور - جمع مذکر حاضر - مبنی - معرفه — مضاف الیه

حَيْثُ - اسم دائم الاضافه — ظرف و مضاف

تَوَجَّهْتُمْ - فعل ماضی - جمع مذکر حاضر - مبنی - مشتق - متصرف — فعل و فاعل و در معنی مضاف الیه

اَلْجَنَّةُ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مؤنث — مُبتدا

تَحْتَ - اسم دائم الاضافه — خبر و مضاف

ظِلَالِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف - جمع ظِلّ — مضاف الیه و مضاف

السُّيُوفِ - اسم - معرفه - معرب - منصرف جمع سَيْف — مضاف الیه

قواعدی که باید همیشه بخاطر سپرد

اوّل - مضاف بودن مخصوصِ اسم است، پس فعل و حرف هیچوقت مضاف نمیشوند، یعنی بعد از فعل و حرف مضاف الیه نمیآید .

دوّم - اسمی که الف و لام یا تنوین دارد، مضاف نمیشود، بنابراین بعد از اسم تنوین دار یا با (ال) مضاف الیه نمی آید .

سوّم - بعد از اسم خاص و اسم اشاره و اسم موصول و ضمیر نیز مضاف الیه

نمیآید

چهارم - منصرف وغیر منصرف (۱) بودن مخصوص اسم است .

پنجم - هر اسم غیر منصرفی که الف و لام دارد یا مضاف است منصرف میشود

ششم - اسمهای مبنی یعنی اسم اشاره ، اسم موصول وضمیر و اسم شرط .

---

(۱) چند نوع اسم را فعلا غیر منصرف می شناسیم : الف - اسمهای خاصی که لغت آنها عربی نیست مانند انوشروان ، بوزرجمهر ، یوسف و ابراهیم ب - اسمهای شهرها مانند بغداد ومکة ویثرب ، طهران ج - جمع منتهی الجموع مانند : مطالب ، مسائل ، فواصل واجانب (اگر حرف اول کلمه فتحه یعنی زبر دارد و حرف سوم آن الف است و حرف بعد از الف را کسره یعنی زیر) دارد ، عموماً چنین کلمه جمع منتهی الجموع است د - اسم تفضیل مانند اصعب (مشکلتر) ، اصلح (شایسته تر) ، انجح (رستگارتر)

تذکر - هر اسم غیر منصرفی چنانکه گفته ایم اگر مضاف شد یا أل داشت ، در این فرض منصرف میشود مانند حوادثِ الیومِ (یعنی پیش آمدهای روز) نتیجه - در اسم غیر منصرف تنوین وارد نمیشود واگر مجرور باشد بجای کسره آخرش فتحه میگیرد مانند راجعتُ اِلیٰ اَعلَمَ مِنکَ (به داناتر از تو مراجعه کردم) که باید اَعلَمٍ گفته شود ولی چون غیر منصرف است : اولا تنوین نگرفته ، ثانیا بجای کسره آخرش زبر دارد

منصرف یا غیر منصرف[2] نیستند

هفتم - غایب و حاضر و متکلم بودن مخصوص فعل و ضمیر است

هشتم - مبتدا بودن مخصوص اسم است پس فعل و حرف مبتدا نمیشوند

نهم - اسم تفضیل که بمتکلم وحده از فعل مضارع شباهت دارد بسه علامت غالباً شناخته میشود

الف - الف و لام دارد مانند اَلْأَفْضَلُ (فاضلتر)، و اَلْأَشْجَعُ (دلیرتر)

ب - مضاف باشد مانند عَلِیٌّ اَکْرَمُ النّاسِ (علی کریمترین مردم است)

ج - حرف جر که غالباً مِنْ است، بعد از آن دیده میشود مانند: اَنَا اَکْبَرُ مِنْكَ سِنّاً[2]

(من از نظر سال از تو بزرگترم)

دهم - نسبت با بین الف و لام تنوین و مضاف - چنانکه تاکنون فهمیده اید:

---

(۱) گفته ایم که اسم یا معرب است و یا مبنی و اسم معرب به منصرف و غیر منصرف تقسیم میشود و از همین جهت اگر اسم مبنی شد نمیتواند منصرف یا غیر منصرف باشد (۲) اگر بعد از اسم تفضیل اسم فتحه داری دیده شود مانند سِنّاً باید اسم فتحه دار را عموماً در ترکیب تمیز نوشت و در ترجمه جلوی تمیز کلمات بنظر و بملاحظه اضافه کرده مثلاً جمله اَنْتَ اَکْبَرُ مِنِّي عَقْلاً را به: تو از من بملاحظه عقل بزرگتری ترجمه میکنیم.

الف ولام داشتن ، تنوین داشتن و مضاف بودن مخصوص اسم است و اسم با داشتن یکی از این سه علامت معرب و منصرف نیز میباشد ، و اکنون بدانید که این سه علامت با هم قابل اجتماع نیستند ، یعنی نمیتوانید در یک اسم هم تنوین به بینید و هم مضاف باشد و هم با ال

مثال - اَلطُّمَانِینَةُ اِلیٰ کُلِّ اَحَدٍ قَبلَ الاِختِبارِ مِن قُصُورِ العَقلِ

(اعتماد بهرکس پیش از آزمایش از کوتاهی خرد است) چنانکه می بینید : اَلطُّمَانِینَةُ چون ال دارد ، تنوین نپذیرفته و نمیتواند مضاف هم باشد و «کُلِّ» چون الف و لام و تنوین ندارد پس مضاف است «اَحَدٍ» چون تنوین دارد ، بی الف و لام است نمیتواند مضاف باشد و همچنین در سایر کلمات این جمله این قاعده را صادق می بینید

یازدهم - هر کلمه فقط یك ترکیب دارد - برای هر کلمه ای نمیتوانید بیش از یك ترکیب پیدا کنید مثلاً در جمله بالا که اَلطُّمَانِینَةُ مبتدا است ممکن نیست خبر یا فاعل یا مضاف الیه و امثال آن باشد و اَحَدٍ ، اَلاِختِبارِ ، اَلعَقلِ هر یک مضاف الیه و ترکیب دیگری ندارند .

دوازدهم - جمله صله - گفتیم بعد از موصول همیشه صله میآید و صله غالباً با فعل و فاعل است و مجموع فعل و فاعل که صله میشود ترکیب دیگری قبول نمیکند ، مثلاً جمله صله نمیتواند خبر

باشد.

مثال : مَنْ جَلَسَ عِنْدَكَ يُحِبُّنِي (کسیکه نزد تو نشسته است مرا دوست میدارد)

در این مثال، مَنْ اسم موصول مبتدا، جَلَسَ فعل ماضی و در ترکیب فعل و فاعل و مجموع فعل و فاعل صِلِه است (پس نمیتواند خبر برای مَنْ باشد) و عِنْدَ اسم و لازم الاضافه و ظرف و كَ ضمیر متصل مجرور مضاف الیه و يُحِبُّ مفرد مذکر غائب و فعل و فاعل و مجموع فعل و فاعِل، خبر است برای مَنْ و «ن» را وقایه و «ی» ضمیر متّصل منصوب و مفعول است برای يُحِبُّ

نون وِقایه - اگر «ی» که ضمیر متّصل منصوبست بفعل متصل شود، عموماً یک حرف نون بآخر فعل زیاد گردد و آن را نون وِقایه میگویند

سیزدهم - قاعدهٔ موصوف و صِفت - هرگاه دو اسم با اَلْ یا بی اَلْ دنبال هم اند، و زیر و زبر و پیش یعنی حرکت آنها یکی است درینصورت دوّمی عموماً در ترکیب صفت میباشد مثال فِي الْمَدْرَسَةِ رَجُلٌ عَالِمٌ (در مدرسه مردی دانشمند است) که فِي الْمَدْرَسَةِ جار و مجرور و خبر مقدم است (گفتیم اگر مبتدا نکره باشد غالباً ظرف یا جار و مجرور خبر و بر مبتدا مقدم است) و رَجُلٌ مبتدای مؤخر و عَالِمٌ که در نداشتن الف و لام و داشتن

ضمه مانند مرجلٌ میباشد در ترکیب صفت است (اسم پیش از صفت را موصوف گویند)

مثال دیگر- اَلْفَقیرُ القَانِعُ خَیرٌ مِنْ غَنِیٍّ بَخیلٍ (درویش قانع بهتر است از سرمایه دار بخیل) در این مثال: اَلْفَقیرُ مبتدا و موصوف (موصوف بودن جزء ترکیب نیست) و اَلْقَانِعُ صفت و خَیرٌ خبر و مِنْ غَنِیٍّ جار و مجرور و بَخیلٍ صفت میباشد

نتیجه- حرکت یعنی اعراب صفت مانند موصوف میباشد یعنی اگر موصوف ضمه دارد، صفت نیز مرفوع است و اگر موصوف منصوب میباشد، صفت نیز منصوب است و اگر موصوف مجرور است صفت نیز مجرور میباشد، پس صفت در اعراب یعنی زیر و زبر و پیش تابع موصوف میباشد، و باین جهت صفت را از توابع گویند

چهاردهم- قاعدهٔ عطف بیان- چنانکه قبلاً گفته ایم: اگر بعد از اسم اشاره، اسم با الف و لام دیده شود، آنرا در ترکیب عطف بیان مینویسیم مانند هٰذَا اَلْکِتَابُ لَکَ (این کتاب از تو است) که هذا در تجزیه اسم اشاره و در ترکیب مبتدا و الکتابُ در ترکیب عطف بیان و لَکَ جار و مجرور و خبر است و نیز بعد از یا اَیُّهَا، اسم با اَل را عطف بیان می نویسیم مانند یا اَیُّهَا اَلْعُلَمَاءُ (ای دانشمندان) که اَلْعُلَمَاءُ عطف بیان میباشد

نتیجه - عطف بیان نیز در اعراب و حرکت مانند اسم پیش از خود میباشد مثلاً چون هذا ابتدا و مرفوع است باین جهت الکتاب نیز مرفوع دیده میشود و اگر جلوی آن، اِنَّ باید باید گفت: اِنَّ هٰذَا الْکِتَابَ، که چون هذا اسم اِنَّ و منصوبست باین جهت الکتاب نیز منصوب شده، پس هر اسمی که در اعراب از اسم پیش از خود تبعیت میکند عطف بیان خواهد بود.

تعریف - اصولاً عطف بیان، اسمی است که معنای اسم پیش از خود را توضیح میدهد مثلاً در جمله: اُوصیکُم بِاَرْبَعَةِ اَشْیَاءَ: اَلْعِلْمُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ قَضَاءُ حَوَائِجِ النَّاسِ وَ التَّقْوٰی، (شما را به چهار چیز توصیه و سفارش میکنم: دانش و عمل بآن، و برآوردن نیازمندیهای مردم و پرهیزکاری) چون کلمات: اَلْعِلْمُ و اَلْعَمَلُ و قَضَاءُ و اَلتَّقْوٰی، معنای اَرْبَعَة را شرح و توضیح میدهند، پس در حقیقت همهٔ آنها عطف بیان میباشند.(۱)

پانزدهم عطف بحروف - اسمی که بعد از حرف عطف دیده میشود

---

(۱) در مثال بالا اُوصِی متکلم وحده از فعل مضارع و فعل و فاعل و کُمْ ضمیر متصل منصوب و مفعول و بِاَرْبَعَةِ جار و مجرور و اَشْیَاءَ مضاف الیه (کلمهٔ اشیاء، را نیز غیر منصرف بشناسید باین جهت

بقیه در پاورقی ص ۷۳

در ترکیب مانند اسمی است که پیش از حرف عطف میباشد ، و در حرکت با آن شباهت

دارد مانند اَنْتَ وَصَدِیقُكَ عَالِمَانِ (تو و دوستت دانشمندید) که انت

چون ضمیر منفصل مرفوع است در ترکیب مبتدا میباشد «و» حرف عطف صدیق

معطوف یعنی مانند اَنْتَ و چون انت مبتدا بود ، پس صدیق در حقیقت مبتدای

دوم است و عَالِمَانِ (۱) تثنیه و خبر

حروف عطف - حروف عطف بسیار و از آنجمله است «و» «فَ» یعنی

پس و «ثُمَّ» سپس «اَوْ» یا

شانزدهم - مفرد و تثنیه و جمع بودن مخصوص اسم و فعل میباشد - مفرد در لغت یعنی

یکی در برابر تثنیه یعنی دوتا و جمع یعنی بیش از دو

تاکنون هرچه از مرفوع و منصوب و مجرور بملاحظهٔ ترکیب خوانده‌ایم همه باشرائطی بوده که

اسم را مفرد فرض کرده‌ایم ، یعنی اگر گفتیم مثلاً آخر مبتدا و خبر ضمه دارد یعنی مبتدا و خبر مفرد

بوده‌اند نه تثنیه و جمع ، پس باید تثنیه و جمع را نیز شناخت و اعراب آنها را یاد گرفت

بقیه پاورقی ص ۷۲
با دیگر مضاف الیه میباشد ، آخرش فتحه دارد . (۱) گفته‌ایم که در تثنیه «الف» = با «ضمه» در مفرد

پس عالمان مرفوع است و چون مبتدا خبر میخواهد پس عَالِمَانِ خبر میباشد

تثنیه اسم - اسم تثنیه اگر از مرفوعات باشد علامت آن «الف» میباشد مانند عَالِمَانِ و قَائِمَانِ تثنیه اگر از منصوبات یا مجرورات است علامت آن: (ی) میباشد، درصورتیکه حرف پیش از (ی) فتحه داشته باشد، مانند عَالِمَیْنِ و قَائِمَیْنِ

تذکر - نون تثنیه همیشه کسره دارد و تقریباً بجای تنوین در مفرد است یعنی برای آن هیچ تاثیری از نظر ترکیب قائل نمیشویم.

تذکر - هرگاه اسم تثنیه مضاف واقع شود، باید نون تثنیه را انداخت مانند: هٰذَانِ کِتَابَا صَدِیقِكَ که در ترکیب هٰذَانِ مبتدا و کِتَابَا خبر و صَدِیقِ مضاف الیه و كَ مضاف الیه میباشد پس نون کِتَابَانِ بواسطه اضافه افتاده است

مثال دیگر: مَرَرْتُ بِصَدِیقَیِ الْحَسَنِ (به دو دوست حسن گذشتم) که اصل بِصَدِیقَیِ، بِصَدِیقَیْنِ بوده ولی چون بکلمه حَسَن اضافه شده از اینجهت نون تثنیه افتاده است.

جمع اسم - جمع را بسالم و غیر سالم تقسیم میکنند:

جمع مذکر سالم - اگر جمع سالم از مرفوعات است علامت آن «و» میباشد مانند

عالِمونَ و هرگاه از منصوبات یا مجرورات باشد علامت نصب و جرّ آن (ی) میباشد مانند

عالِمِینَ - تذکر - (نون) جمع همیشه فتحه دارد مانند (نون) «تثنیه» بوسیلهٔ اضافه

میافتد مانند اَنتُم مُهاجِرُوا اِصفَهانَ که در ترکیب اَنتُم مبتدا و مُهاجِرُوا خبر و

اِصفَهانَ مضاف الیه میباشد و اصل مُهاجِرُوا پیش از اضافه مُهاجِرُونَ میباشد

تذکر - حرف پیش از «ی» در جمع کسره دارد و در تثنیه ساکن است مانند: مُهاجِرِینَ

«جمع» و مُهاجِرَینِ «تثنیه»

جمع مؤنث سالم - علامت جمع مؤنث سالم الف و تاء کشیده است مانند مُهاجِرات

و حافِظات ، و برای ترکیب اگر جمع مؤنث مرفوع باشد آخر آن را ضمه میدهیم و اگر منصوب

یا مجرور باشد آخر آن کسره میگیرد مانند : رَأیتُ نِساءً عالِماتٍ (زنهای دانشمندی را

دیدم که عالِماتٍ صفت است برای نِساءً و نِساءً منصوب میباشد با اینحال عالِماتٍ تلفظ میکنیم

(آنچه با الف و تاء جمع بسته میشود کسره میگیرد در حال مجرور و منصوب بودن)

جمع مُکَسَّر

چنانکه خواندیم علامتِ جمع سالم در حالت مرفوع بودن (واو) و برای منصوب و مجرور

بودن (ی) میباشد و این نوع جمع را سالم میگویند زیرا مفرد تغییر نکرده و فقط

(واو) و (نون) و (یاء و نون) و یا (الف و تاء) بآخر مفرد اضافه شده است

مانند عالِمُونَ و عالِمینَ و عالِماتٌ که مفرد آن در هر سه صورت عالِمٌ

بوده است. جمع مکسّر یعنی شکسته آن است که ساختمان مفرد بهنگام جمع تغییر

میکند مثلاً جمع کِتاب را کُتُبٌ می نویسند و چنانکه می بینیم رئیت جمع با مفرد

چندان شباهت ندارد و این نوع جمع در عربی تابع قاعدهٔ قانونی نیست فقط میتوان

گفت اوزانیکه بیشتر مورد استعمال است باین قرار میباشد:

۱- اَفْعالٌ مانند اَشْجارٌ. اَسْلافٌ. اَصْحابٌ. اَمْواتٌ

اَفْکارٌ

۲- فِعالٌ: مانند: رِجالٌ. عِظامٌ. حِصانٌ. قِلاعٌ

۳- فُعُلٌ: مانند: کُتُبٌ. رُسُلٌ

۴- عموم جمعهای منتهی الجموع را (جمع الجمع) جمع مکسّر می شناسیم

تذکّر- جمع مکسّر در زیر و زبر مانند اسم مفرد است یعنی اگر از مرفوعات باشد

آخر آن ضمه دارد، و اگر از منصوبات آخرش فتحه، و اگر از مجرورات آخرش کسره دارد

مانند: رِجالٌ. رِجالٍ. رِجالاً

تمرین

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (مسلمانانی که در خانه می نشینند با مجاهدان در راه خدا برابر نیستند، خداوند جنگجویان دینی را بمزدی بزرگ بر آنان ترجیح داده است .)

تجزیه	ترکیب
لَا يَسْتَوِي - فعل نفی [1] - مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب	فعل
اَلْقَاعِدُونَ - جمع مذکر (مفرد آن قاعد) - معرفه - معرب - منصرف	فاعل (۲)
مِنْ - حرف جر - مبنی - غیر متصرّف	جارّ

(۱) اگر آخر فعل (ی) یا (و) یا (ا) باشد در فعل امر و نهی و جحد این حروف میافتند مانند اِقْضِ (حکم کن)، و لَمْ تَقْضِ (حکم نکرده‌ای)، و لَا تَقْضِ (باید حکم نکنی) که ریشه این فعل قاف و ضاد و یِ میباشد ولی در فعل مضارع با نفی یا استفهام باقی است مانند يَسْتَوِي و لَا يَسْتَوِي (برابر نیست) و هَلْ يَسْتَوِي (آیا برابر است) (۲) قَاعِدُونَ - چون جمع سالم یعنی به واو و نون است و گفته‌ایم واو در جمع = با ضمه در مفرد پس در حقیقت ضمه دارد و گفتیم که اسم ضمه دار بعد از فعل فاعل است پس قَاعِدُونَ، فاعل میباشد

اَلْمُؤْمِنِینَ - جمع مُؤْمِن - مذکر - معرفه - منصرف - مشتق - متصرف — مجرور به مِن [1]

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف

اَلْمُجَاهِدُونَ - جمع مُجَاهِد - مذکر - معرب - معرفه - منصرف - مشتق - متصرف [2] — معطوف (مانند قاعِدُون)

فی - حرف جر - مبنی - غیر متصرف — جارّ

سَبِیل - اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر - مفرد (جمع آن سُبُل) — مجرور و مضاف

اللهِ - اسم خاص (عَلَم) معرب - منصرف - مذکر - مفرد — مضافٌ الیه

فَضَّلَ - فعل ماضی - مفرد مذکر غایب - مبنی - مشتق - متصرف — فعل

اللهُ - اسم خاص - معرب - منصرف - مذکر - مفرد - معرفه — فاعل

---

(1) مُؤْمِنِینَ جمع سالم با یاء و نون است و گفته ایم که یاء در تثنیه و جمع = با فتحه یا کسره در مفرد و اینجا چون بعد از حرف جر است پس در حقیقت کسره دارد از اینجهت در ترکیب مجرور خواهد بود . (2) اسم فاعل و اسم مفعول را مانند فعل مضارع در تجزیه مشتق و متصرف می شناسیم . اسم فاعل - اسم فاعل شش کلمه دارد از فعل ثلاثی مجرد هم وزن و مطابق نمونهٔ ذیل است :

اَنَا قاعِدٌ (من نشسته ام) مفرد مذکر — اَنْتِ قاعِدَةٌ (تو نشسته ای) مفرد مؤنث

اَنْتُمَا قاعِدانِ (شما دو نفر نشسته اید) تثنیه » — اَنْتُمَا قاعِدَتانِ (شما دو نفر نشسته اید) تثنیه »

اَنْتُمْ قاعِدُونَ (شماها نشسته اید) جمع » — اَنْتُنَّ قاعِداتٌ (شما زنان نشسته اید) جمع »

(باقی در پاورقی صفحه ۷۹)

اَلْمُجَاهِدِيْنَ - اسم جمع مُجَاهِدْ معرفه معرب منصرف — مفعول برای فَضَّلَ

عَلَى - حرف جر - مبنی - غیر متصرّف — جارّ

اَلْقَاعِدِيْنَ - جمع قَاعِدْ - اسم فاعل مشتق متصرف - معرب معرفه منصرف — مجرور عَلَى

اَجْرًا - اسم نکره - معرب منصرف - مذکّر (جمع آن اُجُوْرُ) — مفعول دوم برای فَضَّلَ و موصوف

عَظِيْمًا - - - - - - — صفت برای اَجْرًا

تَمْرِيْنْ

اَلْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَالِمَانِ وَكَانَا صَدِيْقَيْنِ (حسن و حسین دو دانشمند و دوست بوده اند)

تجزیه	ترکیب
اَلْحَسَنُ - اسم - معرفه (عَلَم) معرب منصرف - مذکّر)	مبتدا

باقی از پاورقی ص ۷۸

تذکّر - چنانکه گفته ایم : حاضر و غایب و متکلم در اسم معنی ندارد ، و فقط ، اسمی که حاضر و غایب و متکلم دارد ضمیر است . اسم مفعول - اسم مفعول نیز مانند اسم فاعل شش کلمه دارد و از ثلاثی مجرد مطابق نمونه ذیل دو در مذکر و مؤنث و مفرد و تثنیه ، و جمع بترتیب اسم فاعل است

هُوَ مَنْصُوْرٌ (او یاری شده است) — هِيَ مَنْصُوْرَةٌ (آن زن یاری شده است)

هُمَا مَنْصُوْرَانِ (آندو نفر یاری شده اند) — هُمَا مَنْصُوْرَتَانِ (آن دو زن یاری شده)

هُمْ مَنْصُوْرُوْنَ (آنان یاری شده اند) — هُنَّ مَنْصُوْرَاتٌ (آن زنان یاری شده)

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرف

أَلْحُسَیْنُ - اسم - معرفه - علم - معرب - منصرف - مذکّر　　معطوف یعنی مبتدا

عَالِمَانِ - تثنیه عَالِم - معرب - منصرف - مشتق - متصرّف　　خبر (۱)

وَ - حرف عطف - مبنی - غیر متصرّف -

کَانَا - فعل ماضی - تثنیه مذکر غایب از افعال ناقصه　　ضمیر(۲) اسم است برای آن

صَدِیقَیْنِ - تثنیهٔ صَدِیق - معرب - منصرف - مذکّر　　خبر برای فعل ناقص (۳)

تمرینهای تجزیه و ترکیب (بطور کلّی)

تمرین - اَلْقَلْبُ یَنْبُوعُ الْحِکْمَةِ وَالْأُذُنُ مُفِیضُهَا *

	تجزیه	ترکیب	معنی
اَلْقَلْبُ	اسم - منصرف - معرفه - معرب - مفرد - مذکّر	مبتدا	دل
یَنْبُوعُ	اسم - منصرف - معرفه - معرب - مذکّر - مفرد	خبر	سرچشمه

(۱) گفته ایم در تثنیه الف = با ضمه در مفرد، پس عالمان در حقیقت مرفوع و بعد از مبتدا ناچار خبر است

(۲) گفته ایم که در تمام افعال ناقصه (غیر از مفرد مذکر و مفرد مؤنث غایب) ضمیر اسم است برای آنها خواهیم خواند که ضمیر آن همین الف آخر کانا است (۳) چون افعال ناقصه خبر منصوب میخواهند و «یاء» در تثنیه = با فتحه در مفرد، پس صَدِیقَیْنِ در حقیقت منصوب و خبر است

	تجزیه	ترکیب	معنی
اَلْحِكْمَةِ	اسم ـ منصرف ـ معرفه ـ معرب ـ مؤنث ـ مفرد	مضافٌ الیه	دانش است
وَ	حرف عطف ـ مبنی	ـ	ـ
اَلْاُذُنُ	مانند الحکمة	معطوف (مبتدا)	گوش
مُفِيضُ	اسم ـ منصرف ـ معرفه ـ معرب ـ مذکر ـ مفرد	خبر	ریزشگاه
هَا	ضمیر متصل مجرور ـ مبنی ـ معرفه	مضافٌ الیه	آن

تمرین ـ اَلْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْاِنْفَاقِ

تجزیه ترکیب

	تجزیه	ترکیب		معنی
اَلْمَالُ	اسم ـ منصرف ـ معرفه ـ معرب ـ مذکر ـ مفرد	مبتدا		ثروت
تَنْقُصُ	فعل مضارع ـ مفرد مؤنث غایب[1] ـ متصرف ـ مشتق ـ معرب	فعل	خبر	کم میکند
هُ	ضمیر متصل منصوب ـ معرفه ـ مبنی	مفعول	خبر	آنرا
اَلنَّفَقَةُ	اسم ـ منصرف ـ معرفه ـ معرب ـ مؤنث ـ مفرد	فاعل	خبر	خرج کردن
وَ	حرف عطف ـ مبنی	ـ		ـ
اَلْعِلْمُ	اسم ـ منصرف ـ معرفه ـ معرب ـ مذکر ـ مفرد	معطوف (مبتدا)		دانش

(۱) چون کلمهٔ النَّفَقَةُ فاعل است باین جهت تَنْقُصُ مؤنث غایب میباشد ـ زیرا اگر فاعل مؤنث باشد باید فعل را مؤنث آورد

تمرین	تجزیه	ترکیب	معنی
یَزکو	فعل مضارع مفرد مذکر غائب متصرف مشتق معرب	فعل و فاعل خبر	افزون میگردد
علی	حرف جر مبنی	جار	با
الانفاق	مانند المال	مجرور	بخشیدن

تمرین - اَلصَّبرُ اَحسَنُ حُلَلِ الایمانِ وَاَشرَفُ خَلائِقِ الانسانِ

	تجزیه	ترکیب	معنی
اَلصَّبرُ	اسم معرفه مفرد معرب منصرف مذکر	مبتداء مرفوع	شکیبائی
اَحسَنُ	اسم تفضیل معرب منصرف معرفه مذکر	خبر مرفوع مضاف	نیکوترین
حُلَلِ	اسم معرب منصرف معرفه مذکر جمع	مضاف الیه مضاف	زیورهای
الایمانِ	اسم معرب منصرف معرفه مذکر	مضاف الیه (۱)	آئین
وَ	حرف عطف مبنی	-	و
اَشرَفُ	اسم تفضیل معرب منصرف معرفه مذکر	معطوف مضاف خبر	شریفترین
خَلائِقِ	اسم معرب منصرف معرفه مذکر جمع	مضاف الیه مضاف	صفات
الانسانِ	" " " " " "	مضاف الیه	آدم است

(۱) دو یا چند مضاف الیه میتوانند پشت سرهم باشند

تمرین

	تجزیه	ترکیب	معنی
اَلشَّكُّ	اسم - معرفه - منصرف - معرب - مذکر - مفرد	مبتدا	دودلی
يُفْسِدُ	فعل مضارع - مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب	خبر (فعل و فاعل)	تباه میسازد
الدِّينَ	اسم - معرفه - منصرف - معرب - مذکر - مفرد	مفعول	آئین را
وَ	حرف عطف - مبنی		و
يُبْطِلُ	فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف - معرب	معطوف (فعل و فاعل)	باطل میکند
اليَقِينَ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - مذکر	مفعول	اعتقاد را

	تجزیه	ترکیب	معنی
قُلْ	فعل امر - مفرد مذکر حاضر - مشتق - متصرف - مبنی	فعل و فاعل	بگو
هٰذِهِ	اسم اشاره - معرفه - مبنی - مفرد مؤنث	مبتدا	این
سَبِيلِ	اسم - معرفه - منصرف - معرب - مفرد - مذکر	خبر	طریقه
ی	ضمیر متصل مجرور - متکلم وحده - معرفه - مبنی	مضاف الیه	من است
اَدْعُو	فعل مضارع - متکلم وحده - متصرف - مشتق - معرب	فعل و فاعل	میخوانم
اِلیٰ	حرف جر - مبنی	جار	بسوی

	تجزیه	ترکیب	معنی
اللهِ	اسم - عَلَم - مفرد - مذکّر - معرفه - منصرف - معرب	مجرور	خدا
عَلیٰ	حرف جر - مبنی	جارّ	با
بَصیرَةٍ	اسم - نکره - منصرف - معرب - مفرد - مؤنث	مجرور	بینائی
اَنَا	ضمیر منفصل مرفوع - متکلّم وحده - معرفه - مبنی	مبتدا (یا تأکید)	من
وَ	حرف عطف - مبنی	—	و
مَنْ	اسم موصول مشترک - معرفه - مبنی	معطوف	کسیکه
اِتَّبَعَ	فعل ماضی - مفرد مذکر غایب - متصرّف - مشتق - مبنی	فعل و فاعل - صله	پیروی کرده است
نِ	نون وقایه	—	—
ی	ضمیر متصل منصوب - مبنی - متکلّم وحده - مبنی - معرفه	مفعول	مرا

ترجمهٔ روان (ای پیغمبر بگو بمردم: این نوع تبلیغ روش من و روش پیروان من است که از روی بصیرت مردم را دعوت بحق میکنم) مقصود روش اخلاق و پند و اندرز و استقامت است

تمرین	تجزیه	ترکیب	معنی
قَالَ	فعل ماضی - مفرد مذکر غائب - مشتق - مبنی - متصرّف - معتلّ	فعل	گفته است
زِیَادُ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - مفرد - مذکّر	فاعل	زیاد

	تجزیه	ترکیب	معنی
اَیُّ	وصلیه	منادی	ای
ها	زائده	—	—
النّاسُ	اسم جمع - معرفه - معرب - منصرف - مذکّر	عطف بیان	مردم
لایَمنَعَنَّ (۱)	فعل نهی - مفرد مذکر غائب - مشتق - معرب - متصرّف	فعل	البته مانع نشود
کُمْ	ضمیر متصل منصوب - معرفه - مبنی - جمع مذکر	مفعول	شمارا
سُوءُ	اسم - معرب - منصرف - معرفه - مذکّر - مفرد	فاعل	بدی
ما	اسم موصول مشترک - مبنی - معرفه	مضافٌ الیه	آنچه
تَعلَمُونَ	فعل مضارع - جمع مذکر حاضر - متصرف - مشتق - معرب	فعل و فاعل صله	میدانید
مِن	حرف جر - مبنی	جار	از
نا	ضمیر متصل مجرور - مبنی - معرفه - متکلم مع الغیر	محلاً مجرور	ما
اَن	از حروف ناصبه - مبنی	—	اینکه
تَنتَفِعُوا	فعل مضارع - جمع مذکر حاضر - مشتق - متصرف - معرب	فعل و فاعل	بهره برید
بِ	حرف جر - مبنی	جار	به
اَحسَنِ	اسم تفضیل - معرفه - منصرف - معرب - مذکّر	مجرور	نیکوتر

(۱) نون با تشدید که آخر فعل زیاد میشود، نون تاکید ثقیله است و نتیجه اش تاکید کردن معنای فعل میباشد

تمرین	تجزیه	ترکیب	معنی
ما	اسم موصول مشترک - مبنی - معرفه	مضاف الیه	چیزیکه
تَسْمَعُونَ	فعل مضارع - جمع مذکر حاضر - مشتق - معرب - متصرف	فعل و فاعل صله	میشنوید
مِنْ	حرف جر - مبنی	جارّ	از
نا	ضمیر متصل مجرور - مبنی - معرفه - متکلم مع الغیر	محلاً مجرور	ما

تمرین	تجزیه	معنی	ترکیب
یَنْبَغِي	فعل مضارع - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف	سزاوار است	فعل (۱)
لِ	حرف جر - مبنی	برای	جارّ
الوالِدِ	اسم - معرفه - منصرف - معرب - مشتق - متصرف - مفرد - مذکر	پدر	مجرور
أَنْ	حرف نصب - مبنی	که	—
لا یَسْهُوَ	فعل نفی - مفرد مذکر غائب - مشتق - متصرف - معرب -	غفلت نکند	فعل و فاعل (أن لا یسهو: در معنی فاعل ینبغی)
فِي	حرف جر - مبنی	در	جارّ
تأدیبِ	اسم - معرفه بواسطه اضافه - منصرف - معرب - مفرد مذکر	پرورش	مجرور و مضاف
وَلَدِ	اسم - معرفه - منصرف - معرب - مفرد - مذکر	فرزند	مضاف الیه

(۱) فاعل ینبغی - عموماً بصورت ان ناصبه و فعل مضارع دیده میشود (مانند أن لا یسهو) و در معنی مجموع فعل مضارع با فاعلش فاعل ینبغی است

	تجزیه	معنی	ترکیب
هِ	ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غائب - معرفه - مبنی	خویش	مضافٌ الیه
وَ	حرف عطف - مبنی	و	—
یَحسُنُ	فعل مضارع - مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب	نیکو جلوه دهد	معطوف فعل و فاعل
عِندَ	اسم دائم الاضافه	پیش	ظرف
هُ	ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غایب - معرفه - مبنی	او	مضافٌ الیه
الحَسَنُ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - مفرد - مذکر	نیکی را	مفعول
وَ	حرف عطف - مبنی	و	—
یَقبُحُ	فعل مضارع - مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب	زشت جلوه دهد	معطوف فعل و فاعل
عِندَ	اسم دائم الاضافه	در نظر	ظرف مکان
هُ	ضمیر متصل مجرور - مفرد مذکر غایب - معرفه - مبنی	او	مضافٌ الیه
القَبیحُ	اسم - معرفه - معرب - منصرف - مفرد - مذکر	زشتی را	مفعول
وَ	حرف عطف - مبنی	و	-
یَحُثُّ	فعل مضارع - مفرد مذکر غایب - مشتق - متصرف - معرب	تشویق کند	معطوف فعل و فاعل

	تجزیه	معنی	ترکیب
هُ	ضمیر متصل منصوب ـ مفرد مذکر غایب ـ معرفه ـ مبنی	او را	مفعول
عَلیٰ	حرف جر ـ مبنی	بر	جارّ
اَلْمَکارِمِ	اسم ـ معرفه ـ منصرف ـ معرب ـ جمع الجمع مذکر	بزرگواریها	مجرور

مختصری از قواعد ترجمه

۱ ـ ترجمهٔ فعل و فاعل ـ عموماً طرز سخنوری در زبان عربی با فارسی از یکدیگر بسیار ممتاز و متفاوت است .

در فارسی هرگاه سخن میگوئیم اسم و کلمات دیگر را پیش از فعل تلفظ میکنیم مثلاً گفته میشود حسن دیروز ساعت ۵ آمد درصورتیکه همین جمله ، با عربی نسبةً فصیح میشود جاءَ الحسنُ ساعةَ الخمسِ فی الأمسِ (والبته بمقتضای معانی و بیان تنظیم کلمات تفاوت میکند)

بنابراین آنکه میخواهد کلمات عربی را بفارسی ترجمه کند باید در پس و پیش نوشتن کلمات از قواعد فارسی استفاده کند وگرنه عبارات آشفته خواهد بود . و در ترجمه اول باید فاعل را شناخت و آنرا مصدر و رشته گفتن یا نوشتن قرار داد ، و پس از فاعل مفعول یا عوارض دیگر کلام را ترجمه کرد و بعد بترجمهٔ فعل پرداخت .

ترجمهٔ فعل ماضی - فعل ماضی را باید نوعی معنی کرد که از خود کلام معنای (گذشته) استفاده شود. مثال: قَالَ اَنُوشِرْوَانُ لِحُكَمَاءِ الفُرْسِ : انوشیروان به دانشمندان فارس گفته است ومثل: قَالَ صَدِيقُكَ جِئْنِي غَدًا : (دوستت گفت فردا نزد من آی)

تذکر ۱ - فعل ماضی را پس از موصولات میتوان بمضارع یعنی آینده معنی کرد مانند: اَلعَاقِلُ مَن وَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ (یعنی خردمند کسی است که هر چیز را بجای خود نهد)

تذکر ۲ - بعد از حروف شرط و اسماء شرط از قبیل اِنْ - مَنْ و ما و اِذا میتوان ماضی را بآینده تعبیر کرد مانند اِذَا جَاءَكَ المُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ (هرگاه مردمان دورویش تو آیند گویند تو پیغمبر خدا هستی) در اینمثال جاءَ و قالوا را که فعل شرط و جواب شرط میباشند بمضارع ترجمه بکنیم.

تذکر ۳ شناختن فاعل - در قواعد ترکیب گفتیم فاعل همیشه بعد از فعل دیده میشود و اگر خواسته باشیم از ترجمه فاعل را پیدا کنیم باید فعل را معنی کرد و در برابر آن بعنوان استفهام (که؟ یا چه؟) گذاشت کسی یا چیزیکه در جواب که یا چه واقع میشود فاعل یا از فعل مجهول

نایب فاعل است (فراموش نشود که باید بعد از فعل دیده شود) مثال : قَالَ اَبَرْوِیزُ لِکَاتِبِهِ (پرویز بمنشی خود گفته است) در امثال میگویند : کی گفته است ؟ در جواب میگوئیم : پرویز ، پس پرویز فاعل است مثال : قَالَ اَبُو عَمْرٍو یعنی ابو عمر گفته است چون در پاسخ کی گفته ابوعمر واقع میشود پس باید ابو عمرو را فاعل باید شناخت (اسمائیکه مرکب اند در ترکیب جزء اول را فاعل و جزء دوم را مضاف الیه مینویسیم)

ترجمهٔ مضارع - فعل مضارع را نوعی ترجمه کنید که نظر آینده باشد یعنی کار و فعل بعد واقع شود . مانند یَقُولُ الْعَالِمُ دانشمند میگوید و یَذْهَبُ الْحَسَنُ (حسن میرود)

(ترجمهٔ ماضی و مضارع مجهول)

هرگاه در عبارت عربی بفعل ماضی مجهول برخورد ید باید آن را نوعی معنی کنید که در آخر تلفظ فارسی کلمهٔ شد اضافه گردد مانند : سُئِلَ عَنْ عَلِیٍّ یعنی از علی سؤال شده است و مانند قِیلَ گفته شده است و عُلِمَ معلوم شده است ، و در فعل مضارع مجهول باید کلمهٔ میشود بتلفظ اضافه گردد مانند یُقَالُ یعنی گفته میشود و یُحْکَی نقل میشود .

ترجمهٔ مفعول - چنانکه قبلاً گفتیم برای پیدا کردن فاعل و نایب فاعل به (که ؟)

وچه ؟ باید متوسل شد) وبرای پیدا کردن مفعول باید از کرا وچرا کمک گرفت مثال ۱

مِمّا اَوْصیٰ بِهِ اَمیرُالْمُؤمِنینَ اَوْلادَهُ (از آنچه که سفارش کرده است بآن

امیرالمؤمنین اولادش را) در همثال میگوئیم کرا امیرالمؤمنین سفارش کرده ؟ گفته میشود

اولادش را . پس اَوْلاد در ترکیب مفعول است

مثال ۲ - عٰاشِرُوا النّٰاسَ (معاشرت کنید مردم را) باکه معاشرت کنید ؟

با مردم ، یا که را معاشر خود قرار دهید ؟ مردم را ، که را و (با) هردو بر مفعول

بودن النّٰاس دلالت دارد .

تذکر ۱ هرگاه مفعول مضاف بوده باشد باید در ترجمه کلمهٔ (را) بعد از مضافٌ الیه قید

شود مانند اَوْلاد در مثال ۱ که چون به ه اضافه شده بود در ترجمه اولادش را گفته

شد .

تذکر ۲ مفعولٌ فیه - هرگاه در ترجمهٔ مفعول دیدیم بفارسی کلمهٔ (در) را باید اضافه کرد

میفهمیم چنین کلمه مفعول فیه است ، وبرعکس هرگاه دیدیم اسمیکه دلالت بر زمان یا مکان میکند

بعد از فعل واقع شده در ترجمه باید از کلمه در استفاده کرد مانند جِئْتُكَ یَوْمَ الْخَمیسِ

یعنی در روز پنجشنبه پیش تو آمدم که یوم در همثال مفعولٌ فیه است .

ترجمهٔ فعل امر - فعل امر را بفرمان و دستور و اجراء باید ترجمه کرد مانند.

قُلْ بگو، اُكْتُبْ بنویس

ترجمهٔ فعل بعد از فعل امر - هرگاه بعد از فعل امر بفعل مضارع برخوردیم در ترجمه فعل مضارع لفظ تا زیاد میکنیم مانند: اِسْمَعْ تَفْهَمْ «بشنو تا بفهمی» و مانند: اِصْبِرْ تَظْفَرْ (صبر کن تا کامیاب شوی) البتّه فعل مضارع آخرش بواسطهٔ فعل امر بی حرکت میشود.

ترجمهٔ فعل جحد - فعل جحد را بماضی یعنی گذشته ترجمه میکنیم مانند لَمْ یَذْهَبِ الرَّئیسُ یعنی رئیس نرفته است.

ترجمهٔ فعل مضارع بعد از فعل نهی - فعل نهی را بدستور در انجام ندادن کار ترجمه میکنیم (برعکس امر) و هرگاه بعد از فعل نهی به فعل مضارع برخوردیم که بر سر آن حرف (ف) دیده میشود باید در ترجمه لفظ (که) اضافه کرد مانند اِنْفَرِدْ بِسِرِّكَ وَلا تُودِعْهُ حازِماً فَیَزِلَّ وَلا جاهِلاً فَیَخُونَ (به راز خود تنها باش و آن را به دوراندیش مسپار که میلغزد و نه بنادان که خیانت میکند)

تذکّر - در مقام تجزیه (ف) را حرف نتیجه مینویسیم و فعل مضارع در اینمورد آخرش منصوب

میشود

ترجمهٔ موصوف وصفت - هرگاه در کلام بموصوف وصفت برخوردیم باید در ترجمه از لفظ (ایکه) یا (که) استفاده کرد مانند اَخُوكَ الصَّدِيقُ مَنْ وَاسَاكَ بِنَفْسِهِ یعنی دوست توکه راستگو باشد کسی است که با تو بمساوات رفتار کند) در این مثال اَخُو مبتدا كَ مضاف اليه صَدِيقُ صفت و مَنْ موصول و خبر است رَأَيْتُ رَجُلاً فَاضِلاً (دیدم مردی فاضل را)

ترجمهٔ مضاف - در فارسی باید بآخر مضاف کسره اضافه کرد مانند: صَدِيقُ أَخِيكَ فَاضِلٌ (یعنی دوستِ برادرِ تو دانشمند است) که چون صديق مضاف است در ترجمهٔ فارسی باید آخر (ت) را کسره داد از این مثال باید بخوبی مابین صفت و مضاف اليه و موصوف و مضاف را امتیاز داد زیرا در مضاف و مضاف اليه از کسره استفاده میکنیم و در موصوف و صفت از (که) یا (ایکه) غالباً استفاده میشود

مُبتدا و خبر از نظر ترجمه

مُبتدا را تا اندازهٔ از نظر صورت و شکل برای قواعد ترکیب شناختیم، و از نظر ترجمه مبتدا اسمی است مرفوع که بآن عمل یا فعلی را نسبت میدهند و همان فعل یا عمل را خبر گویند مثال:

اَلْعِلْمُ خَیْرٌ مِنَ الْمٰالِ (دانش بهتر از مال است) در همین مثال بهتری را به دانش نسبت داده ایم پس اَلْعِلْم مبتدا و خَیْرٌ خبر است مثل اینکه در دنبال همین جمله میخوانیم اَلْعِلْمُ یَحْرُسُکَ یعنی دانش ترا حفظ میکند پس حفظ کردن را ثانیاً به دانش نسبت داده ایم و میفهمیم که باز اَلْعِلْمُ مبتدا و یَحْرُسُ خبر است.

نتیجه بنابراین هر کجا دیدیم که پای نسبت در کار میآید دستگاه مبتدا و خبر را تشکیل دهیم

خَبَر - در ترجمه خبر چیزی است که معنای مبتدا را کامل میکند یعنی در جمله باید دید آنچه به مبتدا نسبت داده میشود چیست همان را خبر نوشت و معنای کامل کردن اینکه شنونده خیالش از طرف گفتار گوینده آسوده میشود. مثال: اَلشَّرَفُ عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحٰانَهُ یعنی شرافت در پیشگاه خداوند بی عیب (معنای جمله تا این قسمت ناقص است) ولی همینکه بگوئیم بِحُسْنِ الْاَعْمٰالِ معنی کامل میشود. پس بِحُسْنِ خبر است

معنای متصرف و غیر متصرف (قواعد تجزیه)

یک لغت و کلمه اگر تثنیه و جمع دارد، متصرف است و اگر ندارد غیر متصرف مثلاً کلمهٔ عِلْم و رَجُل هر دو متصرف اند زیرا تثنیه آنها عِلْمٰان و رَجُلٰانِ و جمع آنها عُلُوم و رِجٰال است ولی برای مَنْ و مٰا هیچوقت تثنیه یا جمع در عبارات عربی

ندیده اید .

اسمهای غیر متصرف - ضمایر ، موصولات ، اسماء اشاره ، اسماء شرط (مَن - ما - اِذا) بملاحظهٔ تجزیهٔ غیر متصرف اند واز اسمهای دائم الاضافه فقط کلمهٔ یَوم متصرف است

تذکر - تصور نکنید که هٰذانِ و هٰذَیْنِ تثنیه اند برای هٰذا زیرا اگر هٰذَیْنِ مثلاً تثنیه بود برای هٰذا باید : الفِ آخرش باقی باشد . پس بطور کلی تثنیه و جمعهائی که برای ضمیر یا اسم اشاره یا اسم موصول مشاهده میکنید همه لغتهای جداگانه اند .

مَعنای مشتقّ وجامد

مثال - از اول کتاب تا آخر ، از جلو چشم شما کلمهٔ عِلْم یعنی ریشهٔ ع ل م بسیار عبور کرده و در هر مثال آنرا بهیئت وشکلی ملاحظه کردید گاهی عَلِمَ و گاه عَلَّمَ ، یَعلَمُ ، اِعلَمْ ، عالِمٌ ، مَعلومٌ ، تَعَلَّمْ ، اِستَعلَمَ ، اِستِعلام وامثال آن دیده شده ، وبعلاوه تثنیه وجمع ، مذکر و مؤنث وامثال آن در این یک ریشه مشاهده کرده اید ، این نوع کلمات را در عربی مشتق گویند ، وبعبارت دیگر ریشهٔ لغات عربی را بمنزلهٔ منبع وسرچشمه ای فرض کنید : حال اگر از این منبع ، نتوانستید

نهرهای گوناگون جدا کنید ، دراین صورت این نهرها را مشتق گویند زیرا کلمهٔ مشتق

درلغت بمعنی جدا شده است مثلاً از علم نهری جدا کرده اسم آن را ماضی و نهر دیگری

را مضارع و نهر دیگری را امر و یا نهی و یا نفی و امثال آن میگوئید ، پس اگر بگویند :

مشتقّات کلمهٔ سَمِعَ چیست ؟ مقصودشان اینست که از این ریشه چه کلماتی جدا شده

و آنگاه که بعبارات عربی رجوع کنید می بینید از این ریشه فعل ماضی جدا شده (سَمِعَ)

و مضارع ، یَسْمَعُ و امر اِسْمَعْ و و ... و بعلاوه مثلاً تنها فعل ماضی آن

چهارده کلمه دارد ، امّا مثلاً کلمهٔ ناس یعنی مردُم جامد است یعنی از آن هیچ تراوش

نمیکند و نهری هم چون ماضی یا مضارع برای آن نیست و همچنین رَجُل بمعنای مَرد

ماضی یا مضارع و امثال آن ندارد ، پس جامد است .

(پس یک مرد یعنی رَجُلٌ و مردم یعنی ناس همه جامدند و نباید انتظار داشت از جای خود

تکان خورند و برای رسیدن بکمالات نفسی و سعادت مطلوب پر و بال زنند فافْهَمْ)

مُشتقّات - از کلمات عربی : فعل ماضی ، فعل مُضارع ، فعل

امر ، فعل نهی ، فعل نفی ، فعل جحد و فعل استفهام -

مانند هَل یَستَوی (آیا برابر است) ، اَتَعلَمُونَ (آیا میدانید) و هَل

و آ هر دو حرف استفهام اند] و اسم فاعِل و اسِم مفعول و اسم تفضیل و صفت مُشبهه (۱) را فعلاً مشتق می شناسیم و چون همهٔ اینها تثنیه و جمع دارند پس ناچار متصرف اند و باین جهت در اول کتاب گفتیم : هر فعلی بملاحظهٔ تجزیه مشتق و متصرّف است

نتیجه - حرف بیچاره فقط (مثل مِنا) حرف است و از پیرامون مشتق و جامد بودن دور و چنانکه گفته ایم فقط تجزیهٔ حروف مبنی و غیر متصرف بودن است .

تذکّر - بسیاری از دانشمندان که نویسنده تابع آنان میباشد مصدر را جامد میدانند ، زیرا چنانکه گفتیم ، مصدر بمنزلهٔ منبع است و از چیزی جدا نشده تا با لغت مشتق تطبیق کند ، ولی گروهی دیگر و از آن جمله نویسندگان المُنجِد ، مصدر را مشتق فرض کرده اند .

مَعرفه وَ نَکِره

معرفه - یعنی معلوم و نکره یعنی نامعلوم ، و چنانکه گفته ایم معرفه و نکره بودن مخصوص

---

(۱) صفت مشبهه بفعل اسمی است که معنای آن چندان با اسم فاعل تفاوت ندارد ولی شکلش مانند اسم فاعل نیست و این نمونه ها را باید عموماً صفت مشبهه دانست : ۱- حَسَنٌ (نیکوئی) کَرَمٌ (بزرگی) ۲- کَریمٌ (بزرگوار) سَمیعٌ (شنوا) ، بَصیرٌ (بینا) ۳ - شُجاعٌ (دلیر)

اسم است و در عربی شش نوع اسم را معرفه و سایر اسمها را نکره گویند .

انواع معارف - : الف - ضمایر خواه متصل باشند یا منفصل (۱)

ب - اسم خاصّ - مانند انوشروان و ابرهیم و منصور اگر نام شخصی باشد

ج - مُضاف (۲) - مانند تَعلیمُ النَّحوِ شُغلُكَ (آموختن نحو کار تو است) که تَعلیم بواسطهٔ اضافه شدن به النَّحو و شُغل بواسطهٔ اضافه شدن بضمیر یعنی «كَ» معرفه شده

د - اسم با اَلْ - مانند اَلفَضلُ ، اَلرَّسُولُ و الف و لام را حرف تعریف گویند

هـ - اسم اشاره - مانند : هٰذا و تِلكَ

و - اسم موصول مانند : اَلَّذی و مَنْ یعنی آنکسیکه و مٰا یعنی چیزیکه

---

(۱) ضمیر بطور کلّی در درجهٔ اوّل تعریف قرار دارد و بخصوص ضمیر متکلّم چون اَنا و مخاطب حاضر چون اَنتَ

(۲) - اگر مضاف الیه نکره باشد در اینصورت میگویند مضاف کاملاً معرفه نیست بلکه تا اندازه تخصیص پیدا کرده مانند کِتابُ رَجُلٍ عِندی (کتاب مردی پیش من است) که چون رَجُل نکره میباشد مضاف یعنی کِتاب با اضافه تخصیص پیدا کرده نه تعریف .

تذکر ۱ در عربی غیر از این شش اسم نکره است و غالباً علامت نکره بودن (تنوین) است مانند فضلٌ و رسولاً

تذکر ۲ چنانکه در مبتدا و خبر گفته ایم ، مبتدا اصولاً باید معرفه و خبر باید نکره باشد و اگر مبتدا نکره باشد ، غالباً بعد از خبر تلفظ میشود مانند عِندِی کِتابٌ (نزد من کتابی است) که عِندَ ظرف و مضاف و خبر مقدم و (ی) ، ضمیر متصل مجرور و مضاف الیه و کِتابٌ اسم نکره و مبتدای مؤخر است .

ضمیر فصل و عِماد * (اَلعِلمُ هُوَ الحَیوةُ) *

چنانکه گفتیم ، خبر باید نکره باشد ، ولی گاهی مبتدا و خبر هردو با الفُ لام اند و در اینصورت عموماً مابین مُبتدا و خبر ، یکی از ضمایر منفصل مرفوع فاصله میشود و آن را در اصطلاح ضمیر فصل و عماد گویند مانند : اَلعِلمُ هُوَ الحَیوةُ الشَّرِیفَةُ و اَلجَهلُ هُوَ المَوتُ الاَکبَرُ (یعنی دانش زندگی بس شرافتمندانه و نادانی مرگی بس بزرگ است) ، که العلم در ترکیب مبتدا و اَلحَیوةُ خبر و هُوَ ضمیر فصل[1] و عماد و

---

(۱) عقیدهٔ علمای ادب در خصوص ترکیب ضمیر فصل و عماد مختلف است ، برخی آن را مبتدا و گروهی اکثراً تاکید میدانند ، و جمعی گویند : اصلاً ترکیب ندارد .

اَلشَّرِيفَةُ صفت برای اَلْحَيٰوةُ میباشد (ترکیب جمله دوم نیز مثل جمله اول است)

مای کافه (اِنَّمٰا عَلِىٌّ شُجٰاعٌ)

اگر دیده کلمه «ما» بحروف مشبهه بفعل متصل نوشته شده در این فرض «ما» در تجزیه حرف کافه خواهد بود، و لغت کافّه از کفّ بمعنای منع گرفته شده یعنی[1] مانع میشود که حروف مشبهه بفعل در ترکیب اسم و خبر محتاج باشند مانند اِنَّمٰا عَلِىٌّ شُجٰاعٌ (همانا علی دلیر است) که در تجزیه مٰا حرف کافه و عَلِىٌّ مبتدا مرفوع است (یعنی اسم برای اِنَّ نیست) و شُجٰاعٌ خبر است برای عَلِىٌّ.

تذکر – اگر کلمه «ما» بحروف مشبهه بفعل متصل نوشته نشده در اینصورت مٰا ملاحظه تجزیه اسم موصول و در ترکیب محلاً منصوب اسم است برای آنها مانند اِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ (همانا آنچه شما وعده داده شده، یقیناً واقع شدنی است) که در تجزیه مٰا – موصول و در ترکیب اسم است برای اِنَّ و تُوعَدُونَ فعل مجهول مضارع و در ترکیب فعل و نایب فاعل صله است برای مٰا و لَ حرف تأکید و وَاقِعٌ خبر میباشد برای اِنَّ

---

(۱) نابودن مای کافه بعد از حروف مشبهه بفعل میتواند فعل بیاید مانند اِنَّمٰا اَجْلِسُ عِنْدَكَ (همانا پیش تو می‌نشینم)

لام تأکید

لامِ فتحه دار (۱) بر سر اسم بملاحظهٔ تجزیه حرف تأکید است و غالباً بر سر اسم یا خبر إنَّ و بعد از موصولات دیده میشود .

فاعل ینبغی (یَنبَغی اَن تُحاسِبَ)

کلمهٔ یَنبَغی (یعنی سزاوار است) در تجزیه فعل مضارع مفرد مذکر غایب است و عموماً فاعل این کلمه بصورت فعل مضارع با اَن که حرف نصب است دیده میشود و در اینصورت حرف نصب و فعل مضارع در معنی مرفوع و فاعل یَنبَغی خواهد بود مانند : یَنبَغی اَن تُحاسِبَ عَمَلَكَ (سزاوار است که بحساب کار خود رسیدگی کنی) که در ترکیب اَن تُحاسِبَ فعل و فاعل و در معنی فاعل یَنبَغی و عَمَلَ مفعول است برای تُحاسِبَ و كَ مضاف الیه برای عَمَل

لام امر (لِیَکتُبْ عَلِیٌّ)

اگر دیدیم حرف «لِ» آخر فعل مضارع را از حرکت انداخته باید بدانیم این لام علامت

---

(۱) لام حرف جر بر سر ضمیر فتحه دارد مانند لَكَ و لَهُ و لَنا و بر سر اسم معمولی کسره دارد مانند لِعَلِيٍّ لِقَوْلٍ و لام تأکید بضمیر متصل دیده نمیشود و همه جا فتحه دارد

امرغایب است یعنی در اینصورت فعل مضارع را فعل امرغایب گویند مانند لِيَكْتُبْ[1]

عَلِيٌّ (باید علی بنویسد)

اقسام حَتّىٰ

حَتّىٰ در کلام عربی سه نوع دیده میشود : جارّه - عاطفه - اِسْتِينَافِيَّه

۱ - هرگاه بعد از حَتّىٰ اسم مجرور یا فعل مضارع منصوب دیده شود ، در اینصورت حرف جرّ است .

۲ - اگر اسم یا فعل مضارعی که بعد از حَتّىٰ دیده میشود مجرور نیست ، در اینصورت عموماً عاطفه است .

۳ - اگر بعد از حَتّىٰ فعل ماضی دیده شود در اینصورت عموماً حَتّىٰ را حرف

---

(۱) امرغایب دارای هشت کلمه است یعنی شش کلمهٔ غایب فعل مضارع و متکلم وحده و متکلم مع الغیر باین ترتیب : لِيَكْتُبْ (باید بنویسد) مفرد مذکر غایب لِتَكْتُبْ باید بنویسد مفرد مؤنث غایب

لِيَكْتُبَا باید بنویسند تثنیه مذکر غایب لِتَكْتُبَا باید بنویسند تثنیه مؤنث غایب

لِيَكْتُبُوا « « جمع « « لِيَكْتُبْنَ « « جمع « «

لِاَكْتُبْ باید بنویسم متکلم وحده لِنَكْتُبْ « بنویسیم متکلم مع الغیر

ستیناف گویند

قاعدهٔ اِبن و بنت (قالَ عَلِیُّ بنُ الحسینِ)

اگر دو کلمهٔ اِبن و بِنت مابین دو اسم خاص (عَلَم) دیده شوند، بملاحظهٔ ترکیب صفت برای اسم جلو، و مضاف برای اسم بعد میباشند مانند: قالَ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ (علی فرزندِ حسین گفته است) که عَلِیّ در ترکیب فاعل برای قالَ و موصوف و اِبنُ، صفت برای عَلِیٌّ و مضاف و اَلحُسَین مضاف الیه میباشد.

تذکر - هرگاه اسم خاص در جلو این دو کلمه نباشد، ناچار صفت بودن آن از بین میرود مانند: قُتِلَ ابنُ رَسُولِ اللهِ (فرزند پیغمبر خدا کشته شد) که قُتِلَ فعل مجهول و اِبنُ در ترکیب نایب فاعل و مضاف و رَسُولِ مضاف الیه و مضاف و اَللهِ مضاف الیه میباشد.

برای قراءت و ترجمه

۱ - قالَ الحُکَماءُ: لایَطلُبُ لِرَجُلٍ حِکمَةً اِلّا بِحِکمَةٍ عِندَهُ وَ قالُوا: اِذا وَجَدتُم الحِکمَةَ مَطرُوحَةً عَلَی السِّکَکِ

فخذوها . وقال زياد : ايها الناس لا يمنعنكم سوء ما تعلمون منا ان تنتفعوا باحسن ما تسمعون منا فان الشاعر يقول :

اعمل بعلمي وان قصرت في عملي
ينفعك قولي ولا يضرك تقصيري

٢ - قيل تجنب من اربعة اشياء لتخلص من اربعة اشياء : تجنب من الحسد لتخلص من الحزن . ولا تجالس جليس السوء وقد تخلصت من الملامة . ولا تركب المعاصي وقد خلصت من النار . ولا تجمع المال وقد استرحت من عداوة الخلق

(للغزالي)

٣ - قال بعض الحكماء لابنه : يا بني تعلم حسن الاستماع كما تتعلم حسن الحديث . وليعلم الناس انك احرص على ان تسمع منك على ان تقول . فاحذر ان تسرع في القول فيما يجب عنه الرجوع بالفعل . حتى يعلم الناس انك على فعل ما لم تقل

اَقْرَبُ مِنْكَ اِلَى قَوْلِ مَا لَمْ تَفْعَلْ

(٤)

وَمِنْ كَلَامِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ نَقَلَهُ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي الْاِرْشَادِ .
كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ لِلّٰهِ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ . وَكُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فِيهِ
فِكْرٌ فَسَهْوٌ . وَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ فَلَهْوٌ .

(٥)

قِيلَ لِحَكِيمٍ : اِنَّ الَّذِي قُلْتَهُ لِاَهْلِ مَدِينَةِ كَذَا لَمْ يَقْبَلُوهُ :
فَقَالَ : لَا يَلْزَمُنِي اَنْ يُقْبَلَ بَلْ يَلْزَمُنِي اَنْ يَكُونَ صَوَابًا
قَالَ حَكِيمٌ : لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَاقِلًا حَتَّى يَكُونَ عِنْدَهُ تَعْنِيفُ
النَّاصِحِ اَلْطَفَ مَوْقِعًا مِنْ مَلَقِ الْكَاشِحِ (لبهاء الدين)

(٦)

قَالَ بَهْرَامُ جُورُ : يَنْبَغِي لِلْمَلِكِ اَنْ لَا يُضِيعَ التَّثَبُّتَ عِنْدَمَا
يَقُولُ وَمَا يَفْعَلُ . فَاِنَّ الرُّجُوعَ عَنِ الصَّمْتِ اَحْسَنُ مِنَ الرُّجُوعِ
عَنِ الْكَلَامِ . وَالْعَطِيَّةُ بَعْدَ الْمَنْعِ خَيْرٌ مِنَ الْمَنْعِ بَعْدَ الْعَطِيَّةِ

وَالأقدامُ على العَمل بعدَ التّأنّي خيرٌ مِنَ الامساكِ عَنهُ بعدَ الاقدامِ عليهِ .

(٧)

قالَ حاتمُ الزّاهدُ : اِذا رأيتَ مِن اخيك عيباً فاِن كتمتَهُ فقد خُنتَهُ . وَاِن قلتَهُ فقدِ اغتبتَهُ . واِن واجهتَه فقد اوحشتَهُ . فقالَ لهُ انسانٌ : فما الذي اصنع . قالَ : تكني عنهُ وتُعرّضُ بهِ . وتجعلُهُ في جملةِ الحديثِ

(٨)

قالَ حكيمٌ : العقلُ اشرفُ الاحسابِ واحصنُ معقلٍ قالَ آخرُ : اشدّ الفاقةِ عدمُ العقلِ . وقالَ آخرُ : كلّ شيءٍ اذا كثرَ رخصَ الّا العقلَ فانّهُ كلّما كثرَ غلا . قالَ الشّاعرُ :

يُعدُّ رفيعَ القومِ مَن كانَ عاقلاً وَاِن لم يكن في قومهِ بحسيبِ
اذا حلَّ ارضاً عاشَ فيها بعقلهِ وما عاقلٌ في بلدةٍ بغريبِ

(لابي نصر المقدسي)

(٩)

افتخر بعض الأغنياء عند بعض الحكماء بالآباء و الأجداد وبزخارف المال المستفاد. فقال له ذلك الحكيم ان كان في هذه فخر فينبغي ان يكون الفخر لها لا لك. وان كان اباؤك كما ذكرت اشرافا فالفخر لهم لا لك.

(١٠)

قال انوشروان: ان العاقل اقرب الى الله تعالى عز وجل. والعقل كالشمس في الدنيا. وهو قلب الحسنات. والعقل حسن في كل احد وهو في الأكابر والزعماء احسن. والعقل في جسد الانسان كالرطوبة في الشجرة. لأن الشجرة مادامت رطبة طرية كان الخلق من رائحتها ونشر ازهارها و طيب ثمارها ونضارتها وطراءتها في سرور وغبطة و نزهة وفرحة. فاذا جفت رطوبتها وقلت نضارتها فلا تصلح حينئذ لسوى القطع والاحراق والقلع. قال ايضا:

لَيْسَ لِلْمَلِكِ وَلَا لِلرَّعِيَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْعَقْلِ . فَإِنَّ بِضِيَائِهِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْقَبِيحِ وَالْمَلِيحِ . وَالْجَيِّدِ وَالرَّدِئِ . وَالْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَالصِّدْقِ وَالْكِذْبِ .

(۱۱)

رَأَى الْإِسْكَنْدَرُ سَمِيًّا لَهُ لَا يَزَالُ يَنْهَزِمُ فِي الْحُرُوبِ فَقَالَ لَهُ: يَا هٰذَا إِمَّا أَنْ تُغَيِّرَ فِعْلَكَ أَوْ تُغَيِّرَ إِسْمَكَ .

(۱۲)

سَأَلَ حَكِيمٌ غُلَامًا مَعَهُ سِرَاجٌ : مِنْ أَيْنَ تَجِيْئُ النَّارُ بَعْدَ مَا تَنْطَفِئُ فَقَالَ : إِنْ أَخْبَرْتَنِي إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ أَخْبَرْتُكَ مِنْ أَيْنَ تَجِيْئُ

(۱۳)

لَمَّا عَلَا أَمْرُ يَعْقُوبَ بْنِ لَيْثٍ ارْتَفَعَ قَدْرُهُ . وَظَهَرَ اسْمُهُ وَذِكْرُهُ وَمَلَكَ كِرْمَانَ وَسِجِسْتَانَ . وَكَانَ الْخَلِيفَةُ فِي ذٰلِكَ الزَّمَانِ الْمُعْتَمِدَ . فَكَتَبَ إِلَى يَعْقُوبَ : إِنَّكَ كُنْتَ رَجُلًا صَفَّارًا فَمِنْ أَيْنَ تَعَلَّمْتَ تَدْبِيرَ الْمَمَالِكِ . فَرَدَّ يَعْقُوبُ إِلَيْهِ جَوَابًا وَقَالَ :

إنّ المولى الّذي أعطانی الدّولة أعطانی التّدبیر

اعتذار و تذکر لازم

خوانندگان : این جلد اوّل خودآموز عربی بتوفیق حق متعال اینجا پایان یافت والبتّه آن نوع که نویسنده میخواست مطابق دلخواه نشد و دارای نواقص مختصری است که انشاء الله باید تدریجاً برطرف گردد و یک قسمت اشکال کار نبودن حروف معرب بود که ما را ناچار کرد بوسیلهٔ گراور منتشر گردد ، و بعد از تهیه شدن و نوشتن ، بکاتی برمیخورد که اگر بنا بیشد ، تجدید نظر کند میباید صفحهٔ را که نوشته اند برهم زده و از نو شروع کند و این مستلزم هزینهٔ سنگینی بود ،

مثلاً فصل بندی موضوعات برهم خورد ، و از این جهت استدعا دارد خوانندگان محترم این نوع لغزشها را بدیدهٔ عفو و اغماض بنگرند ، و امیداست یاران یکدل برای رفع نواقص کتاب بتذکرات مفید خویش نویسنده را خوشدل فرمایند و تا میشود نوآموزان کتاب در ابتدای آموزش بپاورقی ها چندان توجه نکرده و بیشتر در آغاز کار بمطالب متن و تطبیق آن با تمرینها بپردازند . الحمد لله الّذی هدانا لهذا

نویسنده احمد خوشنویس ۱ تیرماه ۱۳۲۸ شمسی

آثار دیگر مؤلف:

رساله در قاعدهٔ بسیط الحقیقه

ترجمهٔ رسالهٔ علم النفس ابن سینا

رساله در روانشناسی

رساله در فلسفهٔ شرق

تاریخ فلسفهٔ شرق و غرب

رساله در منطق قدیم

رساله در منطق جدید (متدلوژی)

فقه و شرعیات و آیات و اخلاق برای دبیرستانها در پنج جلد